

از میان رفته است ، و این کشور «در يك موقعیت عملاً مستأصل» قرار گرفته است. چه کسی از این وضع منتفع می شود ؟.. نه ارمنی ، و نه عثمانی. آرامنه ، اگر به آنان فرصتی داده می شد ، می توانستند به نفع خودشان و به نفع همایگان مملکت «مکانی در آفتاب» بیار مطلوبی را اشغال کنند و در منطقه ای مناسب سرزمینی دلخواه برای خود داشته باشند چون آلمانها تمایلی به این امر نداشتند ؟.. آیا قرار بود آلمانها وارث عثمانیان شوند ؟.. اجرای دنباله کار را بدست بگیرند ، و آیا این همان «تجدید نسل عثمانی» است که صدراعظم آلمان در ماه شهریور ۱۲۹۴ ش (اوت ۱۹۱۵) بطرزی متناقض و دو پهلو در مجلس رایشتاگ عنوان کرد ؟

این بررسی ما را با مسئله ای که تدریجاً به آن نزدیک شده ایم - بدون اینکه بتوانیم از برخورد با آن جلوگیری کنیم - روبرو خواهد ساخت. قبل از هر چیز باید اضافه کنیم که هنوز کار از کار نگذشته است. حتی در این هنگام که ساعتی بیش به پایان ماجرا باقی نمانده ، اگر آلمان فقط دست خود را برای نجات آرامنه ای دراز کند که تاکنون از سرنوشت شوم نژاد خود جان سالم بدر برده اند ، نتیجه کار - در عین نومییدی - برای ما و دیگر جهانیان خوشایند باشد.

ولی هر کار که آلمان انجام می دهد ، باید با نهایت سرعت باشد ، نه فقط بخاطر آنکه آخرین قربانیان را از کام مرگ برهاند ، بلکه به علت اینکه قضاوت بشری دیگر منتظر نمی ماند و درنگ را جایز نمی شمرد ، قضاوتی که آوای آن هم اکنون در سراسر جهان پیچیده است.

«این صفحه شرم آور و مخوف تاریخ نو که در ارمنستان دور دست ورق می خورد ، چیزی نیست جز انعکاس و تمهیم کلی تاریخ ، که نطفه مرکزی آنرا باید در تهاجم آلمان به بلژیک که چهارده ماه قبل انجام گرفت ، جستجو کرد. آن تهاجم بود که چنین رویه ای را مقدر کرد ، و به عثمانی و کرد برای ارتکاب جنایت علامت داد...»

امروز دنیا باین سرگذشت فجیعی که از منطقه دور دست آسیای صغیر بر سر ما فرود آمد ، نه با تعجب می نگرد نه با تردید...

کاری که آلمان در جهان کرده است ، فقط لطمه ای بقانون مدون نیست.

این لطمه فقط جزء کوچکی از خسارات آن است. آنچه این کشور کرده است آنست که ما را در قرن بیستم بشرایط و مقتضیات تاریک و ظلمانی قرون و اعصار گذشته باز گردانده است»^۱.

شرح فوق بمنزله دادخواستی است علیه آلمان. و اکنون با آن کشور است تا خود را از قید چنین اتهامی تبرئه کند.^۲

اما آلمان، نه فقط هرگز برای تبرئه خود، دست به عکس العمل موجهی نزد بلکه اصولاً در مقام پاسخگویی باینگونه اعتراضات و اتهامات نیز برنیامد. چه آلمان که خونریزی در اوج شدت بود و چه بعدها، که راز جنایتها کاملاً از پرده بیرون افتاد و آلمانها رسماً متهم به سکوت و همکاری با دژخیمان عثمانی شدند.

امروز پس از گذشت نزدیک به يك قرن، علت این سکوت را به روشنی می توان دریافت. چرا که شاید از همان زمان - هنگامی که زنان و کودکان ارمنی در زیر چنگال دژخیمان عثمانی دست و پا میزدند و آخرین تشنجات مرگ را تجربه می کردند - در مغز گروهی از افراطیون نژادپرست آلمان، طرح انهدام قومی دیگر، یعنی «حل نهائی مسئله یهود» که بایستی بعدها بنست آدولف هیتلر - سر جوخه اتریشی و رهبر آلمان نازی، یا بنا بگفته‌ای «نابغه قرن بیستم»^۳ - تکمیل و اجرا می شد، چنین اندیشه‌ای جریان داشت و شکل می گرفت. به احتمال قوی درست در همان لحظاتی که ارمنیان تلخی مرگی محتوم و اجتناب ناپذیر، همراه با شدیدترین شکنجه‌های غیر انسانی و تجاوزات قرون وسطائی را تجربه می کردند، اینان نیز، آزمایشی بزرگتر و خونین تر را تدارک می دیدند.

پس چگونه امکان داشت، که اینک آلمان در صدد تبرئه خویش برآید، حال آنکه خود در صدد بود، آنچه را که در سرزمین عثمانی بر ارمنیان گذشته بود، در خاک آلمان و سر تا سر سرزمینهای اشغالی، در مورد اقوامی دیگر پیاده کند...؟

۱ - نقل از شماره هشتم اکتوبر ۱۹۱۵ روزنامه «تریبون» چاپ نیویورک.

۲ - انهدام يك ملت - آر فولدتوین

۳ - اصطلاح از ویشتون چرچیل سیاستمدار فقید انگلیس است. رجوع کنید به «خاطرات جنگ جهانی» اثر چرچیل - ترجمه فارسی از تورج فرازمنند - جلد اول با عنوان «طوفان نزدیک می شود».

قتل عام ارمنه عثمانی برای آلمان - چنانکه قنصل‌های آن کشور شاهد خونین‌ترین و فجیع‌ترین صحنه‌های آن بودند ، و شرح وقایع را عیناً به مقامات مرکزی دولت آلمان گزارش می‌دادند^۱ میدان آزمایشی بود ، که باید چندی بعد ، در کادری وسیع‌تر ، باشندت و حدت‌ی بیشتر و ماشینی مدرن‌تر و با سرعتی افزون‌تر در آلمان بمرحله اجرا درمی‌آمد. به‌زیانی دیگر ارمنه عثمانی «خوکچه» های هندی و خرگوش‌های آزمایشگاه^۲ آلمان برای آینده بشمار می‌رفتند. و آنان با تجربه اندوختن از این آزمایش ، می‌باید کاری می‌کردند ، که قتل عام قوم یهود بمرحله اجرا درآید.

زمامداران آلمان نیز که در سالن‌های پرشکوه برلن ، یا محافل اشرافی پروس ، گزارش قنصل‌های خود را از عثمانی دریافت می‌کردند ، ای بسا که از همان زمان در این اندیشه بودند که : «آیا می‌توان روزی نژاد آلمانی را نیز - چون نژاد عثمانی - از غیرآلمانی‌ها ، یعنی در درجه اول یهودی‌ها ، و بعد چک‌ها ، اسلاوها ، مجارها و ... میرا ساخت ..؟»

این گمان‌های تقویت می‌شود و بیشتر با حقیقت هم‌طراز می‌گردد ، که بدانیم یهودیان عصر هیتلر نیز ، چون ارمنیان زمان انورپاشا ، مرفه‌ترین ، ثروتمندترین و برجسته‌ترین مردمان هر شهر و ده و محله‌ای را تشکیل می‌دادند ، و مردم تهیدست آلمان درست مانند عثمانیان با خود می‌گفتند : چرا سرزمین اجدادی ما باید همه نعمات خود را به یهودیان - غیرآلمانی - ارزانی دارد ، و ما در فقر و فاقه بسر بریم..؟! و باز همانطور که عثمانی‌ها ، برای شکست‌های خود در جبهه‌های جنگ دنبال بهانه‌ای می‌گشتند و سرانجام ارمنیان را مسبب این شکست‌ها شناختند ، تا بتوانند با این بهانه آنان را قتل عام کنند ، آلمان‌های هیتلری نیز ، با این بهانه که : «آلمان در جنگ جهانی اول از پشت خنجر خورده است و این خنجر را یهودیان برپیکر ملت آلمان فرود آورده‌اند»^۳ ، بهترین بهانه را برای قتل عام یهودیان بدست آوردند. همان یهودیانی که در کشتار ارمنه در عثمانی شریک و سهیم بودند.

۱ - اسناد و مدارکی که در این زمینه موجود است و تعدادی از آنها در همین کتاب عرضه شده این بهانه را که ممکن است مقامات دولت مرکزی آلمان ، در کشور متحدشان عثمانی می‌گذاشت بی‌خبر مانده باشند ، بکلی تکذیب می‌کند.

۲ - رجوع کنید به خاطرات چرچیل - جلد اول و «ظهور و سقوط رایش سوم» اثر ویلیام تایرر - ترجمه ابوظالب صارمی - بخش نخست.

در هر دو مورد ، تنها يك انگیزه هیجان آور کافی بود ، تا این مردم طبقات پائین را تحریک و ترغیب کند ، آنان را به کینه تیزی وادارد و چرخ ماشین های انهدام وسیعی را - که تاریخ قبلاً نظیر آن را ندیده بود - بگردش وادارد. در عثمانی این عامل محرك انورپاشا و در آلمان آدولف هیتلر بود. بی شك نتیجه قتل عام ارمنه و بی مجازات ماندن عاملین جنایات درس دیگری بود که آلمانها از تجربه عثمانی آموختند. اگر نتیجه کار جز این می بود، و اگر دارودسته انورپاشا قبلاً بسرنوشتی که رهبران آلمان نازی بعدها در دادگاه «نورنبرگ»^۱ بآن دچار و گرفتار آمدند، دچار می شدند، با احتمال قوی دژخیمانی چون آیشمن ، هیتلر و دیگر یاران نزدیک هیتلر ، هم چنین پیراهن - قهوه ای ها و پیراهن سیاهان قداره بند او ، در کشتار یهودیان چنان جسارتی از خود نشان نمی دادند.

در یکی از جلسات دادگاه نورنبرگ فاش شد که هیتلر روزیست و سوم اوت ۱۹۳۹ - دو روز قبل از حمله به لهستان و آغاز کردن جنگ جهانی دوم بیشتر از ۱۵ تا ۲۰ نفر از ژنرالهای معروف ارتش آلمان را بدفتر خود، در «اوبرسالزبرگ» احضار کرده ، و طی یکی از همان نطقهای معروف و تاریخی خود بدانان گفته بود:

«... نیروی ما از سرعت و خشونت سرچشمه می گیرد. چنگیزخان میلیونها نفر از ملل روی زمین را با قلبی آرام و روحی آسوده کشتار می کرد، تا نقشه های بزرگش عملی شود ، و امروز نیز جز یانی يك امپراتوری بزرگ از او نام دیگری باقی نمانده است. من نیز باید چنین کنم و بقضاوتی که بعدها مدنیت غرب درباره من خواهد کرد، اهمیتی ندهم...».

در همین نطق ، پیشوای آلمان ضمن تأکید با فرمان عالی رتبه و تأکید روی این نکته که باید ضعف نفس را از خود دور ساخته و بابی رحیمی و شقاوت خاک لهستان را از وجود لهستانیها پاک کند، تا «فضای حیاتی» لازم و منابع و معادن مورد نیاز ملت و ارتش آلمان بدست آید، صریحاً بساجرای قتل عام ارمنه در عثمانی اشاره کرد. هیتلر گفت:

۱- دادگاه فوق العاده بین المللی برای محاکمه جنایتکاران جنگ ، که روز نهم مهرماه ۱۳۲۵ (اول اکتبر ۱۹۴۶) پس از چهارصد جلسه محاکمه باعدام ده تن از برجسته ترین سران نازی و محکومیتهای طولی مدت گروهی دیگر از آنان رأی داد.

«... بالاخره ، من به نیروهای تحت فرمان خود، سربازانی که بیدان جنگ و عرصه مرگ می‌روند ، دستور داده‌ام که زنان ، مردان ، اطفال و کلیه اشخاصی را که از نژاد لهستانی هستند ، قتل‌عام کنند. زیرا تنها پس از نابودی این نژاد فاسد است، که ما می‌توانیم سرزمین حیاتی لازم ، برای پرورش نژاد ژرمن را بدست آورده ، آتیه فرزندان خود را تأمین کنیم. مگر در فیای امروز، از قتل‌عام آرامنه ذکر می‌شود...؟»

آیا برهانی قاطع‌تر از این ، برای اثبات وجود ارتباط بین قتل‌عام آرامنه توسط عثمانی‌ها و کشتار یهودیان بدست هیتلری‌ها می‌توان یافت؟. و آیا سکوت آلمان در قبال انهدام آرامنه عثمانی را ، جز بموافقت با این جنایت و تجربه-اندوژی برای آینده ، به چیز دیگری می‌توان تعبیر کرد...؟

درست است که این هردو رویداد غم‌انگیز تاریخ، ریشه‌های مادی داشت، بدین معنی که عثمانیان و آلمانی‌های نازی صرفاً باین منظور که ثروت و مکنات و املاک آرامنه و یهودیان را تصاحب کنند ، آنان را بکام مرگ فرستادند، اما انگیزه اصلی - چنانکه همه مورخان و پژوهشگران صاحب‌نظر شهادت داده‌اند- کینه‌ها و تعصبات شدید مذهبی و نژادی بود.

می‌دانیم که در طول تاریخ ، اینگونه اختلافات ، صحنه‌های خونین و غم‌انگیز بسیاری بوجود آورده است. صحنه‌هایی که هنوز آدمی با مطالعه آنها برخویشتن می‌لرزد ، و براین همه کوتاه‌فکری و خشونت و بی‌رحمی انسان ، نفرین می‌فرستد. اما در میان همه این ماجراها ، نکته‌ای بس شگفت آور و عبرت آموز بچشم می‌خورد ، و آن اینکه هر يك از دژخیمان در طول تاریخ، قربانیان چند قرن ، یا چند سال بعد بودند و هر گروه از قربانیان ، چندی بعد به دژخیمان زمان خویش مبدل شدند.

زمانی بود که یهودیان ، نخستین پیروان مسیح را به صلابه (چهار میخ - صلیب) می‌کشیدند ، و آنان را جلو حیوانات وحشی و شیرهای آدم‌خوار می‌افکندند ، تا با مشاهده لحظات تشنج و تکه‌تکه شدن اندام آنان لذت برند و کینه خود را فرو نشانند. زمانی دیگر مسیحیان - در جریان جنگ‌های صلیبی - همین خشونت را در مورد مسلمانان بکار بردند و سراسر دنیای متمدن زمان

را بخاطر همین اختلافات بخاك و خون کشیدند.

چندی بعد عثمانیان ، ارامنه را دستخوش قتل عام ساختند ، اما خود نیز سرنوشت بهتری نداشتند . کما اینکه از امپراطوری عظیم، پهناور و مقتدر عثمانی امروز اثری برجای نمانده است. (جمهوری مستقل و آزادترکیه امروز را نباید با عثمانی دیروز ، در يك ردیف قرار داد) یا مسیحیان نژادپرست آلمان دست بقتل عام دهشتناک یهودیان زدند و قوم یهود بعنوان قومی مظلوم، مصیبت دیده و عاجز مورد حمایت جهانیان - از جمله همه مسلمانان جهان - قرار گرفت، حال آنکه امروز همین قوم ، نقش خود را تغییر داده است و بعنوان دولتی مقتدر توسعه طلب و متجاوز و زورگو ، کشورهای عربی خاورمیانه را مورد تجاوز و تهاجم قرار داده و همان عملی را با مسلمانان می کند که دیروز هیتلرها با خود آنها می کردند.

همین نکته عبرت انگیز است که به بخش حاضر از کتاب ما مربوط می شود. در صفحات بخش پیشین کتاب دیدیم که چگونه یهودیان از قتل عام ارامنه بدست عثمانیها حمایت می کردند ، و اگر خود عامل آن نبودند، بی شك بعنوان مشوق و اغواگر، دولت عثمانی را در ادامه این قتل عام ، هدایت و حمایت می کردند . شاید ترغیب این جنایات - در جریان جنگ جهانی اول - از کینه های دیرین قوم یهود ، نسبت به مسیحیان ، کینه های چند هزار ساله ریشه می گرفت، ولی آنان شاید از این واقعیت غافل بودند ، که خیلی زودتر از آنچه تصور می کنند، انتقام این جنایات را ، با دست دژخیمان اس.اس و گشتاپو - در جریان جنگ جهانی دوم - باز پس خواهند داد.

براستی شگفت آور است، دولت آلمان و یهودیان ، که در جریان جنگ جهانی اول در مورد قتل عام ارامنه سیاست مشترکی داشتند ، و هر دو - اگر این واقعیت را که خود محرک و مشوق دولت عثمانی در قتل عام ارمنیان بودند، نادیده انگاریم - با سکوت خویش و عدم اعتراض باین جنایات وسیع ، دست عثمانیان را در ادامه خونریزی باز گذاشتند ، چندی بعد - در جریان جنگ جهانی دوم - بصورت «نازیها» و «یهودیان» در برابر هم قرار گرفتند ، و نتیجه همان بود ، که هیچیک از مردم جهان ، خاطره غم انگیز و خونین آنرا از یاد نبرده اند .

در زبان وسیع و گسترده فارسی ، امثال ، آیات ، و نکته‌هایی هست،
که به نحوی اعجاب‌آور، درباره همه مظاهر زندگی و زمینه‌های سیاسی و اجتماعی
ایران و جهان تطبیق می‌کند . هنگامیکه ماجرای قتل‌عام ارمنه، دخالت یهودیان
و آلمانها را در این ماجرا می‌بینیم ، و آنگاه بانهدام قوم یهود توسط آلمان
نازی و یاشکست خونین آلمان در جنگ جهانی دوم می‌نگریم ، بی‌اختیار بیاد
این دو بیت از ناصر خسرو ، شاعر و اندیشمند کهن ایران می‌افتیم که صدها سال
قبل گفته بود:

«عیسی برهی دید یکی کشته فتاده

حیران شد و بگرفت بدندان سراقگشت

«کای کشته، کراکشتی؟ تا کشته شدی زار،

تا باز کجا کشته شود، آنکه ترا کشت ..»



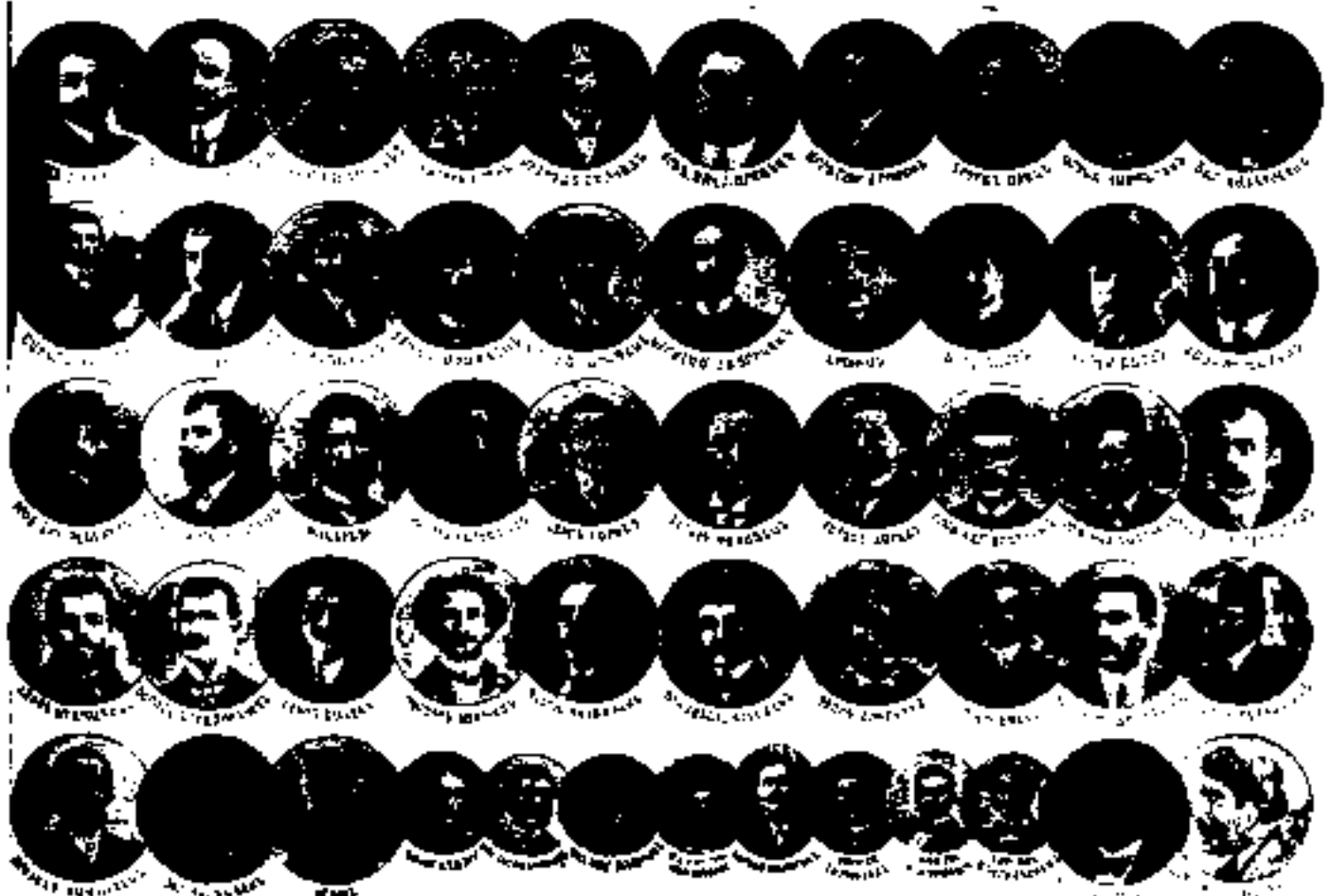
سلطان عبدالحمید

او مظهر حکومت جبرانه «آل عثمان» بود. حکومتی که از آغاز تمدن مظهر بیدادگری شناخته شده است. و ارسطو در تشریح «حکومت جباران» حتی دقیق آن را نیز تشریح کرده است. نکته جالب در این تصویر آن است که چشم و گوش و دهان سلطان، با تصویر زنان «منظور شهپرانی است» پوشیده و جایی برای نفوذ نانه های مظلومان نمانده است.



www.golshan.com

تخصیصی‌های اجتماعی و مورد اعتماد مردم - مخصوصاً بنامات مذهبی - یکی از نخستین هدفهای عثمانیان در قرن عام ازانسه بودند. با نبودن آنان خطر هرگونه تحریک و تهبیجی از میان می‌رفت و اینان گروهی از همین قربانیان درجه اول هستند.





www.golshan.com

تختین قربانیان کودتای، زنان، دختران و پسران و بیسردان بودند. پس از اینکه جوانان زمینی و نیروهای
مؤثر به بهانه های گوناگون از خانواده ها جدا شدند، فشار بر اینان آغاز شد. و این صحنه عینی از آوارگی آنست
که سرانجام به مرگ منجر شد.





www.golshan.com

وقتی جدیت ابعادی این چنین هوشناک و گسترده به خود می سپرد صیغتها مسؤلیتیه قلب و دگرگون می شود.



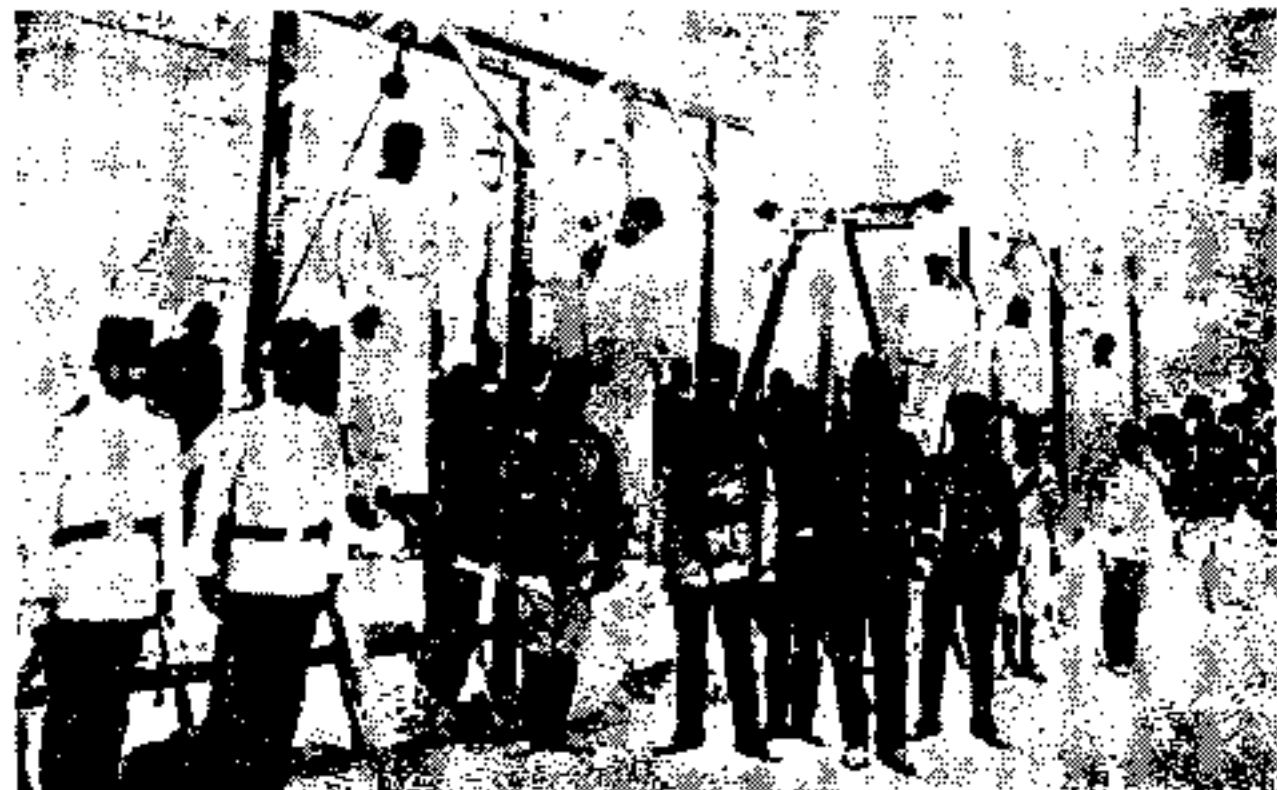


www.golshan.com

توده‌های آتشفشانی، در مدتی کوتاه، زیر فشار گرسنگی، سنگ‌ها و نابود می‌شوند. بدنی از اسکلت‌ها تبدیل می‌شوند. در اینجا فاصله میان زندگی و مرگ به حداقل تقلیل یافته است. درست مثل فاصله این دو عکس ...



հայ Յուդէ, Գաւելերով կապուած Գողգոթան



www.golshan.com

مرگ! ... این است سرنوشتی که در انتظار یک نژاد و ملت بزرگ بود، چه بر لواز چویده‌های دار (عکس بالا، چه مرگ تدریجی در سرایها و شکست‌خنده‌ها، (عکس پایین) سردوگمیش را جلو یک کیسای ویران می‌بینیم.





www.golshan.com

نمی‌تواند بدون اندوهی جانکاه، به آن زنان مقتولیه که بی‌شک بیشترمان چشم‌های مچمل‌گون
تحسین آسیری داشتند، بگریم. ا پیرلوتی عضو آکادمی فرانسه،





دانشجویان تبرک در قفس‌های خود، آئینه از
قریبیان خود را که از روشنکون و افراد نقاشی
بودند، بطور وارونه داری زدند. زجسه این قره‌نیل
۶۰ بزرگ، ۴۱ افر ارتش، ۳۱ دارو ساز، ۸
دندان ساز، ۱۳ دانتجون.

یک کشش رسانی که در انا تولی بدار آویخته شده
است.



بخش چهارم

عامل جنایت!

بیان يك واقعه ، از زبان کسانی که بنحوی در آن رویداد احتمال جانبداری یا اشتراك منافع ، مذهب و تژادشان برود ، حتی اگر بیطرفی ، واقع بینی و انصاف روایتگر بارها باثبات رسیده باشد، باز مسکن است پاره ای توهّمات را باعث شود . بهمین جهت ، شاید باشند گروهی که تصور کنند، آرنولد توین بی، از این نظر که باارمنیان اشتراك مذهب دارد ، و با عثمانیان اختلاف مسلک ، در تحقیقات خود راه اغراق پیموده باشد ، یا اینکه «کمیته امریکائی» که اعضای آنرا عموماً مسیحیان تشکیل داده بودند ، حوادث را بزرگتر از آنچه بود، جلوه داده باشند. پاسخ اینگونه کسان بسیار قاطع و روشن است:

نخست اینکه : شرح هر تجاوزی را - در درجه اول - باید از زبان قربانیان تجاوز شنید. چرا اگر تجاوز کننده از قبح عمل خویش آگاه می بود، هرگز دست بچنان اعمالی نمی زد . و هیتلرو دستیارانش کشتارشان میلیون یهودی را زیر سرپوش «حل نهائی مسئله یهود» پنهان نمی داشتند. یا عثمانیها نمی کوشیدند قتل عام ارمنیان را تا حد امکان از چشم جهانیان پوشیده دارند.

دیگر اینکه : يك مورخ نام آور ، هیچگاه شهرت نیم قرن تلاش و پژوهش خود را قربانی جانبداری از این یا آن اقلیت نمی سازد. آنهم مورخی چون «توین بی» که همه اشتهار خود را مرهون واقع بینی ، بی نظری و داوری عادلانه خویش است.

حتی چنانکه دیدیم ، در همه مطالب خود، جز نقل قولهای مستند و انعکاس شهادتهای عینی ، به مطلب دیگری نپرداخته و همه اظهارات و خاطراتی را که بیم اغراق و زیاده روی در آنها می رفته ، نادیده انگاشته است.

با همه اینها، برای اینکه بیم هرگونه شبهه‌ای - از این دست - از میان برود، در این بخش کتاب به ترجمه و نقل خاطراتی می‌پردازیم، از یکی از عوامل و دست‌اندرکاران فاجعه.

«خاطرات نعیم بیگ»^۱ که همراه با اسناد و مدارک، عکسها و تصاویر متن فرامین و دستورهای رمزی با امضای طلعت‌پاشا و بسیاری مطالب افشاگر دیگر به زبان ترکی انتشار یافته، آنچنان تکان دهنده است، که اگر جز از زبان یکی از عاملان درجه اول جنایت، از زبان دیگری می‌بود، قطعاً باورنکردنی بنظر می‌رسید. تنها پس از مطالعه خاطرات نعیم بیگ است، که خواننده درمی‌یابد، آرنولد توین بی در نوشته‌های خود نه فقط راه اغراق نه پیموده، بلکه، تنها گوشه‌هایی از همه واقعیات و طرحی کل از فاجعه بدست داده است.

تدوین کننده کتاب، که مترجم آن بزبان ارمنی نیز هست، خود مقدمه‌ای بر آن نگاشته، که از نظر تلاش وی بخاطر دست یافتن باین خاطرات و چگونگی تدوین کتاب، بسیار خواندنی و روشنگر است. همین جهت، قبل از پرداختن به متن خاطرات، نخست مقدمه مترجم و تدوین کننده کتاب را منعکس می‌کنیم:

۱ - نعیم بی = نعیم بیگ - بی = بیگ : لازم بیادآوری است که مطالب این فصل (خاطرات نعیم بیگ) - یکبار از ترکی به ارمنی، سپس از ارمنی به انگلیسی، و پس از آن از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است. طبیعی است در این بازگرداندن‌های متوالی، اسامی و اعلام آن تغییر شکل یافته و بصورتی درآمده است، که برای یافتن شکل اولیه و صحیح آنها باید تحقیقات دامن‌داری صورت گیرد. بعنوان شاهد دو کلمه را مثال می‌آوریم، که با رمل و اصطراب و کشف الحیل! نتوانستیم شکل اصلی آنها را پیدا کنیم: یکی **Kaimakam** و دیگری **Terakke** که آنها را بهمه چیز می‌توان تعبیر کرد، جز مفهوم واقعی آنها که عبارتند از:

Kaimakam قائم مقام =

Terakke = ترقی

با وجود نهایت دقت و وسواسی که بکار برده شد، لازم بیادآوری است که دقت و صحت پارهای از اسامی، عناوین و اصطلاحات را تضمین نمی‌کنیم، امید ما آنست که صاحب نظران و خوانندگان عزیز که با اسامی مناطق مختلف عثمانی - ترکیه امروز - و یا عناوین کهن عثمانی آشنائی دارند، برنگارنده منت گذارند و موارد لغزش و اشتباه را یادآور شوند.

چون بعنوان مثال **Abdollahik** را «عبدالخالق» ترجمه کرده‌ایم، حال آنکه ممکن است «عبدالخالق» یا «عبداللهک»، یا چیز دیگری مشابه اینها باشد. یا شهر **Derzor** را «درزور» یا طبق املائی لاتین دیگر «درالذور» نوشته‌ایم، که باز ممکن است املائی فارسی دیگر داشته باشد. بنابراین مخصوصاً تأکید می‌شود، که نگارنده درصحت ترجمه - مخصوصاً اسامی شهرها و آبادیها و عناوین - تردید دارد و نیازمند راهنمایی صاحب نظران است. موضوع دیگر لفظ «بی» مرادف «بیگ» است، که در اسامی نعیم بیگ، جلال بیگ جمال بیگ و ... در سراسر کتاب تکرار شده و ما در همجا «بی» را به «بیگ» عنوان متداول و شناخته شده در ایران تبدیل کردیم.

تاریخ شهادت ارمنستان هنوز فاقد فصل‌های بسیار و دارای نکات ابهام زیادی است، تا چنانکه شایسته است روشن شود. قربانیان حتی نتوانستند صدایشان را بجهان‌متمدن برسانند، زیرا در زوایای ناشناخته و دوردست، و نقاط نامسکون بیابان معدوم شدند، و فقط چند انعکاس ناله ضعیف نزع و احتضار، بیان‌کننده رنج‌ها و مشقات غیرقابل بیان، و وصف‌ناپذیر آنهاست که لرد بریس انگلیسی موفق شد، این ناله‌ها را بگوش جهانیان برساند. اما ضوابط وی متأسفانه فقط تا سال ۱۹۱۶ (۱۲۹۵ ش) را شامل می‌شود. حال آنکه مخوف‌ترین جنایات و بزرگترین کشتارهای همگانی بعد از ۱۹۱۶ انجام گرفت. آنچه اصولاً ضوابط «شهادت ارمنستان» فاقد آن است، همانا ندای وجدان میلیون‌ها نفر عثمانی است، ملتی که سراپا مسئول این جنایت هولناک است. عثمانی‌ها از حصول اطمینان به پیروزی، پس از شکست عظیم روس‌ها سرمست و از خود بیخود شده بودند، و همین سرمستی و بی‌خبری بود، که سلاخی آرامنه را در نظر آنان موجه ساخت. این واقعه شاخه دیگری بر تاج گل پیروزی که آنها هم اکنون تصور می‌کردند برسر گذاشته‌اند افزود!

تنها ندای آن وجدان خاموش و نگران، همین شهادت است که من در نشریه حاضر بگوش جهانیان می‌رسانم. این، يك نفر عثمانی است که توسط من سخن می‌گوید کسی که وظیفه اجرای سیاست قلع و قمع و انقراض نسل کلیه افراد نژاد ارمنی را برعهده داشت، و کلیه احکام رسمی برای تبعیدها و قتل عام‌ها از زیر دست او می‌گذشت.

این شخص نعیم بیگ، منشی کل «کمیته تبعیدات حلب» است. این کمیته گرداننده اصلی تبعیدهای هولناک آرامنه بود. هنگامیکه کمیته مشاهده کرد که تعداد زیادی از آرامنه تبعید شده در «مسکنه»^۱ و در سراسر طول کرانه‌های فرات پراکنده شده‌اند، نعیم بیگ را فرستادند تا قضیه را تسریع کند. ولی نعیم بیگ مرد این کار نبود، باین دلیل که مرد یدی نبود. من گزارش‌های خوبی درباره او شنیده بودم. و از جمله اینکه چطور با صمیمیت بعضی از خانواده‌های ارمنی را کمک کرده بود تا بگریزند، بدون آنکه دیناری پاداش بگیرد. علیرغم

این واقعیت که از لحاظ مالی در شرایط بسیار درخشانی نیز قرار نداشت. برای او امکان داشت تا هرچه دلش بخواهد از خانواده‌هایی که ثروتمند بودند بگیرد، و برای کسانی که به بیابان بازگردانده می‌شدند، این بازگشت مسلماً به معنی محکومیت به مرگ بود.

من دو سال و نیم آزرگار، تحت تعقیب قرار داشتم و در کمال ترس و دلهره گاهی در حلب و زمانی در دمشق و بیروت، پنهانی بسر می‌بردم، و گاهی در لبنان تا آنکه انگلیس‌ها وارد حلب شدند و آزادی را با خود آوردند. آنوقت بعضی دوستان «آدانا»^۱ مرا بیاد «نعیم بیگ» انداختند و به من قول دادند تسهیلاتی فراهم سازند تا من به آرزوی بزرگم که دیدن او بود برسم. با در نظر گرفتن خدمت طولانی اداریش در «کمیته کل تبعیدات حلب» بنظر می‌رسید که باید اطلاعات زیادی داشته باشد، و در واقع همه چیز را بداند. او به من گفت: «عزیزت عثمانی‌ها از حلب، پس از ورود انگلیس‌ها، چیزی شبیه فرار مجرمین بود، اما من، که وجدانم آسوده است، نخواستم به آنها ملحق شوم، و همینجا ماندم...» چون «حکومت ترک‌های جوان» اسناد مربوط بقتل عام ارمنه را از بین برده بودند، ما برای تکمیل تحقیقات خود مدرک رسمی نداشتیم. این نیاز مبرمی بود که نعیم بیگ آنها را برای ما مرتفع ساخت و اسناد و مدارک رسمی بسیار، تلگراف‌ها و احکام که از طرف «کمیته اتحاد» ارسال شده، و طی خدمت‌اداری وی (که تحت نظر «کمیته کل تبعیدات حلب» انجام وظیفه می‌کرد) از زیر دستش رد شده بود، و بعضی از آنها را شاید از بیم مسئولیت‌های آینده محفوظ داشته بود، در دسترس ما قرارداد.

قسمتی از این اسناد را وی از روی حافظه خود دوباره نویسی کرده، اما مهمترین آنها عکسبرداری شده بود [که عکسهای آنها در این کتاب] به چاپ رسیده است.

تهیه اظهارات و ثبت تقریرات وی هفته‌ها بطول انجامید. آنها را وی تکه‌تکه می‌نوشت و برای من می‌آورد، زیرا تا پایان کار از اینکه احتمالاً پاره‌ای از اسنادی که آنها را یکایک برای من می‌آورد، به نژادی ضرر برساند معذب بود. هر بار سوگند می‌خورد که آنچه آورده است آخری است، و هر بار مرا ملزم

می ساخت تا در این راه بکوششهای تازه تر و بیشتری بپردازم. ترغیب کردن و مجاب ساختن وی، برای من غذایی بود که به طیب خاطر بآن تن در می دادم. پس از ورود انگلیسها، من کلیه زنان و دختران و مردان ارمنی را که زنده مانده بودند و می توانستند چیزی بیاد بیاورند، وادار کردم تا خاطرات خود را برشته تحریر در آورند. بدینسان برای من آسان بود تا صحت و دقت خاطرات نعیم بیگ را باثبات برسانم. این خاطرات شرح صحیحی از آنچه اتفاق افتاد بدست می دهد ولی ذکر بسیاری از وقایع و بسیاری از اشخاص بعلت دو دلیها و وقفههایی که برای نعیم بیگ در خلال نگارش یادداشتها پیش می آمد، از قلم افتاده است...»^۱

مترجم و تدوین کننده خاطرات نعیم بیگ قبل از شروع یادداشتها، سابقه کوتاهی از چگونگی آغاز و تعداد کشتارهای گروهی ارمنیان بدست می دهد و می نویسد:

«پس از سال ۱۲۹۵ ش (۱۹۱۶) سه قتل عام بزرگ در عثمانی بوقوع پیوست. مردان، زنان، و کودکانی از «قسطنطنیه» و نواحی اطراف آن، از خط راه آهن «آناتولی» و «سیلیس»، به بیابان رانده شدند، و در آنجا با مردمی دیگر از شش ایالت ارمنی و از سواحل دریای سیاه برخورد کردند، ولی این گروه اخیر فقط عبارت از زنان، دختران و پسران هفت ساله یا کمتر بودند، چون کلیه افراد ذکور بالاتر از هفت ساله سلاخی شده بودند. همه اینها قربانیان سه قتل عام بودند: نخستین آنها قتل عام «رأس العین»^۲ بود، که در آن هفتاد هزار تن کشته شدند. دومین قتل عام در «اینیلی»^۳ صورت گرفت که در آنجا پنجاه هزار تن - که غالب آنها در تونلی در راه آهن بغداد کار می کردند - گردآمده بودند. و سومین قتل عام که مخوفترین آنها بود، در «درزور»^۴ انجام گرفت، که در آنجا «ضیاء بیگ» قریب دویست هزار ارمنی را سلاخی کرد.

این ارقام فقط تعداد مردمی را که در اثر «قتل عام» کشته شدند بدست می دهد. اگر قربانیان بینوایی، ناخوشی و گرسنگی را - مخصوصاً در رأس العین و درزور - بتعداد آنها بیافزائیم، شماره ارامنه ای که سلاخی شدند و یادربیابانها

۱- خاطرات نعیم بیگ - آرام اندونیان - مقدمه.

۲ - Res - ul - ain - ۳ Intilli - ۳ Derzur - ۴

بہلاکت رسیدند از يك ميليون تجاوز خواهد کرد.

خاطرات نعیم بیگ از زمان تدارك مقدمات قتل عام در رأس العین آغاز می شود. این محل ، يك اردوی «سرکسی» ها است ، و در میان خرابه های محلی که یک زمان قلمرو سلطنت باستانی بین النهرین بود تأسیس شده بود و بزحمت بیش از پنجاه خانه داشت، ولی چون اتفاقاً در مسیر خط راه آهن بغداد قرار گرفت؛ ناگهان توسعه یافت و حائز اهمیت شد.

با این مقدمات اکنون ماجرای قتل عامها را از زبان «نعیم بیگ» می شنویم و اسناد و مدارکی را که عرضه می دارد ، مرور می کنیم:

«من معتقدم که تاریخچه تبعیدها و قتل عام های ارمنه ، که خاطرات نعیم بیگ نام عثمانیان را مستحق لعنت ابدی از جانب تمامی بشریت ساخت ، در هیچ ضابطه اعمال غیر انسانی که تا امروز نوشته شده ، نظیر نداشته است. در هر گوشه ای از اراضی پهناور ترکیه که بنگرید ، هر گودال و تنگنای تاریک و ظلمانی که جستجو شود ، هزاران جسد و اسکلت ارمنی ، که به فجیع ترین طرزی سلاخی و مثله شده اند ، یافت خواهد شد.

من تا آن موقع هیچ کاری بکار «تبعید» نداشتم . يك نفر منشی بودم در استخدام اداره دخانیات . کاروانی را خارج از آبادی ، در کنار رودخانه می دیدم که از صدها زن و بچه بینوا تشکیل شده بود. آنها هر روز صبح برای گدائی یا آبادی می آمدند. بعضی هایشان آب می آوردند ، و می کوشیدند تا بانان خشکی که از این راه بدست می آوردند زندگی کنند.

هنوز تابستان بود ، و آنها می توانستند پناهی در شکاف بعضی صخره ها یا خاکریزها بجویند ، ولی هنگامی که زمستان فرا رسید ، ناله آنهایی که در سکوت شب های دراز از سرما و گرسنگی جان می دادند شنیده می شد. سرکسی های آبادی نیز صدای آنان را می شنیدند ، ولی آن ناله های مرگ نه بردن هایشان اثر می کرد نه بروجدانشان.

آن شب را هرگز فراموش نخواهم کرد. در منزل «قائم مقام» بودم ، طوفانی در خارج برپا بود ؛ از فاصله ای حدود ده دقیقه پیاده روی تا جایی که ما بودیم ، صدای ضجه و ناله آن مردم فلک زده را که در خارج دستخوش قهر طبیعت بودند ، می توانستیم بشنویم. قائم مقام ، یوسف ضیاء بیگ ، مردی بسیار

خوب و دل‌رحم بود. به اتفاق به‌خانه يك «آقا» و یکی دو نقطه دیگر رفتیم ، و توانستیم دو سه تا چادر تهیه کنیم. به کمک ده پانزده نفر ژاندارم ، و بعضی از مردم ، موفق شدیم چادرها را برپا کنیم تا قربانیان بینوا بتوانند با آنها پناهنده شوند... مشاهده مرگ آنان رقت‌انگیز بود ، ولی هنگامی که سنگ‌ها شروع به دریدن اجساد کردند ، صحنه‌ای بمراتب دل‌شکافت‌تر بوجود آمد.

اینجا بازماندگان نفوس ارمنی بدبخت سیواس^۱ ، دیار بکر^۲ ، و خارپوط^۳ بودند. قریب يك میلیون سکنه را از پنج شش ایالت نقل مکان می‌دادند. هنگامی که به محل تبعید که برایشان مقدر شده بود رسیدند بزرگت یکصد یا یکصد و پنجاه زن و بچه در هر کاروان باقی مانده بود. مفهوم این رقم آن بود که آنانرا همانطور در حین حرکت و کوچ سلاخی کرده‌اند.

من به حلب آمدم. قسمت این بود که عبدالاحد نوری بیگ که سه چهار روز قبل بعنوان نماینده کمیته کل تبعیدی‌ها وارد شده بود ، مرا بست منشی کل خود منصوب کند.

هرچند هنگامی که در رأس‌العین بسر می‌بردم چیزهایی با چشم خودم دیده بودم ، مع هذا نتوانسته بودم مقصود از آن جنایات را درک کنم ، فقط بعدها به‌ماهیت و ریشه آن پی بردم. هر بار احکام محرمانه‌ای را که به‌صورت رمز داده می‌شد ، به‌ثبت می‌رساندم ، برخورد می‌لرزیدم. ملتی بزرگ با زنان و کودکان محکوم به‌مرگ شده بود.

ابتدا دولت تصمیم گرفت که ارمنی‌های تبعید شده ، باید به‌معره ، باب و سایر نواحی پرت و دورافتاده حلب رانده شوند ، و سپس احکامی صادر شد که نشان می‌داد «مقصد ارامنه در اطراف رودخانه «خان‌زور»^۴ (نزدیک در‌زور) است...».

تصمیم بیگ که خود معتقد است قتل‌عام ارامنه ، نژاد او را مستحق لغت ابدی ساخته است ، با اینکه خود از آغاز شاهد تبعیدها ، آوارگیها و کشتار ارمنیان بوده است ، تا زمانی که خود به‌سمتی حساس در دستگاه عثمانیها نمی-

۱- Sivas شرق ترکیه و ۴۵۸ کیلومتری آنکارا
 ۲- دیاربکر جنوب شرقی ترکیه و ۹۴۳ کیلومتری آنکارا
 ۳- Kharput شرق ترکیه و ۷۸۴ کیلومتری آنکارا
 ۴- Khanzor

رسد، و بفراهمین و تلگرافهای رمز دست نمی‌یابد، نه از عمق ماجرا و انگیزه آن آگاه است، نه از شدت خشونت و شامت آن. تا اینکه بانخستین تلگراف، سیل بنیان‌کن قتل‌عام آغاز می‌شود و طی همین تلگرام بهانه اصلی عثمانیها برای انهدام گروهی و عناوین گمراه‌کننده‌ای که بدان داده‌اند فاش می‌شود:

روزی تلگراف ذیل از وزیر داخله رسید:

«نیت از دور فرستادن بعضی‌ها حفظ رفاه سرزمین پدریمان برای آینده است. چون آنها هر جا باشند، هرگز از افکار فتنه‌انگیزشان دست بردار نخواهند بود، پس باید سعی کنیم از تعدادشان حتی المقدور بکاهیم...».

این تلگراف در آذر ۱۲۹۴ (نوامبر ۱۹۱۵) واصل شده هشت روز بعد، بدون آنکه حتی توسط حاکم کل تصویب شود، به عبدالاحد نوری بیگ داده شد. و همان شب در ساعت یازده و نیم (بوقت محلی)، ایوب بیگ مباشر تبعیدی‌ها و امین بیگ سرکرده ژاندارمری به اداره حکومتی شتافتند تا نوری بیگ را به بینند. نوری بیگ فوراً تلگرافی را که دریافت کرده بود با آنها نشان داد، و آنها قریب یک ساعت باهم بودند. موضوع صحبتشان طرز قلع و قمع ارامنه بود. ایوب بیگ طرفدار قلع و قمع آشکار آنان بود، ولی عبدالاحد نوری بیگ که مردی بسیار محیل بود، این نقشه را نپسندید و آنرا رد کرد. فکر او این بود که بهتر است ارامنه تبعیدی را در مضیقه و تنگنا و در معرض سرمای سرسخت زمستان قرار داد؛ کشتن آنها باین طرز، بعنوان مدرکی در آینده می‌توانست اثبات کند که به مرگ طبیعی مرده‌اند.

تا آن زمان ژاندارم‌ها در امور مربوط به تبعیدی‌ها در حلب مداخله‌ای نداشتند. ولی اکنون ژاندارمری نیز به همکاری با پلیس پرداخت.

بزودی فعالیت عظیم در حلب آغاز شد. تبعیدی‌هایی که از نواحی «گرمه»^۲ و «کیلیس»^۳ و حوالی حلب جمع‌آوری شده بودند، گروه گروه به «آکتریم»^۴ و از آنجا به «باب» فرستاده شدند. و عیناً آنچه که این مقامات پیش‌بینی کرده بودند بوقوع پیوست. هر روز به‌ما خبر می‌رسید که صدها تن از آنان در اثر

۱ - در کلیه مخایرات و ابلاغات رسمی دربار تبعیدها و قتل‌عام‌ها، همینطور در سایر عملیات مشابه و مربوط به آن، وجه تشبیه بعضی‌ها برای ارامنه بکار رفته است.

Garma-۲

۳ - کیلیس Kilis جنوب شرقی ترکیه - مرز عراق و ۷۰۶ کیلومتری آنکارا

Akterim - ۴

گرسنگی ، سرما و ناخوشی هلاک شده‌اند.

ایوب بیگ به «عزاز»^۱ رفت و در مراجعت با کمال شعف بر مسند حکومت تکیه زد. وی گفت چگونه چادرها را به آتش کشانده است. جمعیت «باب» زیاد شد. تیفوس به جان مردم افتاد و قائم مقام عهده‌دار کار تبعید ، هر روز به ارسال گزارشات مرگ و میر می‌پرداختند. مرگ نه تنها به آرامنه روی آورده بود ، بلکه نفوس بومی را نیز درو می‌کرد.

روزی به عبدالاحد نوری بیگ گفتم : « بیک اقدی ، بگذارید از تبعید آرامنه کنی بکاهیم ، چون باین ترتیب مرگ سراسر بین‌النهرین را تهدید می‌کند. دیگر جز ابلیس کسی در این سرزمین پهناور باقی نخواهد ماند. قائم مقام رأس‌العین اخبار دردناکی در این مورد می‌فرستد.»

نوری بیگ ختدید. و گفت : «پسرجان ، باین ترتیب ، ما در آن واحد از شر دو عنصر خطرناک خلاص می‌شویم . مگر نه اینکه اعراب با آرامنه می‌میرند؟ آیا چیز بدی است ؟ راه آیندۀ عثمانی هموار خواهد شد!»
من گوش می‌دادم ، و این جواب هولناک تم را لرزاند.

چه انگیزه‌ای بود که این مرد را با این جسارت و بی‌باکی به ادامه اجرای نقشه‌ای چنین مزورانه و شیطانی تشویق می‌کرد ؟ در این باره خیلی چیزها می‌توان گفت. ولی نسخه یک حکم که در میان اوراق محرمانه کمیته تبعیدات پیدا شده است ، خود کافی است تا بی‌باکی و جسارتی را که نوری بیگ در اجرای کاری که بوی محول شده بود - کار قلع و قمع کامل آرامنه - به خرج می‌داد ، شرح دهد.

فرمان باین شرح است :

«هرچند از مدتها قبل ، تصمیم قلع و قمع عنصر ارمنی که قرن‌ها درصدد انهدام اساس استوار امپراطوری ما بود ، و اکنون صورت یک خطر واقعی را بخود گرفته است ، اتخاذ شده بود ، معهذا مقتضیات بهما اجازه نمی‌داد تا این نیت مقدس را انجام دهیم. اکنون که کلیه موانع برطرف شده ، و زمان آن فرا رسیده است که سرزمین آباء و اجدادی خود را از این عنصر خطرناک نجات بخشیم ، مصرانه توصیه می‌شود که شما نباید از مشاهده وضع رقت‌بار آنها

دستخوش احساس ترحم شوید بلکه با پایان بخشیدن بکلیه آنها (پایان دادن بوضع رقت بار ارامنه از طریق نابودی آنها) سعی کنید با تمام قدرت خود اسم «ارمنستان» را از عثمانی محو کنید. مواظب باشید ، آنتهایی که اجرای این نیت را برعهده شان واگذار می نمائید، مردانی وطن پرست و قابل اعتماد باشند.»

تاریخ این حکم معلوم نیست ، همینطور معلوم نیست که خطاب به چه کسی صادر شده است ، چون فقط يك رونوشت است. ولی همه چیز نشان می دهد که از طرف «طلعت پاشا» وزیر داخله مستقیماً برای حاکم کل ارسال شده و توسط حکومت به کمیته تبعیدات تسلیم گشته است. این حکم باید قبل از ورود عبدالاحد نوری بیگ ، محتملاً طی دوران ریاست جلال بیگ به حلب رسیده باشد. شاید به استناد همین حکم بود ، که جلال بیگ به قسطنطنیه تلگراف زده و گفته است : «من حاکم این ایالت هستم ، نمی توانم دژخیم آن باشم.» وی فوراً معزول شد و بکر سامی بیگ که وی نیز مخالف قتل عام بود به جایش به حلب اعزام شد.

شکری بیگ سرپرست کل تبعیدی ها از ماهها قبل در حلب بسر می برد و طرح تبعیدها و قتل عام ها را ترتیب داده بود. ولی نتوانسته بود اشخاصی را که برای اجرای این طرح مخوف بقدر کفایت مورد اعتماد باشند پیدا کند. جلال بیگ حاکم کل هنوز معزول نشده بود ، و غیرممکن بود از وی کمکی بدست آورد. فکری بیگ رئیس پلیس تحت نفوذ جلال بیگ بود ، و او نیز با قتل عام مخالفت می کرد ، لذا از جانب وی نیز امیدی نبود. شکری بیگ تنها امیدش به جمال بیگ بود که از ادانا مخصوصاً برای مباشرت قتل عام های ارامنه اعزام شده بود. این دو نفر با یکدیگر کار می کردند ، تا این جنایت هولناک را به مرحله اجرا در آورند ، ولی هیچ کاری نمی توانستند بکنند.

اونیک و آرمناک مظلومیان دو برادر ارمنی که از دوستان شخصی جلال بیگ و فکری بیگ بودند ، بزرگترین سد راه شکری و جمال بشمار می رفتند چون سعی داشتند از شدت این مصیبت بکاهند ، هرچند که نمی توانستند از آن بطور کامل جلوگیری کنند هتل آنها در حلب (هتل بارون) علاوه بر اینکه مسافرخانه بود شعبه ای از حکومت نیز در آن استقرار داشت و در حقیقت يك عمارت دولتی بود ، زیرا حاکم ، رئیس پلیس ، و تقریباً کلیه مقامات دائماً در

آنجا تشکیل جله می دادند. وضع این دو برادر ارمنی در خلال تمام آن دوران هولناک وضعی عجیب بود. اونیک مظلومیان که یکی از دو برادر بود، نمی توانست به هیچکس تملق بگوید، جلوی زبانش را نمی توانست بگیرد، و نمی توانست خود را آنطور که نیست وانمود کند. برای چنین شخص جور و صریح دشوار است که با عثمانی ها بسازد. خلق و خوئی دوست داشتنی داشت و چنان در بذل مال برای پذیرائی از کسانی که ممکن بود روزی دژخیم ملتش شوند، دست و دل باز بود، که موفق شد نفوذ زیادی بدست آورد و سعی می کرد از آن نفوذ برای نجات هموطنانش سود ببرد.

روز پنجشنبه هفته مقدس، عبدالاحد نوری بیگ از اونیک پرسید که برای روز عید پاک چه نوع شامپاتی خواهد داد؟ اونیک جواب داد: «عید پاک ما روزی خواهد بود که شما از اینجا رفته باشید.»

آرمناک برادر جوان تر نیز مردی بود که نمی دانست چطور احساسات خود را پنهان سازد و بحفظ ظاهر بپردازد. وی نیز از کلیه این مقامات در کمال سخاوت پذیرائی می کرد، و حتی هنگامی که مردی چون ذکی بیگ - که به شرارت شهرت داشت - در سر راه خود به درزور وارد حلب شد، او را بخانه اش دعوت کرد و کوشید تا ویرا نسبت به آرامه بر سر لطف آورد. وی تقریباً هر روز در اداره پلیس بود تا برای فرد یا خانواده ای وساطت کند.

جمال پاشا به این دو برادر علاقه داشت و از آنها حمایت می کرد. شکری بیگ می دانست که آنها مانع راه او هستند و فریاد می زد «اول از همه باید آن لانه (هتل بارون) خراب بشود.»

پس از انتصاب مصطفی عبدالخالق بیگ به عنوان حاکم کل حلب بود که آن قتل عام های هولناک بوقوع پیوست.

ابتدا یک کمیته اجرائی در کمیته تبعیدات حلب تشکیل شد که توسط آن تبعیدهای آرامنه به بیابان ها انجام گرفت. تا هنگامی که کار در دست این کمیته اجرائی بود، تبعیدی ها تا حدودی از غارت و رفتار خسونت آمیز مصون بودند. دولت که متوجه شد باین طریق نمی تواند هدف نهائی خود را عملی سازد، حاکم (بکراسامی بیگ) را معزول کرد، و مصطفی عبدالخالق بیگ را که قبلاً مجذوب مقاصد مورد نظر حکومت شده بود، بجای وی فرستاد. این مرد با آرامنه

خصومت داشت و کوشید تا بنام عثمانی کلیه افراد نژاد ارمنی را معدوم سازد. احکامی که توسط وی به کمیته تبعیدات فرستاده شده ، چنان بیرحمانه است که بوصف نمی گنجد. بعضی از اعضای ارمنی پارلمان عثمانی - محتملاً با عجز و لایه فراوان - موفق شده بودند از وزارت داخله اجازه بگیرند که خویشاوندانشان در حلب بمانند. وزارت داخله احکامی درباره آنها برای مصطفی عبدالخالق بیگ ارسال داشت ، ولی وی این احکام را زیر پا گذاشت و آن خانواده‌ها را هم در معیت سایرین به بیابان فرستاد.

من پانزده تا بیست خانواده را می شناسم که اجازه گرفته بودند در حلب بمانند ، ولی او آنها را روانه بیابان ساخت.

دولت باین مرد ، عبدالاحد نوری بیگ عنوان «همکار» داده بود.

نوری بیگ - نماینده کمیته کل تبعیدات - مرد بسیار زیرکی بود و با ارامنه خصومتی خاص داشت. وی نمونه مجسم و خالص سفاکی و سنگدلی بود. مشقات و فلاکت ارامنه ، و گزارشات مکرر مرگ و میر آنها ، ویرا چنان بوجد می آورد ، که از فرط سرمستی روی پای خود بند نبود و ذوق کتان به رقص درمی آمد ، زیرا همه آنها نتیجه دستورات خودش بود. می گفت : «دولت نمی خواهد اینها زنده بمانند.» و مباحثات می کرد که هنگامی که باین اداره خوانده شده بود و موقعیکه عازم حلب بود تا این پست را تحویل بگیرد ، مشاور وزیر داخله بوی توصیه کرده بود که قبل از عزیمت ، بدیدن طلعت پاشا برود. نوری بیگ به ملاقات «باب عالی» رفت. چندتن میهمان نزد «پاشا» بودند. وی پرسید : «چه وقت عزیمت می کنید؟» سپس برخاست و او را به سمت پنجره برد و با صدائی آهسته گفت : «مسلماً مسبوق هستید که کاری که از شما انتظار می رود چیست. من باید عثمانی را از شر آن ملعون‌ها (ارامنه) خلاص به بینم.»

جمال پاشا دستور داده بود که پنج شش خانواده ارمنی که در نونل «ایتیلی» (با گاریهایشان) کار می کردند ، باید به دمشق بروند. حاکم این فرمان را به نوری بیگ ابلاغ کرده بود که وی شرح ذیل را پائین آن نوشت :

«آیا يك دولت بزرگ که صدها هزار ارمنی را تبعید کرده است محتاج دو تا گاری شکسته يك مشت ارمنی است که لازم شود آنها را از تبعید کلی

به‌یابان جدا ساخت و به‌دمشق فرستاد؟».

وی مردی بود بسیار عصبی و بسیار مترراتی و دقیق و سختگیر. ایوب صبری بیگ مرتوس بلافصل عبدالاحد نوری بیگ همکار و همدست اصلی وی بود - مردی که هم قسی‌القلب و خون‌آشام بود و هم فاسد و رشوه بگیر، هدفش این بود که هم بچاپد و هم بکشد. لذا طی مدت تصدیش ثروت هنگفتی اندوخت.

این مرد که از راه غارت و چپاول تعداد کثیری از ارامنه، به‌مال و مال فراوان رسیده بود، هرگز خیرش بیک نفر ارمی نرسیده و به‌کسی خوبی نکرد. دین و وجدان او فقط پول برد - وحشی‌گری‌ها و سفاکی‌هایی که وی نسبت به ارامنه مرتکب شد، جز پر کردن جیب و تاراج مال مردم، انگیزه‌ای نداشت. عبدالاحد نوری بیگ نماینده کمیته کل تبعیدات به‌حکم عبدالخالق بیگ، حاکم حلب تدارکات تبعید را آغاز کرد؛ و هنگامی که آنها بکار پرداختند جنایت پشت جنایت انجام گرفت.

حکم جدید و مخوفی از وزیر داخله واصل شده بود که یانان اجازه سه کاری را می‌داد. درحالی‌که آنها عملاً نشان داده بودند که اجازه نیازی ندارند. دستورات صادره بشرح ذیل بود:

«به‌حکومت حلب:

۹ مارس ۱۹۱۵ - کلیه حقوق ارامنه برای ادامه زندگی و کار کردن در خاک عثمانی کاملاً لغو شده است. دولت با توجه باین امر همه مسئولیت را برعهده می‌گیرد، و دستور داده است که حتی از کودکان شیرخوار در گهواره نباید چشم‌پوشی شود. نتایج اجرای این حکم در بعضی ایالات مشهود شده است.

علی‌رغم این امر، به‌عللی که بر ما مجهول است، به اقدامات استثنائی به «بعضی‌ها» مبادرت شده و آنها بجای آنکه مستقیماً به محل تبعید اعزام گردند در حلب باقی مانده‌اند. از این رو دولت با اشکالات اضافی درگیر شده است. بدون اصغاء هیچگونه استدلال و محاجه آنها، آنان را از آنجا دور سازید - زن یا

۱ - عبدالاحد نوری بیگ هرگز رشوه نمی‌گرفت. می‌گفت: «البته از رشوه بدم نمی‌آید، ولی از قبول آن می‌ترسم. می‌ترسم در عوض پولی که به‌جیبم سرازیر می‌شود یک ارمی - حتی اگر فقط یک نفر ارمی هم که باشد - جان بدر برد.»

بچه ، هرچه باشد ، حتی اگر قادر بحرکت نباشند ؛ و نگذارید کسی از آنها حمایت کند ؛ زیرا این حامیان از راه جهل و نادانی ، عوائد مادی را بالاتر از احساسات وطن پرستانه قرار می دهند ، و نمی توانند سیاست عظیم دولت را در ابرام پیرامون این کار درک کنند. با توجه باینکه بجای اقدامات غیرمستقیم قلع و قمع که در سایر نقاط بکار رفته - از قبیل سختگیری ، (تعجیل در اجرای تبعیدات) اشکالات سفر و بینوایی - در آنجا اقدامات مستقیم می تواند بکار رود ، لذا از دل و جان کار کنید.

احکام کلی از وزارت جنگ به کلیه فرماندهان قشون صادر شده است که نباید در امر تبعید مداخله کنند. به مقاماتی که باید برای آن منظور منصوب شوند بگوئید که باید بکوشند تا نیت واقعی را - بدون آنکه از مسئولیت و اهمه ای داشته باشند - به مرحله اجرا درآورند. لطفا هر هفته گزارشات رمزی از نتایج فعالیت های خودتان ارسال دارید.

وزیر داخله - طلعت»

هنگامی که این حکم واصل شد ، کمیته تبعیدات حلب حق داشت تا بهر نوع کاری ، تحت دستورات حاکم کل مبادرت ورزد. علل واگذار کردن کلیه امور تبعید بدست یکنفر این بود که احکامی که برای اجرای این وحشیگری ها صادر می شد می بایست حتی المقدور محرمانه می ماند - تا بسیاری از مردم خبردار نشوند که وقایع از چه قرار است ، و جنایت را بتوان در کمال سکوت ، بدون آنکه سر و صدائی در خارج راه بیافتد ، مرتکب شد.

اردوئی که تبعیدی ها را در آن جمع کرده بودند ، در ارتفاع ملال انگیز «کارلیک» واقع در فاصله بیست دقیقه ای حلب قرار داشت از این محل بود که تبعیدی ها را به بیابان می فرستادند. زندگی آرامه ای که آنجا بودند بستگی به هوس استوار پلیس یا مقام تبعید داشت. بهر حال امید زندگی برای هرکس که او را يك قدم از حلب دور می-

۱ - زمانی افسران فرماندهی اردوهای نظامی شروع بجدا ساختن پیشه وران از میان تبعیدیها برای ساختن اینبه نظامی می کردند. مقامات تبعید در این باره به قسطنطنیه شکایتی نوشتند، و طاعت پاشا این حکم را صادر کرده تا بگوید که حق نگاهداشتن پیشه وران از افسران نظامی سلب شده است.

کردند نبود. تمامی خطسیر از کارلیک تا درتوزر، میر فلاکت و گورستان بود. به مقامات مسئول دستور داده شده بود که از هیچگونه خشونت‌هایی که ممکن است به مرگ انجامد خودداری نکنند.

دو فقره تلگراف ذیل - که هر دو از جانب طلعت پاشا وزیر داخله ارسال شده این امر را به ثبوت می‌رساند:

«از قرار مسموع، بعضی مقامات با اتهام قلع و قمع و سختگیری نسبت به بعضی‌ها (مقصود ارامنه است) بدادگاه نظامی (محاكمه صحرائی) کشانده شده‌اند. حتی اگر این امر صرفاً جنبه فورمالیته داشته باشد، باز ممکن است از نیروی سایر مقامات بکاهد و بتدرت آنان لطمه بزند. باین علت دستور می‌دهیم که شما نباید چنین آزمایشاتی را اجازه دهید.»

وزیر داخله - طلعت.

«اعتنا به شکایاتی که «بعضی‌ها» در مورد انواع مسائل شخصی بعمل می‌آورند، نه تنها موجب تأخیر اعزام آنها به بیابان می‌شود، بلکه دری را نیز به جانب يك رشته اعمال باز می‌کند، که ممکن است بایجاد اشکالات سیاسی در آینده منجر شود. باین علت هیچگونه ترتیب اثری باینگونه عرضحالها نباید داده شود، و در این مورد باید به مقامات مربوطه دستورات اکید صادر گردد.»

وزیر داخله - طلعت.

تعلیماتی پیرو این امر از جانب وزیر داخله واصل می‌شد مبنی بر اینکه مراسلات و تلگرافات شکایتی را که خطاب به مقامات عالیة دولتی تسلیم می‌شود باید قبول کند، ولی آنها را ارسال ندرند.

بدین ترتیب ارامنه‌ای که در بیابان بودند، به مرگ حتمی محکوم شدند،

۱- استوار رحم‌الدین، مدیر ابوحراد Abu-Herrad (یکی از اردوهای واقع در کنارفرات)، که بلای جان ارامنه و مایه وحشت آنها بود و غالباً با چماق بزرگی که همیشه در دست داشت آنها را بقتل می‌رساند، پس از اعتراضات فراوانی که علیه او شد، سرانجام برای يك محاكمه دروغین به محلب احضار شد، ولی طبق این تلگراف بدون اینکه حتی بازجوئی و محاكمه‌ای از او بعمل آید، او را به محل کارش باز گردانند. هنگام بازگشت، چون از «مسکین» می‌گفتند تا به ابوحراد بیرون، باهفت تیر به مثل یک گلوله‌هائی بسوی اردوی تبعیدی‌ها پرداخت و فریاد زد: دشماها اعتراض کردند، نتیجه‌اش چه شد؟ من دوباره آمده‌ام سر جای خودم. بدیهی است وی - که ارامنه نامش را داستخوان شکن گذاشته بودند - پس از بازگشت بمراتب جری‌تر شده بود و به شرارت‌های بیشتری دست می‌زد.

و مجریانی که مأموریت انجام این امر را داشتند ، درست برای همین کار ساخته شده بودند : مصطفی عبدالخالق حاکم حلب ، عبدالاحد نوری بیگ نماینده کتیه کل تبعیدات ، ایوب بیگ همکار و همدست وی ، جمال بیگ نماینده «اتحاد» و تعداد کثیر مأمورین زیر دست آنها - یکی از دیگری خون آشام تر، هسگی طبق اسناد و مدارک موجود همه وجودشان را از دل و جان وقف این «امر مقدس» کرده بودند.»^۱

آنچه تا اینجا از خاطرات نعیم بیگ استنباط می شود ، دقت عجیب برای هم آهنگی دستگاه کشتار و هم آهنگ ساختن پیچ و مهره های آنست ، تا بصورت ماشینی دقیق و الکترونیکی ، در سراسر عثمانی یکسان کار کند. اگر در منطقه ای وجود چند تن از شخصیت های محبوب و با نفوذ ارمنی ، ممکن بود اندکی از سرعت کار این ماشین بکاهد ، یا در منطقه ای دیگر ، ابتکار یکی از مجریان و فرماندهان (مثل جدا کردن صنعتگران ارمنی از سایر قربانیان، برای سود جستن از حرف آنها) امکان داشت جان چند نفری را نجات دهد ، و یا بالاخره اگر در موردی ترحم و دلسوزی در مورد کودکان خردسال احساس می شد ، ماشین ارمنی فوراً جهت حرکت خود را به سوی این «نقاط ضعف» تغییر می داد ، تا هیچگونه سستی و فتوری در کار کلی ماشین پیش نیاید. پس از اطمینان از این هم آهنگی که کشتار همه جانبه در همه نواحی اوج می گیرد ، که نمونه دیگری از آنرا در خاطرات نعیم بیگ می خوانیم :

قتل عامهای رأس العین

در حالیکه تبعید ، تبعیدی ها با راه آهن ادامه داشت ، قائم مقام یوسف ضیاء بیگ گزارش داد که دیگر در رأس العین برای آرامنه جا نیست، زیرا روزی پانصد و ششصد نفر از آنها میبرند ، نه وقت این هست که مرده ها را چال کنیم و نه فرصت آنکه زنده ها را به نواحی جنوبی تر برانیم.

پاسخی بشرح زیر ، بدست ضیاء بیگ رسید : «در تبعید آنها تعجیل کنید. باین ترتیب کسانی که حالشان برای عزیمت مناسب نباشد در فاصله چند ساعتی

شهر می‌افتند و می‌میرند ، و شهر هم از شر مرده‌ها و هم زنده‌ها خلاص می‌شود.»

از آخرین گزارشات مقامات محلی تبعید و گزارشات قائم‌مقام استنباط می‌شود که طی چهار ماه یکصد و سی هزار تا یکصد و چهل هزار تن در اثر گرسنگی و ناخوشی هلاک شده‌اند.

در رأس‌العین آرامنه در چنین گردابی دست و پا می‌زدند. در حالی که در حلب ترك‌ها در فکر طرقي برای قلع و قمع کامل آنها بودند. همه شواهد نشان می‌داد که یوسف ضیاءبیگ راضی نمی‌شود که برای اجرای این جنایت آلت دست بشود. ولی هنوز مانع بزرگتری وجود داشت : و او علی‌سعودبیگ حاکم در زور بود که هنگام مأموریتش در رأس‌العین آنچه در قوه داشت برای تخفیف آلام آرامنه بکار برده بود. وی تبعیدیان را هدایت کرده بود تا چادر-هایشان را پای تپه‌ای در مجاورت آبادی برافرازند و قسمتی از آبادی را بطرقي برای عده‌ای از آنان که هنوز کمی پول داشتند و می‌توانستند به کسب بپردازند اختصاص داده بود. آرامنه در این محله فوراً به کسب و کار پرداخته ، دکان کفاشی ، خیاطی ، بقالی و سبزی‌فروشی باز کرده و شصت نانوائی راه انداخته بودند. بین آرامنه تبعیدی تعداد فراوانی معمار ، بنا ، سنگتراش و سایر پیشه‌وران وجود داشتند. مقامات نظامی بدست آنها بیمارستان بزرگی بنا کردند. شصت نفر استادکار در ساختن آن بیمارستان کار کردند و با خانواده-هایشان در قبال کار مزد گرفتند.

سعودبیگ روزی خطاب به قائم‌مقام گفت :

«نپرسیم که چرا آرامنه تبعید می‌شوند ، این امر بما مربوط نیست. ما می‌توانیم هرطور دلمان خواست با آنها رفتار کنیم. اگر دلمان بخواهد ، می‌توانیم از آنها حمایت کنیم و نگاهشان داریم ، و از صنعت آنها استفاده ببریم. اگر دلمان خواست ، می‌توانیم به زندگیشان پایان دهیم. ما نمی‌توانیم این بدبختی را که اینهمه بر آنها سنگینی می‌کند مرتفع سازیم ، ولی می‌توانیم آنرا سبک‌تر سازیم. من معتقدم که در اثر کارآنان این بیابانها تبدیل به مزارع باروری خواهد شد و در جای این آلونک‌ها ، مساکن زیبایی برپا خواهد گردید.»

در همین اوان در حلب طرح قلع و قمع و ریشه‌کن ساختن این مردم در

شرف اجرا بود. احکام صادره به مقامات فرماندهی تبعیدات در رأس العین (با آن خشوتی که مورد نظر بود) اجرا نمی شد. عبدالاحد نوری بیگ خودش تا رأس العین رفت و با ایذاء عادل بیگ که فرماندهی تبعیدات آنجا را داشت ، کشف کرد که خود سعود بیگ حاکم درزور است که در اجرای فرمان راندن آرامنه بسوی بیابان قصور کرده است.

نوری بیگ در مراجعت به حلب به عبدالخالق بیگ حاکم کل (والی) حقیقت امر را اطلاع داد ، و وی بلافاصله حکم ذیل را به رمز برای علی سعود بیگ ارسال داشت :

«مغایر هدف مقدس دولت است که هزاران نفر ارمی در رأس العین بمانند. آنان را به بیابان برانید.»

سعود بیگ پاسخ داد :

«وسائل نقلیه ای وجود ندارد که من بتوانم مردم را با آن دور سازم. اگر هدف از آنچه درباره اش اصرار می ورزید ، سلاخی آنها باشد ، من نه خود می توانم این کار را انجام دهم ، نه قادوم دستور انجامش را بدهم.»

مصطفی عبدالخالق بیگ این تلگراف را به قسطنطنیه بوزارت داخله فرستاد و گزارشی نیز درباره سعود بیگ بشرح ذیل بر آن افزود :

«بوزارت داخله

۲۳ دسامبر ۱۹۱۵ - ما از طریق نماینده مباشر کل کمیته تبعیدات اطلاع یافتیم که آرامنه ای که برأس العین فرستاده شده اند هنوز آنجا هستند ، و برای خود منازل خوبی ساخته و در کمال آسایش مستقر گشته اند ، و می دانیم شخصی که از آنان حمایت می کند و با آنان اجازه می دهد که اسکان یابند، علی سعود بیگ حاکم درزور است .

علی رغم آنچه مکرر در مکرر نوشته ایم که اجتماع آرامنه در شهری کوچک ولی حائز اهمیت محلی - مانند رأس العین - و آوردن بهانه هائی از قبیل فقدان وسائل نقلیه ، و امثال آن ، برای نگاه داشتن آنان در آنجا ، برای ما مسئولیت بزرگی ایجاد می کند ، معهذا نتیجه ای مشاهده نکرده ایم.

این طرفداری که علی سعود بیگ از آنها نشان داده و این حمایتی که از آنان بعمل می آورد ، به میزانی عجیب رسیده است طبق آنچه مسموع داشته ایم

او به بعضی از کودکان ارمنی لباس می‌پوشاند و خودش از آنها مراقبت می‌کند، و با آنها در مشقات والدینشان اشک می‌ریزد و ناله سر می‌دهد. باین ترتیب آرامنه‌ای که به آن طرف فرستاده شده‌اند، از زندگی بسیار سعادت‌بخشی برخوردار هستند و این امر را مدیون علی‌سعودیگ می‌باشند.

ولی چون ادامه این وضع موجب تأخیرهای غیرضروری در انتقال تبعیدی‌ها از حلب خواهد شد، ما مطلب را بحضرت اشرف عنوان کرده، استدعا داریم که جنابعالی کلیه ترتیبات لازم را بعمل آورید. مصطفی‌عبدالخالق - حاکم کل» در اثر همین گزارش بود که بعداً علی‌سعودیگ معزول شد. کارها به‌همین وضع تا اسفند ۱۲۹۴ - (فوریه ۱۹۱۶) ادامه یافت و در آنوقت بود که یکی از سفالترین اجراکنندگان قتل‌عام‌های آرامنه که بشرارت شهره بود، وارد رأس‌العین شد. وی جودت‌بیگ حاکم کل اسبق وان و برادر زن انورپاشا وزیر جنگ بود. وی پس از انجام قتل‌عام «وان» به «موش» رفت و در آنجا نیز بر قتل‌عام‌ها نظارت داشت؛ و از آنجا عازم بیتلیس^۱ شد، تا قتل‌عام‌های مصطفی‌عبدالخالق‌بیگ را تکمیل کند. هنگامی که به حکومت «ادانا» منصوب شد در سر راه خود بآنجا، در اسفند ۱۲۹۴ (فوریه ۱۹۱۶) برأس‌العین رسید. در آنجا در آن زمان پنجاه هزار ارمنی تبعیدی وجود داشتند. قائم‌مقام با اطرافیان با استقبال وی شتافت.

بین تبعیدی‌های آنجا اتفاقاً يك دكتر ارمنی بود بنام هرشداگیان^۲ که در شمار اعضای هیئت اجرائیه راه‌آهن بغداد بود. این دكتر بعدها گفت: نخستین چیزی که توجه جودت‌بیگ را بخود جلب کرد، تپه‌ای بود که در پای آن هزاران چادر متعلق به اردوی آرامنه برپا شده بود.

جودت‌بیگ فکر کرد که آنجا يك اردوی نظامی است، و پرسید که این سربازها عازم کجا هستند؟ قائم‌مقام در جواب او توضیح داد که آنها سرباز نیستند، بلکه آرامنه تبعیدی هستند. جودت‌بیگ که این را شنید غافل از اینکه يك نفر ارمنی هم بین آن جمع حضور دارد فریاد زد: «مگر آن سگها هنوز هم زنده‌اند؟ شما دستور می‌دهم که همه‌شان را

۱ - Bitlis در ۱۱۲۰ کیلومتری آنکارا

۲ - Hreshdagian -

قائم مقام حرف او را رد کرد و گفت که وی نمی تواند خون این همه مردم بیگناه را که هرگز باو آزاری نرسانده اند بریزد.

جودت بیگ گفت: «پس شما نمی دانید که دولت چه سیاستی را دنبال می کند؟» و تهدید کرد که دستور خواهد داد عزلش کنند.

برای اینکه حرف خود را به کرسی بنشاند، رئیس تلگرافخانه را احضار کرد و بلافاصله آنچه را اتفاق افتاده بود به قسطنطنیه گزارش داد. نتیجه چیزی جز عزل قائم مقام نمی توانست باشد، و همینطور هم شد. یوسف ضیاء بیگ از رأس العین برداشته شد، و ده روز بعد، در آغاز ماه مارس، قائم مقام جدید - که جوانی بود از قوچانه^۱ واقع در روملی^۲ وارد شد. وی از افراد جودت بیگ بود و کریم رفیع بیگ نام داشت.

دولت برای قتل عام های آرامنه عمداً مقاماتی را انتخاب و منصوب می کرد، که خود و خانواده هایشان در خلال تبعیدهای جنگ بالکان مشقات فراوان متحمل شده و به قسطنطنیه گریخته بودند. مرارت گذشته آنها و مشقاتی که متحمل شده بودند، آنها را تشنه انتقام ساخته و آتش خونریزی را در قلب آنها شعله ور کرده بود. و بهمین علت علی رغم این واقعیت که آرامنه در مصائبی که بر سر این خانواده ها آمده بود، بهیچوجه دست نداشته و آزارشان بآنان نرسیده بود، معذراً آنها توانستند چنین فجایع مخوفی را نسبت به آرامنه مرتکب شوند و اینطور بیدریغ به ریختن خون آنان پردازند و بکشتار آرامنه ای که در سراسر جنگ های بالکان در کلیه جبهه ها در کمال رشادت و قهرمانی همانطور که فرماندهان عثمانی شاهد بودند جنگیده و قربانی داده بودند، اقدام کنند. ولی اکنون این مقامات عثمانی که توانسته بودند عطش انتقام خود را بر سر بلغارها، صربها و یونانی ها فرو نشانند، آن را متوجه آرامنه بیگناه می سازند.

قائم مقام جدید رأس العین یکی از همین قبیل افراد بود. لذا وی برای «شغال» های حلب که قبلاً نیز موفق بعزل علی سعود بیگ حاکم درزور شده و

زمینه را کاملاً آماده ساخته بودند ، آلت دست عالی و بسیار مفیدی شد .
 کریم بیگ روز ۲۵ اسفند - (هفدهم مارس) تبعید ارامنه را آغاز کرد . انجام
 این کار بدست سرکسی ها که ارسلان بیگ شهردار رأس العین در رأس آنها قرار
 داشت محول شد .

يك گارد از سرکسی ها تشکیل شد ، که برحسب ظاهر هدف آن دفاع از
 مسافران در برابر حملات احتمالی بود . این گارد مسلح بود . معهذا این گروهان
 که تصور می رفت برای مقاصد دفاعی تشکیل شده ، در واقع مأموریت داشت ،
 تا به سلاخی تبعیدی هائی که حفاظتشان بآنها سپرده شده بود ! بپردازد .
 دستور این اعمال جنایتکارانه مستقیماً از حلب و خطاب به رؤسای گارد
 صادر شده بود . بعضی از آنان به حلب آمدند و بامصطفی عبدالخالق بیگ ملاقات
 و مذاکره کردند .

چهار پنج روز پس از مراجعت آنها قائم مقام با تلگراف رمز گزارش داد که
 آنها وارد شده اند و احکام خود را دریافت داشته اند . قتل عام ها تقریباً بلافاصله به
 دنبال تبعیدها انجام گرفت ، زیرا در همان حول و حوش ، مخصوصاً در کناره های
 «جورجیب»^۲ و در راه «شداد»^۳ صورت گرفت . ارامنه را دسته دسته خارج
 می کردند و آنها را به فجع ترین وضعی به قتل می رساندند . بعضی از آنها تصادفاً
 می گریختند و برأس العین می آمدند - زیرا برایشان امکان نداشت که بجای
 دیگری بروند - و شرح فجایع را بگوش همگنان می رساندند . می توان تصور کرد
 که مردم بیچاره و مستأصلی که این ماجراها را می شنیدند به چه وحشتی دچار
 می شدند ، و وقتی مشاهده می کردند که آنها با شلاق ، طیانچه و چماق آمده اند
 تا آنها را بزنند و با ضربات کتک به سلاخ خانه های خارج از آبادی بکشانند .
 چه حالی داشتند و چطور برخود می لرزیدند .

«هیچیک از آنها را - مخصوصاً بچه های بیش از پنج شش ساله را - نگذارید
 زنده بمانند ، وگرنه بزودی بزرگ خواهند شد و درصدد انتقام برخوانند آمد.»^۴

۱ - از جمله آنها یکی حسین بیگ برادر ارسلان بیگ بود که پس از مرگ ارسلان بیگ (در آغاز
 سال ۱۹۱۷) به جانشینی او شهردار رأس العین شد . این دو برادر در قتل عام های «درزور» نیز هردو
 نقش مهمی ایفا کردند . حسین بیگ غالباً به حباب می رفت تا اموالی را که وی و برادرش وسایرین
 مرتباً از تبعیدی ها می گرفتند بفروش برساند .

۲ - Jurjib
 ۳ - Sheddade

۴ - این عبارات بنظر می رسد که بمنزله هشدار و اعلام خطر باشد . هر مقامی در حرجا که بود
 آنرا برای کسانی که مأمور اجرای قتل عام ها بودند تکرار می کرد .

ذکی بیگ بعنوان حاکم وارد «درزور» شده بود. وی را بجای علی سعودیگ فرستاده بودند. و چون قتل عام‌ها در آنجا شروع شده بود، لذا وی بکسانی نیازمند بود که اعمال شیطانی او را بهرحفۀ اجرا در آورند. زیرا سلاخی قریب دوست هزار نفر طبعاً کار آسانی نیست. www.golshan.com

حجم فراوان کار مورد نیاز برای انجام این برنامه، وی را بوحشت افکند. او مجبور شده بود، کلیۀ کرکسی‌هایی را که قتل عام‌های رأس‌العین را اجرا کرده بودند به کمک بطلبد. ولی باز هم این سلاخها تعداد کثیر قربانیان را تکافو نمی‌کردند. ذکی بیگ که مشاهده کرد سرکسی‌ها برای تکمیل کار کافی نیستند، به‌عشایر عرب درزور قول داد که اگر بیایند و در کشتار کمک‌کنند، رخت و لباس قربانیان را بآنها خواهد داد. آنها هم این پیشنهاد را پذیرفتند. بنابراین غالب ارامنه بدست آنها به قتل رسیدند.

اکثر کارمندان کمیته اجرائی راه آهن و همچنین امور ساختمانی ارمنی بودند. لذا دولت باین بهانه که می‌ترسد آنها برای کار شایستگی نداشته باشند بصدر حکم زیر مبادرت ورزید:

«شماره ۸۰۱

بحکومت حلب.

۲۶ دسامبر ۱۹۱۵ - تصمیم گرفته شده است که کلیه ارامنه‌ای که در راه آهن و یا سایر امور ساختمانی کار می‌کنند، باید به‌محل‌های تبعیدشان روانه گردند. وزارت جنگ این امر را فرماندهان اردوهای تبعید ابلاغ کرده است. وزیر داخله - طلعت»

با وصول این حکم اسامی این افراد نیز از کیساریاهای نظامی راه آهن خواسته شد، «خیری بیگ» و «جلال پاشا» کیسره‌های نظامی هردو در این مورد «کمال لطف» را ابراز داشتند!

با توجه باینکه، هرچند اکثر کارمندان راه آهن ارمنی بودند، و ارامنه طی مدت چهار پنج سال جنگ مورد رفتاری چنین وحشیانه قرار گرفته بودند، معهذا کلیۀ آنها در سراسر طول خدمت خود در کمال وفاداری و فداکاری بانجام وظیفه پرداخته بودند و هنگام تصدی آنان هیچگونه حادثه‌ای در سراسر خط آهن اتفاق نیفتاده بود، بطلان ادعای طلعت پاشا و هدفش از اتخاذ این تصمیم

ولی پس از مدتی کوتاه ، این مسئله از نو پیش کشیده شد ، و تلگراف ذیل
 واصل گردید:

«شماره ۸۴۰»

بحکومت حلب .

۱۶ ژانویه ۱۹۱۶ - از قرار مسموع در سراسر طول خطی که بین اینتیلی^۱،
 عیران^۲ و حلب ادامه دارد، قریب چهل و پنج هزار ارمنی که غالباً زن و بچه هستند،
 وجود دارند . این اشخاص ، که با ماندن در اماکنی که برای اعزام سربازان
 حائز کمال اهمیت است موجب تصدیع بسیار فراوان می شوند، بشدت هر چه بیشتر
 مجازات خواهند شد . بنابراین با حکومت ادانا ارتباط بگیرید و آن آرامه ر .
 بلادرنک بدون اینکه بگذارید دورتر بروند به حلب بفرستید . بی صبرانه منتظر
 نتیجه را طی یک هفته بشنوم .

وزیر داخله - طلعت»

تلگراف ذیل که مکمل تلگراف قبلی است در همان روز واصل شد:
 «به حکومت حلب .

متعاقب تلگراف شماره ۸۴۰ مورخ ۱۶ ژانویه .

کارگران ارمنی را که در اینتیلی و عیران مانده اند، تا وقتی که ساختمان
 راه آهن خاتمه نیافته است تبعید نکنید . ولی چون آنها مجاز نیستند که با
 خانواده هایشان زندگی کنند ، لذا موقتاً آنانرا جائی در حوالی حلب ساکن
 سازید . بقیه زن و بچه ها را بر طبق تلگراف قبلی بلادرنک روانه بیابان کنید .

وزیر داخله - طلعت»

هنگامی که این حکم اجرا شد، کودکان خردسال زیر درختها برهنه و گرسنه
 برجای ماندند . هر کوبل^۳ آنها را جمع آوری کرد و درون صندوقهایی که برای
 دینامیت آماده شده بود قرارداد و به «اینتیلی» برد که در آنجا دردارالایا
 او تحت مراقبت قرار گیرند . چند روز بعد مدیر آلمانی راه آهن بغداد ویر

۱ - Intilli ۲ - Airan

۳ - هر کوبل Herr Koppel یکی از مهندسان سوسی بود ، که شایسته تحسین و قدردانی است وی
 آنچه در قدرت داشت بکار برد تا جان بعضی از ارمنه های را که در خط راه آهن - بغداد کار می -
 کردند ، از مرگ نجات دهد .

دسته‌هایی که از طریق «عینتاب»^۱ و «مرعش»^۲ فرستاده شده بودند، در تمام طول راه سلاخی شدند تا به مردين - که قرار نبود هيچيك با آنجا برسند - رسيدند. تعدادی از آنان (۵۰۰ تن) برأس العين برده شدند و آنجا به دویت خانواده ارمنی که برجای مانده و بعلت آنکه سرکسی هادر درزور مشغول بودند هنوز سلاخی نشده بودند ملحق گردیدند. ولی وقتی که تبعیدها در درزور خاتمه یافت و قتل‌عام‌ها تسهیل شد، سرکسی‌ها بزودی برأس العين باز گشتند و مردمی را که آنجا مانده بودند و همچنین آتھائی را که در اینتیلی بودند، بجنوب حوالی «شداد» رانندند. آنها قرار بود با آخرین بازماندگان ارمنه «درزور» قتل‌عام شوند.

در حالی که قتل‌عام رأس العين و اینتیلی تکمیل می‌شد، سلاخی حتی مخوف‌تری که ذکی بیگ توسط آن قرار بود به قلع و قمع دویت هزار ارمنی تبعیدی به «درزور» پردازد، آغاز شد.

ذکی بیگ بیصبرانه بحکومت در حلب تلگراف میزد و تقاضا می‌کرد تا ارمنه‌ای که در حول و حوش شهر هتند، باید هرچه زودتر نزد او روانه شوند. مصیبت واقعی هنگامی رخ نمود که راندن مردمی که در حلب و نواحی اطراف آن بودند بسوی «مکینه» آغاز شد. این کاروانها راپایانی نبود. «باب»، «مره»^۳ و «مونبوج»^۴ کاملاً خالی شد. ارمنه رابدون توجه به هوای سخت و نامساعد غالباً پای پیاده و گاهی با الاغ یا شتر روانه مکینه کردند. حتی در آنجا هم نمی‌بایست متوقف می‌شدند. باید به «درزور» بروند. حکم چنین بود.

قسمت اعظم این تبعیدی‌های کناره‌های فرات از حوالی قسطنطنیه از رودس^۵، نیکومدی^۶، یاردزاک^۷، آدابازاری^۸، غزوه^۹ و قونیه^{۱۰} بودند و بعبارت دیگر

۱- عینتاب یا آنتپ (Aintab) در جنوب شرقی ترکیه و ۷۰۱ کیلومتری آنکاراست

۲- Marsha در جنوب شرقی ترکیه و ۱۲۷ کیلومتری آنکارا

۳- Maara ۴- Moonbooj

۵- جزیره رودوس Rodoston در جنوب غربی ترکیه و تقریباً ۹۳۰ کیلومتری آنکارا.

۶- Nicomedia ۷- Bardezag

۸- Adabazari در شمال غربی ترکیه و ۳۰۴ کیلومتری آنکارا

۹- Gezva ۱۰- Konia در جنوب ترکیه و ۷۶۰ کیلومتری آنکارا

کلیه آرامنه از طول راه آهن آناتولی ، و از سزاره^۱ با آنجا تبعید شده بودند .
همه تعجب می کردند که چرا این تبعید جدید انجام می گیرد ، و چرا مردم
بسوی «درزور» رانده می شوند . ولی هنوز علت قوی تری برای اضطراب وجود
داشت . اخبار قتل عام های رأس العین در شمار سایر نقاط مشابه به مسکینه رسیده
بود . قتل عامی که سالها ادامه داشت ، حتی در بیابان نیز نمی توانست محرمانه
بماند .

www.golshan.com

اخباری هم اکنون رسیده بود ، مبنی بر اینکه دیگر از کناره راست دجله
تبعیدی فرستاده نخواهد شد ، بلکه فقط از کناره چپ آن فرستاده می شود ، و
این خود بمنزله محکومیت بزرگ برای کاروانهایی که در شرف عزیمت بودند
محبوب می شد . زیرا از آن کرانه تا «رکا»^۲ آنها ناگزیر بودند از میان بیابانهای
بی آب بگذرند ، که در آنجا یقیناً از شدت گرما و یا گرسنگی و تشنگی می مردند .
«الجزیره» که کناره چپ رودخانه با آن اسم نامیده می شد ، در حقیقت راه
گورستان بود .

تبعیدی هائی که از «باب» می آمدند ، با آوردن حکم تلگرافی ذیل که
حاکم کل حلب و شهردار بقائم مقام «باب» فرستاده بود ، موجب افزایش موج
وحشت و اضطراب شدند .
«بیار فوری و محرمانه .

حتی آرامنه محکوم یا آنهایی را که متهم هستند و توسط پلیس توقیف
شده اند نیز نگاه ندارید ، آنها را فوراً به «زور» بفرستید.»

سربازان عسانی با طعنه های شیطانی و تسخر و استهزاء ، افراد هندی و
مخصوصاً اسرای انگلیسی را برخ آرامنه می کشیدند و نشان می دادند که حتی
اختیار آنها را هم در دست دارند. آنانرا به نصیبین تبعید کرده بودند ، تا در
ساختمان راه آهن کار کنند . وضع آنها هم بهتر از وضع آرامنه نبود . روزهای
بی دریی گرسنگی می کشیدند . هر روز فرسوده تر از روز پیش می شدند . اکثراً
قادر براه رفتن نبودند و خودشان را در طول جاده می کشاندند و بسیاری از آنان
غالباً بنسرب گلوله طیانچه همانجا برای ابد از پای می افتادند . نه کفش داشتند و
نه لباس . با رنگ و روی پریده لاغر و نحیف ، خسیده و ناتوان ، بیش از آنچه

به‌بشر شیاعت داشته باشند به‌سایه و شبح می‌مانندند. و عثمانی‌ها کاروان آنها را به‌ارامنه نشان می‌دادند و می‌گفتند: «اینها هستند که شما آنها را پرستش می‌کنید، اینها هستند کسانی که شما هواخواهشان هستید و بخاطرشان قربانی شده‌اید. صدایشان کنید... صدایشان کنید تا آزادتان کنند!».

پیرزن‌ها کیسه‌های خاکی را که با خودشان از اوطان دوردستان آورده بودند - خاکی که یا خون شهیدان و نعش‌هایی که بیگناه بر آن افتاده بودند، تقدیس یافته بود و آنها مشتی از این خاک را همراه آورده و نگاهداشته بودند، بیرون می‌کشیدند. و چون احساس می‌کردند که زمان مرگشان فرا رسیده است و عنقریب جان می‌سپارند آن خاک را بین کسانی که خاکی همراه نداشتند تقسیم می‌کردند. آنان نیز خاک را در آغوش می‌گرفتند تا چون در سرزمینی بیگانه میسیرند، بتوانند لااقل چشمانشان را به‌تصور اینکه در آغوش خاک وطن جان می‌سپارند، برهم گذارند.

کلیه احکام صادره دولت خاکی از آن بود که: «آنها را بکاروانها به‌پیوندید و روانه‌شان سازید.» مفهوم این گفته مبهم این بود که: «آنها را به‌بیابان بفرستید» ولی حتی در بیابان نیز محل ثابتی برای آرامنه تبعیدی وجود نداشت. آنها سواره ناگزیر بودند برخیزند، راه بیمایند، و حرکت کنند، و هیچکس نمی‌دانست بکجا!.. فقط کافی بود که مدتی در جایی نمانند، تا با راه رفتن فرسوده‌تر شوند. قبل از آنکه حتی این فکر قشون «ایلدیریم» بارور شود، دولت تلگراف زیر را به حلب فرستاد:

«شماره ۷۲۳.

تلگراف رمز از وزارت داخله - ارسال بحکومت حلب.

۳ دسامبر ۱۹۱۵ - آرامنه را - ابتدا آنهایی را که در حوالی حلب هستند بدون درنگ به‌محل تبعیدشان روانه سازید، و نتیجه را گزارش دهید.
وزیر داخله - طلعت»

در آغاز تبعیدات، لااقل آبادیهای اطراف حلب بعنوان محل سکونت آرامنه در نظر گرفته شد. تعداد بسیاری از آرامنه در آن آبادیها اسکان یافتند. با دریافت این تلگراف، ژاندارم‌های سوار باطراف حلب اعزام شدند و آرامنه را در نهایت سفاکی از آبادی‌ها بیرون کشیدند و آنها را بسمت مکیه - که در

در اینجا بی‌مناسبت نیست که در این مورد خاطرنشان گردد که حکم بالاء مبنی بر تبعید عمومی ارمنه ، پس از آنکه مارشال مکسون جبهه روس را شکافت و هنگامیکه شکست روسیه، و بالنتیجه پیروزی نهائی به‌نظر عثمانی‌ها قطعی شد ، بدست ما رسید.

تعلیماتی از حلب داده شد که سعی شود تبعیدی‌ها در راه گرسنه و تشنه بمانند ، تا تعدادشان حتی المقدور کاهش یابد.

در تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۹۱۶ عبدالاحد نوری بیگ به محرم بیگ رئیس کمیته تبعیدات «باب» چنین نوشت:

«شماره ۳۴۴ - ۲۰ ژانویه ۱۹۱۶ - بدون شك از اعتمادی که دولت شما دارد مسبوق هستید. و به اهمیت کاری که به شما محول شده است پی برده‌اید. نباید اجازه دهید ، حتی یکنفر ارمنی در «باب» باقی بماند . فقط سختگیری و سرعت عمل شما در مورد تبعید می‌تواند موفقیت نقشه‌ای را که ما دنبال می‌کنیم تضمین کند . منتهی باید مواظب باشید که اجساد در کنار جاده‌ها باقی نمانند . حداکثر اجرتی را که برای پرداخت بافرادی که برای این منظور می‌گمارید پیشنهاد می‌کنید با پست اطلاع دهید.

درباره وسائل نقلیه ناراحت نباشید. تبعیدی‌ها می‌توانند پیاده بروند. آمار میزان مرگ و میر هفتگی که طی چند روز اخیر فرستاده شد رضایتبخش نبود، از این آمار چنین برمی‌آید که آنها [مقصود ارمنه است] در آنجا زندگی کاملاً راحتی دارند.

اعزام تبعیدی‌ها نباید جنبه مافرت داشته باشد . با اعتراضات ، و شیون‌ها و سوگواری‌ها گوش ندهید . دولت برای قائم مقام نیز تعلیمات لازمه را فرستاده است .

عبدالاحد نوری .»

عبدالاحد نوری در تعقیب مراسله بالا بصورت حکم ذیل مبادرت ورزید:
«هیچ‌کدامی برای هیچ‌گونه سختگیری در مورد تبعیدات ارمنه عثول نخواهد بود.»
بموجب دستورات صادره کلیه تبعیدی‌هایی که در «باب» بودند ، می‌بایست ظرف ۲۴ ساعت از آنجا بیرون رانده شوند. تعداد مرگ و میر با تلگراف رمز هر

دو هفته یکبار به قسطنطنیه گزارش می‌شد. دولت اصرار و تأکید می‌کرد که جان و ناموس ارامنه باید پایمال گردد... آنها دیگر بهیچوجه حق حیات نداشتند.

www.golshan.com

لمعت‌پاشانوشت :

«لازم است آنهایی که می‌خواهند زندگی ارامنه را - که قرن‌ها برای عثمانی عناصر خطرناکی بوده و اخیراً سعی کرده‌اند سراسر کشور ما را بخون بکشاند - نجات دهند، مجازات شوند. تعلیمات محرمانه را برای مأموران بفرستید.»

در يك لحظه، هنگامی که وجد و شمع عثمانی‌ها باوج خود رسیده بود خشونت تبعید در حلب چنان بالا گرفت، که ژاندارم‌ها و افراد پلیس بخانه‌ها ریختند و دست و پای ارامنه را مثل خوک به طناب بستند و آنها را - که جز خدا پناهی نداشتند و از بیم مرگ پنهان شده بودند - کشان کشان بیرون بردند.

يك روز پیرمردی عرض‌حالی داد مبنی بر اینکه: «درحالی که افراد خانواده‌اش گرفتار تیغرس بوده‌اند، همگی آنها را بکوچه ریخته و با چرخهای خالک‌کشی بخارج شهر «کارلوك» فرستاده‌اند. هنگام انتقال مرد مفلوك با استغاثه بسیار و با گریه و زاری التماس می‌کرد که اقلاً ده روز به او مهلت دهند. بیچاره نمی‌دانست که خود نیز محکوم به مرگ است و کسی بر او رحم نخواهد کرد. طی خدمت اداری من بیش از ده هزار عرض‌حال از طرف ارامنه تبعیدی به اداره ما داده شد. من ندیدم که حتی به‌ده‌تای آنها توجهی بشود.»^۱

نیم‌بیگ شواهدی ارائه می‌دهد، که نظر توین‌بی را، مبنی بر اینکه «عثمانیها بیشتر از آنکه از نظر ملی و نژادی نسبت به ارامنه کینه بورزند، بمال و مکت آنان حد می‌بردند و از اینکه طبیعت همه ثروتها را از آنان دریغ داشته و به ارامنه بخشیده است خشمگین و برآشفته بودند کاملاً تأیید می‌کند.

بنابراین شواهد، ارامنه عثمانی از چنان زندگی مرفهی برخوردار بوده و چنان مکتی داشتند، که چپاول هستی آنها می‌توانست زندگی بخش عظیمی از مردم عثمانی را کاملاً دگرگون کند. البته چون این چپاولها بصورت پراکنده و بدون نظم و ترتیب صورت می‌گرفت، هرگز چنین نتیجه‌ای نداد. تنها خانواده‌های ثروتمند توانستند، تعداد خانه‌های خود را - از طریق به اصطلاح خریدخانه‌های ارمنیان بقیمت مفت - بچندین دستگاه افزایش دهند، و هر يك چندین دختر

ارمنی را بحر مسرای خود بیافزایند. ژاندارمها، دزدان و جنایتکارانی که از زندانها بهمین منظور آزاد شده و در راهها کسین کرده بودند، گروههای کرد و عرب بدوی نیز از این چپاول و تجاوزها به فوائی رسیدند. اما نتیجه کار، فقط احساس حسادت و کینه‌توزی عثمانیان را تأمین کرد، نه يك هدف وسیع اقتصادی را، که بالا بردن سطح زندگی همه مردم عثمانی باشد. www.golshan.com

طبیعی است در این چپاولها، هرچه طلا، جواهر و اشیاء ارزنده وجود داشت، قبل از سایر وسائل زندگی به‌یغما می‌رفت. و در این مورد، دولت مخصوصاً روی اشیاء عتیقه، یادگارهای خانوادگی، لوحه‌ها، کیمیه‌ها و نشان‌ها تکیه می‌کرد. وای بر آن ارمنیان تیره‌بختی، که یکی از این قبیل اشیاء را بعنوان یادبود خانوادگی، پنهان کرده و یا همراه خود می‌بردند. نعیم‌بیگ می‌نویسد:

«زنی از دیار بکر دیده شد که لوحه‌ای را که نشانه‌های خانوادگی آرامه روی آن است همراه دارد. او را نزد کمیته کل تبعیدات بردند و تحت بازجوئی قرار دادند که این لوحه را از کجا آورده‌ای...؟ زن بینوا جواب داد که لوحه مذکور از زمان قدیم در خانه‌اش بوده و نمی‌داند از کجا آمده و از چه وقت در خانواده آنها بوده است... او را به سلول ژاندارمری بردند و آنجا نزدیک به ده روز شکنجه‌اش دادند، تا بفهمند آنرا از کجا آورده است. ولی زن بدبخت اطلاعی نداشت. سرانجام از فرط شکنجه که گرسنگی نیز مزید بر آن شده بود جان سپرد.»

نعیم‌بیگ پس از شرح این ماجرا توضیح می‌دهد که چگونه شاهد صد هزار رویداد مشابه و ماجراهای جگرخراش دیگر بوده است. تا اینکه پس از مدتی بعنوان مأمور کمیته تبعیدات به‌مکینه اعزام می‌شود و او که تا این لحظه عنوان منشیگری داشت خود بعنوان مأمور، عازم مکینه می‌شود:

«هنگامی که عازم حرکت بودم ایوب‌بیگ احضارم کرد و گفت: ما از هیچیک از مأمورانی که به‌مسکینه فرستادیم راضی نبوده‌ایم. شما در این کار بوده‌اید و با احکامی که ارسال شده است آشنائی دارید. مواظب باشید که

۱- کلیه این اشیاء و تصاویری که حامل این نوع نشانه‌های خانوادگی بود، پس از استقرار مروطیت و وضع قانون اساسی آزادانه در سراسر ترکیه فروخته می‌شد. در خلال دوران تبعیدات کلیه کسانی که از اینگونه اشیاء در اختیار داشتند به‌جازات مرگ محکوم می‌شدند.

نگذارید آنها [مقصود ارامنه است] زنده بمانند. آنها را با تفریح بکشید.»^۱
من به مسکینه رفتم. از جنایاتی که انجام گرفته بود خبردار شدم. مدت
دو ماه آنجا ماندم و فقط یکبار گروهی را تبعید کردم. تعدادشان از سی نفر
تجاوز نمی‌کرد وقتی که هنوز در حلب بودم، تلگراف رمز ذیل از قسطنطنیه
واصل شد:

www.golshan.com

«تلگراف رمز از وزیر داخله، ارسال بحکومت حلب.

اول دسامبر ۱۹۱۵ - علیرغم این دستور که «لازم است بیش از همه برای
قلع و قمع روحانیون ارمنی اقدام شود» می‌شنویم که آنها به نقاط مظنون مانند
سوریه و اورشلیم فرستاده می‌شوند. چنین اجازه‌ای یک قصور نابخشودنی
است. محل تبعید چنین اشخاص آشوبگری میدان اعدام است. بشما توصیه
می‌کنم که براین منوال عمل کنید. وزیر داخله - طلعت.»

وقتی که من به مسکینه رفتم، اسقف پیرنیکومدیا (ازمیت)^۲ آنجا بود.
وی در چادر کوچکی می‌نشست و برنوشت خود فکر می‌کرد. هیچکس نمی‌داند
چطور توجه مدیر کمیته تبعیدات باین مرد، که آزارش به هیچکس نمی‌رسید،
جلب شد.

یادداشتی دریافت کردم درباره اینکه «... اسقف (ازمیت) آنجاست. چرا
او را نگاهداشته‌اند؟ وی می‌بایست تا بحال تبعید شده بود، بطوری که در
گوشه‌ای از جاده می‌افتاد و می‌مرد» من نمی‌توانستم بگویم که چنین نیست و
یا از فرستادش امتناع می‌شود. اما با همه اینها ما او را روانه نکردیم.

در مورد دیگر، دو نفر کشیش به مسکینه فرستاده شدند. حکمی که
درباره این دو نفر صادر شده بود، بسیار شدید بود. آشکارا توصیه شده بود
که آنها باید کشته شوند. معهذا من آنها را تبعید نکردم و هر دو را همانجا
که بودند نگاه داشتم. نامشان بخاطر من نیست، ولی تصور می‌کنم که حالا هر
دو در حلب باشند.

مسکینه از این سر تا آن سر پر از اسکلت بود. مثل یک دره واقعی
استخوان‌های خشک بنظر می‌رسید.

۱- خاطرات نیمبیگه - ص ۴۵

۲- Izmit شمال غربی ترکیه و ۳۴۵ کیلومتری آنکارا

دویست هزار ارمنی از راه حلب به مسکینه و رأس العین فرستاده شده بودند و از این عده کثیر فقط قریب پنج شش هزار نفرشان زنده مانده بودند. کودکان را بفرات می ریختند و غرق می کردند. زن‌ها در نقاط مختلف بین راه در اثر وحشیگری ژاندارم‌ها و سایر مردم بضرر سرنیزه یا طیانیچه به قتل می رسیدند.

www.golshan.com

همانطور که در بخش نخست کتاب - طی تحقیقات کمیته امریکائی و نوشته‌های آرنولد توین بی - ملاحظه شد، یکی از خرنین‌ترین پرده‌های قتل‌عام ارمنیان در «درزور» اجرا شد.

قتل عام‌های درزور

بی شک درخیمان با استفاده از تجربیات رأس العین ، مسکینه و سایر نقاط بعدا کثر تبجر و در عین حال بیرحمی رسیده بودند. اگر در مورد پیشین ، قربانیان شانس این را داشتند ، که در فاصله چند روز ، از رنج تبعید و شکنجه خلاص شوند ، در این مورد ، چنان رفتاری با آنان می شد ، که بکلی خوی انسانی خود را از دست می دادند ، تا آنجا که مادران خود و بدست خویش جگر گوشگانشان را می کشتند ، یا از شدت گرسنگی گوشت بدن آنانرا بدندان می کشیدند.

آنچه را که نعیم بیگ از ماجرای «درزور» حکایت می کند ، براتب دهشتبارتر از گزارش کمیته امریکائی و همه اسناد و مآخذ دیگر است. اما از آن نظر که نویسنده یادداشتها ، خود عامل و شاهد جنایات بوده ، و از سوی دیگر ، هر حادثه‌ای را با سند و مدرک لازم ارائه می دهد ، در صحت آنها کوچکترین تردیدی نمی توان داشت. نعیم بیگ می نویسد :

«یک رئیس پستخانه معزول «درزور» - که متن همه تلگرافها قهراً از نظرش می گذشته است - آغاز قتل‌عام‌های «زور» را بشرح ذیل تعریف می کند: تلگراف رمزی از وزیر داخله به درزور رسید مبنی بر اینکه : «به تبعیدات پایان داده شده است ، طبق حکم قبلی شروع بکار کنید ، و بگذارید حتی المقدور سریع تر انجام شود» .

قتل‌عامها دو روز پس از وصول این تلگراف رمز آغاز شد.

ذکی بیگ در پایان ماه ژوئیه تلگراف ذیل را به حلب ارسال داشت :

«تلگراف رمز از حکومت زور - ارسال به حکومت کل حلب.

۳۱ ژوئیه ۱۹۱۶ - بموجب حکمی که از طرف کمیته برای من فرستاده شد، وقتی که تبعیدات ارامنه تبعیدی از حلب قدری کاهش یابد، اماکن مسکونی ارامنه‌ای که^۱ اینجا هستند تغییر خواهد یافت. لطفاً بمن اطلاع دهید که تبعید تبعیدی‌ها چه مدت قرار است ادامه یابد. حاکم - ذکی.» .

مردم از درزور به بهانه اینکه به موصل فرستاده خواهند شد، دسته دسته بیرون رانده می‌شدند. ولی آنها قادر نبودند از «شداد» آنطرف‌تر بروند. ذکی بیک اصولاً^۲ بیابانهای «مرات»^۳ و «صور»^۴ را در راه «شداد» انتخاب کرد، و چون نابود کردن این همه مردم با سلاخی آنها غیرممکن بود، بایجاد یک قطعی مصنوعی دست زد؛ که در خلال آن مردم ابتدا الاغ و سگ و گربه، سپس لاشه اسب و قاطر خوردند. و سرانجام هنگامی که دیگر چیزی برای خوردن باقی نمانده بود، شروع به دریدن اجساد انسان، مخصوصاً اجساد کودکان خردسال نمودند.

در بیابان، بعضی کودکان بی‌صاحب و گرسنه، دیگری را بر سر آتش اردو می‌دیدند و فکر می‌کردند که در آن گوشت می‌پزند، در دیگر را بر می‌داشتند و تکه‌ای از آن را می‌دزدیدند. آنچه دزدیده بودند دست یک کودک خردسال بود.

دختری که چندین روز بود چیزی نخورده بود از فرط گرسنگی از پای در آمده بود. مادرش کنار بستر او نشسته بود بوی یخ‌نخن گوشت از آن نزدیکی‌ها به مشام می‌رسید. بدون شك جسد کودکی را پخته بودند.

دختر گفت: «مادر، برو يك تکه برای من بیاور. دیگر طاقتم تمام شده». مادرش رفت، ولی بزودی دست خالی برگشت.

دخترك گفت: «هیچی ندادند؟ مادر، اگر مردم توهم از گوشت من پخته‌اند، همه را خودت بخور.».

بدین ترتیب بچه‌ها وقتی که هنوز زنده بودند، باین فکر که «جسدشان پس از مرگ

۱ - مفهوم این جمله تلگراف: «اماکن مسکونی ارامنه‌ای که اینجا هستند تغییر خواهد یافت» اینست که آنها قتل‌عام خواهند شد و حقیقت امر این است که قتل‌عام‌هایی که ذکی بیک اینقدر شائق انجام آن بود هم‌اکنون بزاندن ارامنه سراسر کناره‌های فرات بمسلاخ‌خانه درزور آغاز شده بود.

Marat-۲

Souvar-۲

داروسازی که مقداری زهر همراه داشت ، از آنها قرص ساخته بود ، و مردم بدبخت آنها را میخریدند ، تا لحظه ای قبل از آن شکنجه های غیرقابل وصف خود را از قید حیات رها سازند.

ذکی بیگ برای اینکه شوق عثمانیها را بقتل عام به اعلی درجه اوج نگاه دارد ، غالباً همانطور که سوار اسب بود خم می شد ، دست کودک خردسالی را می کشید ، او را یکی دوبار در هوا میچرخاند و آنگاه بشدت بر زمین می کوفت و باین ترتیب کودک بیگناه تکه تکه می شد و بقتل می رسید. آنوقت بافراش می گفت : «فکر نکنید که من يك طفل معصوم را کشته ام. حتی نوزادان اینها [مقصود ارامنه است] جانی بالفطره هستند ، چون تخم انتقام در نطفه شان بسته شده است. اگر جان خودتان را دوست دارید و می خواهید فردا زنده بمانید ، بچه های شان را هم بکشید».

و آنها نیز از این کار مضایقه نمی کردند. بدین ترتیب زن و مرد و کودک سلاخی می شدند. فقط عده ای از دختران خوشگل را از قتل عام نجات می دادند. آن دخترها پس از یکی دو هفته با شتر به «رأس العین» به سوی «ماردین»^۱ فرستاده می شدند و غالباً به مبلغ پنج غروش (يك شیلینگ) بفروش می رسیدند. اینها تنها و آخرین بازماندگان بودند و با فروش آنان قتل عام درزور که طی آن کلیه ارامنه ای که به بیابان تبعید گشته بودند (بیش از دوست هزار) نابود شدند خاتمه یافت.

وزارت جنگ عثمانی ، يك ماه قبل از اعلام جنگ از طرف این دولت با يك هیئت نمایندگی مرکب از هشت نفر گرجی که با مقامات عثمانی در طرابوزان ملاقات کردند وارد مذاکره شد.

روزنامه های مورخ ۱۵ آوریل قسطنطنیه ، مذاکرات پارلمان عثمانی را در مورد این ملاقات بشرح ذیل گزارش می دهند :

«رئیس - آن هیئت از چه کسانی تشکیل می شد ؟

یوسف رضاییگ - رئیس هیئت تزرقلی بسود ، و کلنل تول در معیت او بود. باین دو نفر و به نفر همراهان آنها قول داده شد که يك ایالت گرجستان

۱ - Mardin جنوب شرقی ترکیه و ۱۰۳۴ کیلومتری آنکارا .

مستقل تأسیس شود ، که در آن کلیه این هشت نفر مقام وزارت داشته باشند.

www.golshan.com

رئیس - این قول را چه کسی داد ؟

یوسف رضاییگ - عثمانی از جانب خودش و از جانب امپراطوری آلمان.

رئیس - شرایطش از چه قرار بود ؟

یوسف رضاییگ - گرجی‌های قفقاز قرار شد با اسلحه و مهماتی که ما
برایشان تدارک می‌بینیم قیام کنند ، و خط عقب‌نشینی روسها را قطع نمایند ؛
همینطور قرار شد خطوط راه‌آهن را منهدم سازند و کارخانه‌های مهمات و
قورخانه را منفجر کنند .

رئیس - عثمانی در آن زمان جنگ را اعلام کرده بود ؟

یوسف رضاییگ - خیر .

رئیس - وقتی که جنگ اعلام شد شما کجا بودید ؟

یوسف رضاییگ - در يك شهر روسیه .

رئیس - این معلوم می‌دارد که مرکز شما (مرکز اتحاد) هم اکنون تصمیم

گرفته بود وارد جنگ شود ، زیرا شما هم اکنون قبل از آنکه جنگ اعلام شده

باشد روی مرز روسیه بودید .»

اسقف اعظم ارمنه در قسطنطنیه در تاریخ ۱۱ آوریل ۱۹۱۵ از جانب

ارمنه‌ای که از قسطنطنیه تبعید شده بودند ، عرض‌حالی‌هایی تسلیم سعید حلیم‌پاشا

وزیر اعظم کرد که پاسخ آن کلمه بکلمه بشرح ذیل است :

«شما قبل از جنگ در آرزوی تفکیک خودتان از امپراطوری عثمانی با

«قدرت‌های موافق» تبانی کردید. آنچه اکنون بر سر ارمنه می‌آید حاصل

تمهیدی است که انجام خواهد یافت.»

زیر بعضی از پیامهای ذیل که از طرف کمیته اتحاد صادر شده ، بجای

امضاء فقط پاراف شده است :

«۲۵ مارس ۱۹۱۵ - به جمال‌بیگ نمایندهٔ اداانا.

تنها قدرتی که در ترکیه قادر است حیات سیاسی (اتحاد) و (ترقی) را

۱- «کمیته اتحاد و ترقی» که جمعیت نیز نامیده می‌شود - لازم است توضیح داده شود که در آن
ایام در عثمانی دو دولت حکومت می‌کرد: یکی دولت رسمی بود که کابینه سعید حلیم‌پاشا باشد -
و دیگری حکومت «جمعیت اتحاد» که هر چند غیر رسمی بود ، معیناً قدرتی بود واقعی تر و
ناقدرتر ، زیرا دولت رسمی را تحت شدیدترین کنترلها داشت .
جمعیت اتحاد در کلیه ایالات نمایندگان مخصوص داشت : آنها را بطور کلی و منشی‌های مشول
می‌خواندند ، و این نمایندگان در کلیه فعالیتها، مخصوصاً تمهیدات ارمنه مباشرت داشتند.

عقیم نماید آرامنه است. از اخباری که اخیراً و بکرات از قاهره دریافت شده پی می‌بریم که «دانشناکوتیون»^۱ مشغول تدارك يك حمله مجدانه علیه «جمعیت» است.

www.golshan.com

اگر مقتضیات تاریخی گذشته را مشروحاً بررسی کنیم ، پی خواهیم برد که کلیه طوفان‌هایی که برای مساعی میهن‌پرستانه «جمعیت» کارشکنی کرده‌اند، نتیجه تخم‌های نفاق است که توسط آرامنه افشانه شده است. کمک کردن به آرامنه یا حمایت نمودن از آنها قدغن خواهد بود.

جمعیت تصمیم گرفته است سرزمین آباء و اجدادی را از جاه‌طلبی این نژاد خبیث نجات بخشد ، و این ننگ را که تاریخ عثمانی را سیاه خواهد ساخت بردوش وطن‌پرستانه خود بگیرد.

«جمعیت» که قادر نیست کلیه حسابهای کهنه و مرارت‌های گذشته را فراموش کند ، سرشار از امید برای آینده ، تصمیم گرفته است کلیه آرامنه‌ای را که در عثمانی بر می‌برند ، بدون آنکه حتی يك نفرشان را زنده بگذارد نابود کند ، و در این مورد بدولت میدان عمل وسیعی داده شده است.

البته دولت اوامر لازم را درباره قتل‌عامهای لازم بحکام خواهد داد. کلیه نمایندگان اتحاد و ترقی اهم مساعی خود را برای تأکید در این موضوع بعمل خواهند آورد.

اموال باقی مانده موقتاً بهر وسیله‌ای که دولت مناسب بداند ضبط و مصادره خواهد شد باین نیت که بعداً بفروش برسد و پولش برای تجدید سازمان «جمعیت» براساس وسیع‌تر و برای مقاصد وطن‌پرستانه به‌مصرف برسد. در این مورد اگر لازم می‌دانید از «کمیته‌های اجرائی» که قرار است تشکیل شود توضیح بخواهید. اگر در امور اداری به بی‌نظمی برخورد کردید، می‌توانید یا بحکام کل و یا به‌ما مراجعه کنید.»

پاره‌ای پیام‌ها و فرامینی که توسط نعیمیگ و یا ارانه اصل مدارك و اسناد عرضه شده است ، این نکته را مسلم می‌سازد که طلعت‌پاشا و یارانش ،

۱- این «حمله» دانشناکوتیون که در نخستین پاراگراف نامه ذکر شده است اصلاً تازگی ندارد و جنگ اروپا مربوط نیست.

آنچه را که این نامه يك «حمله» می‌خواند ، اتحادیه‌ای است که دانشناکوتیون و سایر احزاب سیاسی ارمنی ، برای فشار وارد آوردن به‌منظور اصلاحات در عثمانی هنگام جنگ بالکان ، یعنی هنگامی که «قدرتها» در حال رسیدگی باین مسئله بودند ، در مصر تشکیل دادند .

از يك ميهن پرستی افراطی كاذب و شورنيسم مطلق الهام می گرفته اند. جمعیت اتحاد و ترقی مركز اصلی و گرائیگاه این احساس بود و می كوشید با خاموش كردن جرقه های ترحم و انسانیت ، در وجود افراد جمعیت و مأموران اجرا ، آنانرا هرچه بیشتر بخشونت وادارد تا در قتل عام زنان و كودكان باصطلاح دست و دلشان نلرزد.

www.golshan.com

بدنبال پیام بالا ، نعیم بیگ پیام دیگری نقل می کند ، حاکی از اینکه عثمانی ها در نظر داشته اند ، پس از پرداختن از كار ارمنیان بسراغ اقلیت های دیگر بروند و سایر نژادها اعم از آسوری ، یونانی و عرب - را نیز قتل عام کنند ، تا جامعه ای كاملاً یكدست بوجود آورند. نقل دومین پیام چنین است: «به جمال بیگ نماینده اادانا.

۱۸ نوامبر ۱۹۱۵ - همه ما موظف هستیم تحقق طرح شرافتمندانه محو ساختن وجود ارمنه را كه قرن ها در راه پیشرفت این امپراطوری و تمدن سدی تشكيل داده اند ، به وسیع ترین نحوی عملی سازیم. باین جهت ما باید تمامی مسئولیت را برعهده خود گرفته ، بگوئیم «هرچه بادا باد» و با درك قربانی ها و فداکاری های كه دولت را قادر برورود بچنگ جهانی ساخته است ، باید طوری كار كنیم كه تصمیمات متخذه ، به پایان مطلوب بیانجامد.

همانطور كه در پیام مورخ ۸ فوریه ما اعلام شده ، «جمعیت» تصمیم گرفته است قدرتهای گوناگونی را كه قرن هاست مانع این راه بوده اند ، ریشه كن و معدوم سازد ، و در این راه اجباراً باید بهمین طرق خونین مبادرت ورزید. مطمئن باشید كه ما خودمان از اتخاذ چنین روشی وحشت داریم ، ولی «جمعیت» برای تضمین استحكام كارش راه دیگری نمی بیند.

ما مورد انتقاد قرار گرفته و به بذل ترحم دعوت شده ایم ، این سادگی چیزی از حماقت كم ندارد. ما برای کسانیكه با ما همكاری نكنند جایی خواهیم یافت كه دل نازكشان را بشكند.

بار دیگر مسئله اموالی را كه برجای می ماند ، بشما خاطر نشان می كنیم نگذارید توزیع آنها از نظرتان پوشیده بماند ، همیشه بحسابها رسیدگی كنید و مصرف آنها را تحت نظر قرار دهید.»^۱

نه فقط تلاش دول مسیحی برای وساطت و یا تخفیف قتل عام بی نتیجه می ماند و دولت عثمانی اجازه دخالت بهیچکدام از دولتهای کوچک و بزرگ نمی داد؛ بلکه می کوشید تا این جنایات از نظر همه خارجیان پوشیده بماند. حتی فقط هنگامی اجازه دفن قسمتی از اجساد و اسکلتها را - که در یابانها انباشته شده بود - داد که راز جنایات کاملاً از پرده بیرون افتاده بود.

نعیم بیگ سند دیگری در این زمینه ارائه می دهد:

«یک تلگراف رمز از وزیر داخله خطاب به حکومت حلب -

از وساطت هائی که اخیراً توسط سفیر کبیر امریکا در قسطنطنیه از طرف دولت متبوعش بعمل می آید، چنین بنظر می رسد که قنسول های امریکا اطلاعاتی از طرق محرمانه کسب کرده باشند. علی رغم اطمینانهائی که ما داده ایم، مبنی بر اینکه تبعیدات (ارامنه) در کمال امن و راحت انجام خواهد گرفت ظاهراً آنها مجاب نشده اند. مواظب باشید اعمالی که جلب توجه کند در مورد آنها (ارامنه ای که) مجاور شهرها و سایر مراکز هستند انجام نپذیرد. از نقطه نظر سیاست فعلی حائز کمال اهمیت است؛ خارجیانی که در آن قسمت ها هستند، متقاعد شوند که دفع ارامنه در واقع فقط تبعید است. باین سبب اگر برای حفظ صورت ظاهر مدتی رفتار ملایمی نشان داده شود اشکالی ندارد؛ تا اقدامات عادی در مواقع مناسب انجام گیرد. بعنوان یک دستور مهم توصیه می شود؛ کسانی که چنین اطلاعاتی داده باشند، توقیف شوند و به مقامات نظامی تحویل گردند تا تحت محاکمه صحرائی قرار گیرند.

وزیر داخله - طلعت،»

«۲۱ نوامبر ۱۹۱۵ - الحاقی - : بدون اشاره تلگراف رمز با مدیر ملاقات کنید. آیا واقعاً چنین اشخاص فضولی وجود دارند، طبق دستور کمیته بگذارید عملیاتی که آنجا انجام می گیرد، کسی معتدل شود. به نمایندگی کمیته کل،

مصطفی عبدالخالق حاکم کل.»^۱

«من از وجود چنین اشخاصی مطمئن بودم و مرتباً از رئیس پلیس تقاضا می کردم تا تحقیقات لازم را بعمل آورد، ولی نتیجه نداشت. اگر اوامر اکیدی از طرف دولت خطاب به وی صادر شود، ممکن است به نتیجه برسد. ما در این

نماینده کمیته کل - عبدالاحد نوری.»

تلگراف رمز از وزیر داخله بحکومت حلب (شماره ۷۴۵) :

«۱۱ دسامبر ۱۹۱۵ - از قرار مسوع مخبرین روزنامه‌های ارمنی که در آن نقاط سفر می‌کنند به‌جمل نامه‌ها و عکس‌هایی که نمودار بعضی اعمال جنایتکارانه است مبادرت ورزیده و آنها را به‌قسولهای امریکا داده‌اند. چنین اشخاص خطرناکی را توقیف و نابود سازید.

وزیر داخله - طلعت.»

تلگراف رمز ذیل اضطراب دولت را بیشتر نمودار می‌سازد :
«بحکومت حلب (شماره ۸۰۹) -

۲۹ دسامبر ۱۹۱۵ - از قرار مسوع تعدادی مأموران خارجی در جاده‌ها وجود دارند که جنازه‌های اشخاص فوق‌الذکر (ارامنه) را مشاهده کرده و از آنها مشغول عکس‌برداری هستند. موکداً توصیه می‌شود که آن اجساد فوراً دفن شود و در معرض انتظار نماند.

وزیر داخله - طلعت.»

«بحکومت حلب (شماره ۵۰۲) -

۳ سپتامبر ۱۹۱۵ - توصیه می‌کنیم که عملیاتی را که بشما دستور انجامش را داده‌ایم ابتدا دربارهٔ مردان آنها (ارامنه) اجرا کنید و سپس زنان و کودکان را نیز تابع همان دستور قرار دهید. مأموران مورد اعتمادی را باین کار بگمارید.
وزیر داخله - طلعت.»

چنانکه ملاحظه شد ، فاش شدن جنایات ، و احتمال مداخله و بازدید نمایندگان ممالک دیگر - که چنان وحشت و اضطرابی در مقامات دولتی ایجاد کرده بود - نه فقط مانع قتل‌عام‌ها نشد ، بلکه برسرعت و شدت کار افزود. تنها ارفاقی که به‌ارامنه شد ، این بود که اجساد و اسکلت‌های بعضی را در نزدیکی شهرها دفن کنند. اما از سوی دیگر همین اقدامات باعث شد ، که هرچه زودتر ، طرح‌نهایی را بمرحله اجرا درآورند. ضمناً برای اینکه حتی يك شاهد زنده باقی نماند ، دستور داده شد : آن گروه از دختران و زنان ارمنی نیز که بخاطر

نجات از مرگ فجیع و تجاوز وحشیانه ، بقصد گروهی از عثمانیان درآمده و بحرمسراها پیوسته بودند ، مجدداً جمع آوری و معدوم شوند. نعیم بیگ در این زمینه نیز اسناد دیگری ارائه می دهد :

«به حکومت حلب (شماره ۵۳۷) -

۲۹ سپتامبر ۱۹۱۵ - از قرار مسوع بعضی از مردم و مأمورین با زنان ارمنی ازدواج می کنند. ما این امر را موکداً قدغن می کنیم ، و توصیه می کنیم که این زنها فوراً جمع آوری شوند و (به بیابان) اعزام گردند.

وزیر داخله - طلعت.

«به حکومت حلب (شماره ۶۹۱) -

۲۳ نوامبر ۱۹۱۵ - ارامنه ایالات شرقی را که در آنجا به دستان می رسند بطرق محرمانه ای نابود سازید.

وزیر داخله - طلعت.

«به حکومت حلب (شماره ۸۲۰) .

۴ ژانویه ۱۹۱۶ - مقرر می گردد که کلیه ارامنه ای که اهل شمال هستند و از آنجا می آیند مستقیماً به محل تبعیدشان روانه شوند ، بدون آنکه از آبادی و یا شهری در بین راه عبور داده شوند.

وزیر داخله - طلعت.

تلگراف رمزی که از حکومت حلب به حکومت عینتاب مخابره شده است :

«۱۱ ژانویه ۱۹۱۶ - از قرار مسوع در حوالی شما ارامنه ای از سیواس و خارپوط وجود دارند. با آنان هیچ فرحتی برای متفرشدن در آنجا ندهید و با طرفی که با آن آشنا هستید و قبلاً بشما ابلاغ شده هرچه لازم است انجام دهید و نتیجه را گزارش دهید.

حاکم کل - مصطفی عبدالخالق

«از حکومت عینتاب .

به حکومت حلب .

پاسخ تلگراف رمز ۱۱ ژانویه ۱۹۱۶

۱۸ ژانویه ۱۹۱۶ - یقین حاصل شده است که قریب پانصد نفر از اهالی ایالات مورد بحث در حوالی روم قلعه که در حوزه قضائی ما واقع شده وجود دارند.

دقیقه تقاریر مجیدیه از آقا محمد باقر
سفره و شرف اخبار سید محمد مجید

ایوب نیرین فدوی تخریبی در حدیث و حدیث
ایمانیه خوب است به جود و احادیثی
فرماندهی | باره اولی
دقیقه تقاریر
تعمیرت

۱۳۰۲ / ۱۲ / ۱۲
۱۳۰۲ / ۱۲ / ۱۲
محمد باقر

سند شماره دو تلگراف شماره ۸۲۰ :

کلیه ازمه‌های کاهل شمال هستند مستقیماً به محل تبعیدشان روانه شوند!

قائم مقام روم قلعه گزارش می دهد که غالب آنان زن و بچه هستند و طبق همان روشهاییکه مأموران عثمانی با آن آشنائی دارند و قبلاً با آنان ابلاغ شده بود این زن و بچه ها تحت الحفظ نگهبانان کرد اعزام گشته اند ، باین مفهوم که دیگر هرگز باز نگردند.

www.golshan.com

حاکم - احمد.

«به حکومت حلب .

۲۰ فوریه ۱۹۱۶ - مقامات نظامی لزوم استفاده از آن افراد مورد بحث (ارامنه) را که در سنین خدمت هستند برای خدمت نظام اعلام می دارد. ما تصور می کنیم که اعزام آنان به مناطق جنگی میسر نخواهد بود ، ماندن آنان در شهرها مجاز نیست ، لذا بشما اجازه می دهیم تا از آنها در خارج از شهرها برای جاده سازی یا هرگونه کار مورد نیاز دیگر استفاده کنید ، بشرط آنکه افراد خانواده شان همراه سایر تبعیدی ها روانه شوند. احکام خاصی در این مورد از طرف وزارت جنگ به مقامات نظامی صادر شده است . در نتیجه با آنها ارتباط بگیرید و کارتان را با آنان هماهنگ سازید. وزیر داخله - طلعت.»

«به کمیته کل امور تبعیدات (شماره ۵۷) -

۱۰ ژانویه ۱۹۱۶ - تحقیقاتی بعمل آمده و استنباط شده است که کمتر از ده درصد ارامنه مشمول تبعیدات عمومی به اماکنی که برای آنان منظور شده بود رسیده اند ، سایرین در اثر علل طبیعی از قبیل گرسنگی و ناخوشی هلاک شده اند. بشما اطلاع می دهیم که در صدد آن هستیم تا کاری کنیم ، که در مورد آن کسانی هم که هنوز زنده مانده اند همان نتیجه حاصل گردد.

عبدالاحد نوری.»

«به کمیته کل امور تبعیدات.

۲۶ فوریه ۱۹۱۶ - برای اطلاع جناب عالی گزارش می شود که بزحمت ممکن است يك چهارم از ارامنه ای که به بیابان اعزام شده اند به مقصد رسیده باشند. باستانهای آنهایی که بعنوان پیشه ور روانه سوریه شده اند بقیه در اثر علل طبیعی

۱ - در قسطنطنیه ضرب المثلی بود که می گفتند: وقتی ساختمانی می کنید و محتاج کارگر هستید می بینید که از عثمانی ها هیچکس حاضر نمی شود، ولی اگر بخواهید ساختمانی را خراب کنید همه کسانی که حاضر میشوند عثمانی ها هستند. لذا ارامنه بودند که کلیسرا بازخانه ها ، بیمارستانها ، مسافر خانه و سایر ساختمانهای میر «مکینه» - در زوره را ساختند .

در راه تلف شدند . ما مشغول اقداماتی هستیم تا آلهائی را هم که بععل گوناگون تاکنون در حلب مانده اند گسیل داریم .

عبدالاحد نوری .»

«به کمیته امور تبعیدات (شماره ۷۶) -

در پاسخ تلگراف مورخ ۳ مارس ۱۹۱۶ .

بتاریخ ۷ مارس ۱۹۱۶ - از اطلاعات حاصله استنباط کردیم که سی و پنج هزار ارمنی در حوالی باب و مسکینه به علل مختلف تلف شده اند ده هزار نفر در کرکوک (محل تبعید از حلب) بیست هزار نفر در دیسی ، ابوحرار و حمام ، و سی و پنج هزار نفر در رأس العین مرده اند که مجموعاً یکصد هزار نفر می شود .

عبدالاحد نوری .»

«به کمیته کل امور تبعیدات (شماره ۵۱)

۱۳ دسامبر ۱۹۱۵ - توسط تلگرافات مورخ ۹ سپتامبر و ۲۰ نوامبر ۱۹۱۵ که توسط وزارت داخله مخابره شد ، دستور داده شده است اشخاصی که لفا از آنها نام برده شده باید توقیف شوند . چون مسلم شده است که آنها در رأس العین هستند ، لذا با اطلاع شما می رسانی که عملیات لازم طبق دستوری که از وزارتخانه رسیده و توسط مأموری که مستقیماً از اینجا اعزام شده ، انجام یافته است .

عبدالاحد نوری .»

از آنچه تاکنون آمده است ، بی شک خوانندگان نحوه کودکان را بشنید ! رفتار عثمانیان را با کودکان ارمنی دریافته اند . آنان نه فقط سرنوشتی بهتر از یدران و مادران خویش نداشتند ، بلکه تقدیری غم انگیزتر در انتظارشان بود . دختران بالاتر از هفت سال که نخست زیباترینشان انتخاب شده و رهپار حرم خانه ها شدند ، پس از مدتی جمع آوری و روانه بیابان شدند ، تا پس از تجاوزات مکرر ژاندارمها ، کردها ، اعراب بدوی و راهزنان ، مرگ فجیع خود را استقبال کنند . کودکان دیگر نیز اعم از دختر و پسر در کاروانها ربوده شدند ، مورد تجاوز قرار گرفتند و سرانجام اسکلتهاشان در بیابان بجای ماند یا آبهای گل آلود فرات ، آنان را بساسه های دریا سپرد . درخیمان کودکان خردسال را از آغوش مادرانشان می ربودند و سرهایشان را به تخته سنگها می کوبیدند تا متلاشی شود . چندین مورد مشاهده

شد ، که مادران کودکان زنده خود را برودخانه افکندند ، یا در جاده مدفون ساختند تا آنانرا از شکنجه‌های مرگبار بعدی خلاص کنند. www.golshan.com اما هنوز بسیاری از کودکان ربوده شده و فروخته شده در خانه‌ها و اماکن دیگر بصورت نوکر و خدمتکار وجود داشتند . و گروهی دیگر نیز در آغاز کار ، که هنوز عملیات انهدام شدت و خشونت کنونی را نداشت به دارالایتام‌ها سپرده شده بودند.

در آغاز تصور می‌شد ، از گروه چند میلیونی ارمنیان مقیم عثمانی ، این چند هزار کودک جان بدر خواهند برد. چون اگر حکومت عثمانی ، زنان و مردان ارمنی را برای موجودیت خود خطرناک میدانست ، کودکان خردسال قادر نبودند ، این امپراطوری بزرگ را تهدید کنند . اما چنین تصویری خطا بود. گذشته از اینکه ممکن بود این کودکان خاطرات فجایع و شنايع اعمال دژخیمان خود را بیاد داشته باشند ، و اگر در آینده نتوانند تلافی کنند ، لاقبل برای دیگران بازگویند و قسمی از رازهای رسواکننده از پرده برون افتد ، اصولاً هدف پیراستن نژاد و مملکت از هرگونه اقلیتی بود. با این مقدمات پس از پایان یافتن کار بزرگسالان ، دولت عثمانی به کودکان پرداخت و این فرمان در چهار گوشه امپراطوری طنین افکن شد:

بچه‌ها را بکشید !

و با.بال این فرمان قتل‌عام کودکان ارمنی ، چه آنها که در دارالایتام‌ها بسر می‌بردند ، و چه آن دیگران که خانه شاگرد بودند ، یا بهرحال بنحوی ، در گوشه‌ای جان سالم بدر برده بودند ، آغاز شد. تعدادی از اسناد و مدارکی که نعیم بیگ از این پس ارائه می‌دهد ، مربوط بهمین موضوع است:

«به حکومت حلب (شماره ۶۰۳)

۵ نوامبر ۱۹۱۵ - ما وقوف یافته‌ایم که کودکان متعلق بارامنه سیواس ، معموره‌العزیز ، دیار بکر و ارض روم توسط بعضی خانواده‌های مسلمان پذیرفته شده و هنگامی که در اثر مرگ والدینشان تنها مانده‌اند ، به‌عنوان خدمتکار قبول شده‌اند . بشما اطلاع می‌دهم که باید کلیه چنین کودکانی را از ایالتان جمع‌آوری

کنید و آنها را به نقاط تبعید بفرستید ، و همچنین دستورات لازم در این مورد
بمردم بدهید.

وزیر داخله - طلعت.»

«الحاقی - رئیس پلیس را در این باره ملاقات کنید:

نماینده کمیته تبعیدات کل - مصطفی عبدالخالق - حاکم کل»

«به حکومت حلب

۲۱- سپتامبر ۱۹۱۵ - نیازی به دارالایتام نیست. وقت اینکه دستخوش
احساسات شویم و غذا به یتیمان بدهیم و عسر آنها را طولانی تر سازیم ، نیست.
آنها را به بیابان بفرستید و مراتب را با اطلاع ما برسانید.

وزیر داخله - طلعت.»

« به کمیته کل امور تبعیدات (شماره ۳۱)

۲۶ نوامبر ۱۹۱۵ - در دارالایتام بیش از چهارصد کودک وجود داشت.
آنها بکاروانها ملحق خواهند شد و به محل های تبعید اعزام می شوند.
عبدالاحد توری.»

«به حکومت حلب.

۱۵ ژانویه ۱۹۱۶ - از قرار مسموع بعضی از دارالایتام هائی که اخیراً باز
شده اند ، کودکان ارمنی را نیز می پذیرند . خواه این امر در اثر عدم اطلاع از
نیت واقعی ما باشد و خواه بخاطر اهانت باین هدفها ، بهر حال دولت غذا دادن
به این قبیل کودکان یا هراقدام دیگری را که بمنظور تمديد زندگي آنان باشد ،
بمنزله عملی کاملاً مغایر نیت خود تلقی می کند، زیرا بقای این کودکان را زیان آور
می داند . توصیه می کنم که چنین کودکانی نباید در دارالایتامها پذیرفته شوند،
و هیچگونه کوششی نیز، بمنظور تأسیس دارالایتامهای مخصوص برای آنها
نباید بعمل آید.

وزیر داخله - طلعت.»

«تلگراف رمز از وزارت داخله خطاب به حکومت حلب (شماره ۸۳۰)

فقط آن ایتامی را که شکنجه هائی را که والدینشان دستخوش آن شده اند

۱ - فنوکی ، از روی دستخط اصلی - شماره ۳ - خاطرات نعیم بیگ .

توانند بیاد آورند، جمع آوری و نگهداری کنید. بقیه را با کاروانها روانه‌سازید.
وزیر داخله - طلعت.»

«تلگراف رمز از وزارت داخله خطاب به حکومت حلب (شماره ۸۵۳) ۲۳ ژانویه ۱۹۱۶ - در زمانیکه هزاران پناهندهٔ مسلمان و زنان بیوهٔ شهدای ما نیازمند خوراک و حفاظت هستند، مصلحت نیست که با غذا دادن به کودکانی که از آرامه بر جای مانده‌اند و جز ایجاد مزاحمت در آینده به هیچ کاری نخواهند خورد، متحمل مخارج زائده‌شد. لازم است که این کودکان به ولایت شما باز گردانده شوند و با کاروانها به نقاط تبعید خود روانه گردند. آنگاه هم که تاکنون نگاهداری شده‌اند، طبق دستورات قبلی ماباید به سیواس اعزام شوند.
وزیر داخله - طلعت.»^۲

«به کمیته کل امور تبعیدات (شماره ۶۳) -
با ادامه تبعیدات نام علی سرمای شدید - به مقصدشان، آرامش ابدی آنان را تضمین می‌کنیم، در نتیجه از شما تقاضا داریم مبلغی را که از شما خواسته‌ایم برایمان ارسال دارید.»
«به حکومت حلب.»

کودکان ارمنی را که وزارت جنگ توسط مقامات نظامی جمع آوری کرده و تحت مراقبت قرار داده است، تحویل بگیرید. آنها را به بهانه اینکه باید تحت مراقبت کمیته تبعیدات قرار گیرند، دورسازید، تا ایجاد سوءظن نکند تا بودشان کنید و گزارش دهید. - وزیر داخله - طلعت»^۲

جالب این است که طلعت پاشا، خود به «جنایت» اعتراف می‌کند. ظاهراً، کار دیگر از پنهانکاری گذشته است. در این سند که نعیم بیگ عرضه می‌کند، لفظ «جنایت» و عنوان «ارامه» رسماً جای «عملیات تبعید» و «آنها» یا «بعضی‌ها» را گرفته است. به بقیه خاطرات نعیم بیگ و اسناد ادامه می‌دهیم:

«تلگراف رمز از وزارت داخله به حکومت حلب (شماره ۵۴۴) ۳ اکتوبر ۱۹۱۵ - علت آنکه چرا «درزور» بعنوان محل تبعید در نظر

۱- عثمانیها سرپازانشان را که در جنگ کشته می‌شدند «شهدا» می‌نامیدند.
۲ - فتوکبی، از روی دستخط اصلی - فتوکبی شماره ۴ - خاطرات نعیم بیگ
۳ - خاطرات نعیم بیگ - ص ۶۳

۵۰

دانشگاه تهران
فردوسی حقوق دانشکده حقوقیه

مخاطب محترم جناب آقای دکتر محمد علی
موجوده کتبه آنجا به سرتیبه که بنده
بنا بر این اساس که در این مورد
و کتبه آنجا به سرتیبه که در این مورد
و کتبه آنجا به سرتیبه که در این مورد
و کتبه آنجا به سرتیبه که در این مورد

سند شماره سه تلگراف ۸۵۳ : مصلحت نیست کودکان گرسنه اراغنه را غذا بدهید

گرفته شده، در حکم محرمانه شماره ۱۸۴۳ مورخ ۲ سپتامبر ۱۹۱۵ توضیح داده شده است. چون کلیه عملیاتی که قرار است توسط جمعیت طول راه علیه ارمنه بعمل آید، بمنظور نهائی دولت خدمت خواهد کرد، بنابراین نیازی به اقدامات قضائی در این مورد نخواهد بود. برای حکومت‌های «زور» و «اورفا» هم تعلیمات لازم صادر شده است.

وزیر داخله - طلعت^۱

طبیعی است، بهر حال اینگونه جنایات، عکس‌العملهائی - اگر نه بصورت مقاومت، لااقل بشکل شکایت - خواهد داشت. اما دستگاه حاکمه عثمانی عاقل - تراز آنست که بگذارد اینگونه شکایات به مقاماتی غیر از سازمانهای خودی تسلیم شود. با این منطق گرفتن شکایات مسئله‌ای است، و رسیدگی بآنها مسئله‌ای دیگر... باید شکایات را «گرفت»، اما بی هیچ توجهی بایگانی کرد. حسن اینکار آنست که در آینده اگر پرسشوائی شد که چرا هیچکس به این تبعیدها اعتراض نکرده است، چند نامه مورد نظر را ارائه دهند. خاطرات نعیم بیگ در این زمینه خواندنی است با اسناد و مدارکی که ارائه میدهد:

«تلگراف رمز از وزارت داخله خطاب بحکومت حلب (شماره ۷۴۵) - ۹ دسامبر ۱۹۱۵ - قبلاً تلگرافی که توسط ارمنه بدو اثر حکومتی فرستاده می‌شود و علیه رفتاری که نسبت بآنان انجام می‌گیرد شکایت می‌کنند - اشکالی ندارد. ولی رسیدگی بآنها اتلاف وقت خواهد بود. بآنهایکه اعتراض دارند بگوئید، که وقتی که به محل تبعیدشان رسیدند، آنوقت بادهای حقوق از دست رفته‌شان پیردازند.»

وزیر داخله - طلعت^۲

پس از قتل عام گروهی زنان، مردان و کودکان ارمنی همه را نابود کنید! انتظار می‌رفت که این موج عظیم جنایت فرو بنشیند. اما چنانکه گفتیم هدف عثمانی از یکسو قلع و قمع همه اقلیتهای موجود در امپراطوری بود و عثمانیان می‌گفتند: جز خود ما هیچکس در این سرزمین حق حیات ندارد. و از سوی دیگر شهوت خونریزی و آدمکشی

۱ - خاطرات نعیم بیگ - ص ۶۵

۲ - خاطرات نعیم بیگ - ص ۵۶

همراه با حس انتقام ، کینه‌توزی و حسادت که مرتباً از طرف دولت و جمعیت «اتحاد و ترقی» بدان دامن زده می‌شود ، آنچنان در وجود فرد عثمانیان ریشه دوانیده بود ، که شاید اگر خود دولت نیز تغییر عقیده می‌داد ، بازهم قادر به کنترل مردمی که به قتل و کشتار و تجاوز بنوامیس زنان و دختران ارمنی عادت کرده و از چپاول ثروت و اموال آنان بنوائی رسیده بودند، نمی‌بود .

اما دولت عثمانی نیز هرگز در اندیشه تغییر سیاست نژادی خود نبود . زیرا از چند جهت از این قتل‌عام سود جسته بود، که مهمترین آنها تهییج مردم و انحراف اذهان آنان از شرکت عثمانی در جنگ بود .

از طرف دیگر چنانکه گفتیم عکس العمل پاره‌ای دولت‌های مسیحی و تلاش و پی‌گیری آنان برای بر ملا ساختن جنایات و روشن کردن اذهان جهانیان ، دولت عثمانی را بیش از پیش به تسریع در کار و پایان دادن هرچه زودتر آن برانگیخت .

هنوز در گوشه و کنار امپراطوری تنی چند از ارمنیان زنده مانده بودند. مثلاً گروهی که از بیم جان مذهب خود را ترک گفته و اسلام آورده بودند. اینان نه فقط طبق نص صریح قرآن - کتاب آسانی همه مسلمانان جهان از جمله خود عثمانیها که بیشتر از همه آنها سنگ دین را به سینه می‌زدند - باید جان و ناموسشان در پناه مذهب از هرگونه تجاوزی محفوظ می‌ماند ، بلکه طبق قوانین رسمی مملکت نیز ، اینگونه افراد در پناه قانون قرار داشتند. همچنین گروهی دیگر که در ارتش عثمانی خدمت می‌کردند و سینه‌های خود را در راه پیروزی این سرزمین هدف شمشیر و گلوله‌های دشمنان عثمانی کرده و جمعی از آنان بدرجات افسری نیز رسیده بودند.

اکنون پس از قلع و قمع همه افراد ، توجه دولت و جمعیت متوجه این گروه شده بود. چه کسانی که اسلام آورده بودند ، چه آنها که در ارتش خدمت می‌کردند ، می‌توانستند پرده از راز جنایتی که بر قوم و نژادشان گذشته بود، بردارند . با این مقدمات بود که فرمانهای صریح بعدی بدین شرح صادر شد:

«همه را نابود کنید!»

و برای اینکه کارها هرچه زودتر فیصله یابد، با قاطعیت دستور داده شد، هر کدام از عوامل دولتی و مجریان امر که اندکی ترحم از خود نشان دهند ، باید

تحت تعقیب قرار گرفته و بشدت مجازات شوند. در این فرامین دیگر پرده پوشیهای گذشته وجود ندارد، بلکه رسماً عناوین «جنایت» و «بیرحمی» و «نهایت خسونت» بکار برده می شود. www.golshan.com

همزمان با این کوشش نهائی و «عملی»، برای پاک کردن سراسر عثمانی، از وجود حتی یکنفر ارمنی، تلاش وسیعی نیز، برای ایجاد زمینه «فکری»، تشویق و ترغیب هرچه بیشتر مردم بخشونت و وحشیگری و مجاب کردن افکار عمومی جهانیان آغاز شد. دولت و جمعیت، باید بنحوی ثابت می کردند که وجود ارمنه، موجودیت عثمانی را تهدید می کند. برای اینکار جعل اخبار و گزارشهای بی اساس، کشف به اصطلاح اسلحه و اقدامات دیگر لازم بنظر می رسید و دولت عثمانی بی درنگ دست باینکار زد، که در این بخش از یادداشتهای نعیم بیگ خواهیم خواند:

«به حکومت حلب.

۱۶ سپتامبر ۱۹۱۵ - از ابتدا به شما ابلاغ شده بود که دولت بدستور جمعیت «کمیته اتحاد»^۱ تصمیم دارد کلیه ارمنه های را که در ترکیه بسر می برند کاملاً نابود سازد. آن کانیکه با این حکم و تصمیم مخالفت دارند نمی توانند برمسند ادارات امپراطوری باقی بمانند. بزندگی آنها (ارمنه) باید با اقدامات متخذه هر چند جنایتکارانه هم که باشد - پایان داده شود، و هیچگونه توجهی به سن یا جنس آنها و یا بیم از وسوسه وجدان نباید وجود داشته باشد.

وزیر داخله - طلعت. ۲

۱ - کمیته ای که در این تلگراف به آن اشاره شده است، فعالیتش را بهمهجا گسترش داد و سرانجام بانتشار مجلد قطوری پرداخت که در آن سعی کرده است با مضحک ترین دروغها ثابت کند که ارمنه واقماً وجود امپراطوری عثمانی را مورد تهدید و در معرض خطر قرار داده بودند و در نتیجه دولت مجبور بوده است آنها را «تعمید» کند. قوی ترین مدارکی که در این کتاب وجود دارد عبارت است از عکس سلاحهایی که از ارمنه جمع آوری شده، و در میان آنها عکس بسبهایی که در ولایات مجاور قسطنطنیه پیدا شده بچشم می خورد. این بسبها با همکاری کمیته اتحاد توسط حزب ارمنی معروف به «دانشاکوتیوگانس» تهیه شده بود، تا در صورتیکه عکس العملی در ترکیه بوقوع پیوندد - همانطور که کمی پس از استقرار مشروطیت و تدوین قانون اساسی در ۳۱ مارس ۱۹۰۹ به وقوع پیوست - ارمنه و ترکهای جوان قادر باشند دوشادوش یکدیگر علیه مبادرت کنندگان بهعکس العمل بچنگند. ابتدا در آلمان بود که آلبومهایی توسط دولت عثمانی انتشار یافت و تاجر ارمنه را ثابت کند.

۲ - خاطرات نعیم بیگ - ص ۶۵

گفتیم آنهایی نیز که اسلام می‌آوردند ، باید کشته می‌شدند ، لذا زعمای قوم با این حیلہ اسلام آوردن افراد را به پایان کار تبعید موکول می‌کردند :

«به حکومت حلب (شماره ۷۶۲) -

پاسخ تلگراف ۲ دسامبر ۱۹۱۵

بتاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۵ - با آنهاییکه می‌خواهند با گرویدن با اسلام جان خود را نجات دهند ، ابلاغ کنید که باید وقتی به محل تبعید رسیدند مسلمان شوند.

وزیر داخله - طلعت.

و چون هیچیک از تبعیدی‌ها هرگز بیایان راه نمی‌رسیدند ، قضیه بخودی خود منتفی می‌شد.

«به حکومت حلب.

۳ فوریه ۱۹۱۶ - کمیته‌ای که تحت نظر مصطفی نائل افندی به اورفا فرستاده شده ، پس از آنکه وظائفش را در رسیدگی و کسب اوراق و اسناد مربوط بافکار و اعمال آشوبگرانه ارامنه انجام داد ، در شهرهای عینتاب و سیلیس که در ولایات شماسه به تحقیقات خواهد پرداخت. در نتیجه تعلیمات محرمانه‌ای به نواحی مربوطه ارسال دارید تا برای تسهیل ماعی آنها و تضمین موفقیتشان اقدامات لازم بعمل آید.

وزیر داخله - طلعت.

«تلگراف رمز از وزارت داخله به حکومت حلب (شماره ۵۶۳) -

۱۲ اکتوبر ۱۹۱۵ - برای ارسال اوراقی که با دستور محرمانه تقاضا شده است ظرف یک هفته آماده شوید.

وزیر داخله - طلعت.

این تلگراف رمز از وزارت جنگ بکلیه افسران فرمانده قشون ارسال شده

است :

«۲۷ فوریه ۱۹۱۸ - دولت امپراطوری با توجه به مقتضیات کنونی حکمی

برای قلع و قمع کلیه افراد نژاد ارمنی صادر کرده است. درباره آنها عملیات

ذیل باید اجرا گردد :

۱ - کلیه ارامنه‌ای که در این کشور هستند و اتباع عثمانی بشمار می‌روند از پنج ساله به بالا ، باید از شهرها بیرون برده شوند و سلاخی گردند.

۲ - کلیه ارامنه‌ای که در قشون امپراطوری خدمت می‌کنند ، باید از فوج‌های خودشان بدون تعرض و ایجاد مزاحمت جدا شوند ، و در اماکن خلوت ، دور از انتظار مردم تیرباران شوند.

۳ - افسران ارمنی قشون باید در سربازخانه‌هایی که بفوج آنها تعلق دارد ، تا صدور دستورات ثانوی زندانی شوند.

چهل و هشت ساعت پس از آنکه این احکام بفرماندهان هر فوج مخابره شود ، حکم خاصی برای اجرای آنها صادر خواهد شد. برای اجرای این احکام به هیچ عملی جز آنچه ضروری باشد نباید دست بزنید.

نماینده فرماندهی عالی و وزیر جنگ - انور.

تلفگرافات رسمی که به انتشار متن آنها مبادرت ورزیدیم قضیه را هم‌اکنون بسیار روشن ساخته است. احکامی که مرتباً از قسطنطنیه صادر می‌شد و مبنی بر آزاد گذاشتن جنایات در مسیر ارامنه تبعیدی علیه جان آنان و عدم مبادرت به مجازات مرتکبین و حتی حاکی از تشویق و حمایت از جنایتکاران بود ، این واقعیت را مسلم می‌ساخت که آنچه اصولاً بحساب نمی‌آید ، جان این مردم بیگناه اعم از زن و مرد و کودک است.

حتی پاره‌ای از عوامل عثمانی مانند آنهائیکه در زمان فرمانروائی سلطان حمید دوم از شرکت در قتل‌عام‌ها استنکاف ورزیده و در بعضی نقاط در مقام حمایت از همسایگان ارمنی خود برآمده بودند نیز ، در کمال شوق از طرح قلع و قمع ارامنه استقبال کردند. «اتحاد» حتی ذهن آن قبیل عوامل را نیز مسموم ساخته و موفق شده بود غریزه قتل و غارت را در کلیه عثمانی‌ها و کردها بیدار سازد.

نعیم بیگ در خاطرات خود می‌نویسد : «جنگ تازه شروع شده بود که گرسنگی و بینوائی در عثمانی - که هم‌اکنون ضعیف و فاقد وحدت شده بود چهره خود را نشان داد. لازم بود شکم مردم را سیر کنند و آنانرا بفریبند و این امر تنها به وسیله پول و اموالی که ارامنه پشت‌سر می‌گذاشتند امکان‌پذیر بود. اینک در ولایات ارض‌روم ، بیتلیس ، دیاربکر ، معموره‌العزیز ،

و سیواس ، قتل و غارت ارامنه آغاز شده بود. این اشتغال باعث می شد که مردم را از هر فکر دیگری باز دارد. فکر مردم سوریه و بین النهرین را نیز می بایست مشغول و منحرف ساخت. جاده ها و دشت های بین النهرین و بیابان های سوریه پر از ارامنه بود. ثروت سرشاری که ارامنه طی قرن ها کسب و کار شرافتمندانه گرد آورده بودند غصب شد. آنچه هم که همراه ارامنه باقی مانده بود ، می بایست در آن بیابان ها از دست بدهند ، چون ساکنان اطراف بیابانها مطلع شده بودند که ارامنه بعنوان قربانی بطرف آنها گسیل گشته اند ، آنها ابتدا به حملات کوچک می پرداختند ، ولی چون به سیاست دولت پی بردند جری تر شدند و علناً به قتل و غارت ارامنه تبعیدی پرداختند.

کمیته اتحاد ، مردم عثمانی ، و کلیه نفوس تابع امپراطوری عثمانی ، در این جنایت دست داشتند.

کمال بیگ هنگام تبعیدها حاکم یوزقات^۱ بود. وی یکی از مخوف ترین قتل عام های آن منطقه را ترتیب داد. پس از آنکه پیربازان «مخوق» وارد قسطنطنیه شدند ، دادگاه نظامی ویرا محکوم به مرگ کرد و بدار آویخت. مردم عثمانی علیه این مجازات تظاهرات عظیمی برپا کردند و از اینکه مردی را که کاری جز کشت و کشتار انجام نداده و قریب شصت هزار تن را از دم تیغ هلاکت گذرانده بود «شیهه» بخوانند ، شرم نمی کردند.

مردم عثمانی هنگامی که اعضای کمیته اتحاد محاکمه می شدند نیز همین عمل را انجام دادند. این محاکمه بجای آنکه اجرای عدالت باشد ، صرفاً یک حیلۀ سیاسی بود. دولت معاصر عثمانی فقط می خواست گرد و خاکی در برابر انظار اروپا برپا کند. ولی فشار مردم عثمانی بزودی آنان را وادار ساخت که باین صحنه سازی پایان دهند و محاکمات بدون نتیجه متوقف شد.

به سخنانی که یکنفر از اتباع خود عثمانی در این مورد گفته است گوش دهیم : «در آغاز سال حاضر ، هنگامی که محاکمه چند جنایت دست دوم در قسطنطنیه شروع شده بود ، یک روزنامه عثمانی موسوم به «صبح» مقاله ای بامضای علی کمال بیگ سردبیر خود انتشار داد که این محاکمه را صحنه سازی دانسته و درباره صحت آن شك کرده بود ، و آنچه وی در این باره نوشت نه

فقط سند محکومیت کمیته اتحاد و دولت عثمانی بود ، بلکه در واقع دلیل محکومیت همه مردم امپراطوری محسوب می شد.

علی کمال بیگ^۱ می نویسد :

«ما اطمینان داریم آنهائیکه می دانند چگونه وجدانا و بدون تعصب و تبعیض قضاوت کنند ، به نفع ما حکم خواهند داد. حقایق این دعوی چیست ؟ چهار پنج سال پیش يك جنایت جهانی و منحصر بفرد در تاریخ ، در کشور ما بوقوع پیوست. با در نظر گرفتن وسعت دامنه و عظمت فوق العاده این جنایت، معلوم می شود که ارتکاب بآن از عهده چهار پنج نفر ساخته نبود و بلکه شرکت و مبادرت صدها هزار نفر را الزام پذیر می ساخت. اگر قربانیان بجای آنکه ششصد هزار نفر باشند سیصد هزار نفر بودند - و اگر حتی دویست هزار نفر و یا یکصد هزار نفر هم که بودند باز هم صد پانصد ، و حتی هزار نفر جانی از عهده قتل و نابودی این همه افراد بر نمی آمدند. هم اکنون این امر مسلم شده است که این جنایت توسط «مرکز کل اتحاد» طراحی و مقرر شده است. پس از آنکه برنامه جنایت توسط عده خاصی کشیده می شد ، بدست حکام کل و حکومتها - یعنی توسط مأموران دولتی ، توسط پلیس و توسط مردم ، بمرحله اجرا در می آمد. اکنون آیا اهانت به عدالت نیست که از طرفی عده کثیری از جانیان بزرگ و کوچک آزاد گذاشته شوند ، و از طرف دیگر فقط حکام کل دیار بکر ، سیواس و خارپوط (که بهر صورت محاکمه نشده اند) و چند مأمور زیر دست توقیف باشند؟»^۲

مشاهدات يك ایرانی

«نعیم بیگ» با نقل این جملات از سرمقاله «علی کمال بیگ» - در روزنامه «صبح» به یادداشت های خود پایان می دهد. اما سخن ما درباره این جنایت وسیع و دامنه دار، در اینجا به انجام نمی رسد. بی تردید، وقتی قتل عامی با دامنه ای این چنین وسیع، در سرزمینی پهناور چون امپراطوری عثمانی صورت گیرد، با وجود

۱ - علی کمال بیگ هنگام نگارش این مقاله وزیر داخله بود .

۲ - روزنامه «صبح» - مورخ ۲۸ ژانویه ۱۹۱۹.

همه احتیاطهای مقامات دولتی، نمی‌تواند از دید ناظران خارجی پوشیده بماند. کمیته امریکائی تحقیق پیرامون قتل عام ارامنه عثمانی، بررسی آرنولد-توین بی و مطالب... تدوین کننده و مترجم یادداشتهای نعیم بیگ نیز بیشتر بر همین مشاهدات متکی است. اما در این مورد خاص و در متن نامه فارسی کتاب قتل عام ارامنه (کتابی که اینک در دست شماست) شهادت یک ناظر عینی را ارائه می‌دهیم، که هیچکس را در صحت و دقت نظرش تردید نیست و این خود، یکی از برتریها و وجوه تمایز نسخه فارسی این کتاب، بر همه کتب و آثار دیگری است، که بزبانهای مختلف درباره این فاجعه نگاشته شده‌است.

«سید محمدعلی جمال‌زاده» نویسنده نامدار ایرانی و ابداع کننده قصه‌نویسی نوین فارسی، که کتابهای یکی بود یکی نبود، دارالمجانین، راه آب‌نامه، و... او همواره سرمشقی آموزنده برای نویسندگان جوان خواهد بود، درست در روزهایی که ایمنیان عثمانی در بیابانها آواره شده و عفریت مرگ بر فراز سرشان پروبال می‌زد، از این سرزمین مرگ و جنایت گذشت.

وی آنچه را که شخصاً شاهد و ناظر بوده است، زیر عنوان «مشاهدات شخصی من در جنگ جهانی اول» برشته تحریر کشیده است. نویسنده پس از اینکه تأکید می‌کند «آنچه در این گفتار آمده، همه چیزها و وقایعی است که نویسنده بشخصه شاهد و ناظر آن بوده و بیچشم خود دیده است» درباره‌انگیزه سفر خود مینویسد:

«در اوایل نخستین جنگ جهانی، راقم این سطور جوان بود و به‌مأموریت از طرف کمیته ملیون ایرانی ساکن برلن بریاست شادروان سیدحسن تقی‌زاده از طریق ترکیه به بغداد می‌رفت. در آن تاریخ حکومت کشور عثمانی با جوانان ترک بود و ترکیه (یا عثمانی) هر چند با آلمان متحد گردیده و برضد دشمنان آلمان می‌جنگید، ولی نسبت به مملکت ما ایران نظر دوستانه‌ای نداشت و چنان می‌نمود که دولت عثمانی می‌خواهد از اوضاع و احوال پیریشان و بی‌سروسامانی ایران آرزوی استفاده کند و چنانکه مکرر در تاریخ‌مادیده شده است در آب آلوده ماهی بگیرد و بر قسمتی از خاک ایالات و ولایات مغرب ایران تسلط یابد. نویسنده پس از ابراز خرسندی از اینکه امروز «در اثر عقل و درایت و

موقع شناسی دو کشور هسجوار و مسلمان و دو ملت برادر ایران و ترکیه، اساس سیاست دو مملکت بردوستی و اتحاد و اشتراك منافع و مصالح نهاده شده است» شرح سفر خود را از برلن به بغداد، چنین حکایت می کند:

«مسافرت من از برلن به بغداد در بهار سال ۱۹۱۵ میلادی، چند ماهی پس از آغاز جنگ اول جهانی بود. حالا کاری با آن نداریم که هر چند بقصد مبارزه با دشمنان ایران و عثمانی، یعنی روس و انگلیس و با نیت خدمتگزاری به دشمنان روس و انگلیس که عثمانی هم با آنها متحد و منفق بود و شانه بشانه می جنگید براه افتاده بودم، ولی در ورود به استانبول دچار پلیس عثمانی گردیدم و پس از استنطاقهای دور و دراز (که مثلاً اگر مسلمانی پس چرا کلاه فرنگی به سرداری و اگر واقعا ایرانی هستید، چرا ترکی حرف نمی زنی) در يك مهمانخانه یونانی که گویا در واقع زندان نظمیه بود، توقیف شدم و روزها احدی خبر نداشت که در کجا هستم و چه بر سرم آمده است، و یکنفر از کمیسرهای عثمانی، با تهدیدسیلی می خواست مرا به تکلم بزبان ترکی مجبور سازد، بالاخره آزاد شدم و با خط آهنی که از استانبول به حلب میرفت براه افتادم.

بعدا معلوم شد که این خط آهن هنوز تا به شهر حلب که در آن تاریخ تعلق به عثمانی داشت تماماً ساخته نشده است، و قطعه ای از راه را باید با مال و درشکه و عربانه (ارابه کوچک اسبی) پیسود. شب فرا رسید و در دهکده ای پیاده شدم و در قهوه خانه محقری وارد شدم. بنا بود شب را در آنجا گذرانده فردا صبح براه بیافتم.

در گوشه قهوه خانه خزیدم و چون ترکی نمی دانستم و هم صحبتی نداشتم يك کتاب رمان فرانسوی همراه داشتم، بخواندن آن مشغول گردیدم.

ناگهان يك جوان که چند سالی از خودم من تر بود، یعنی بیست و پنج سالی بیشتر نداشت، ذوق کنان بطرف من آمد و بزبان فرانسه گفت: پس معلوم می شود شما فرانسه می دانید... گفتم: می دانم. خوشحال شد و بزودی صحبتمان گرم شد. بخصوص که معلوم گردید، که او هم در بیروت در همان مدرسه آنطور در جبل لبنان که من در آنجا درس خوانده و فرانسه یاد گرفته بودم، درس خوانده است. گفتم: من در اینجا تفگرافچی هستم و تنها هستم و هر کتابی داشته ام خوانده ام، و اگر بتوانید یکی دو کتاب به فرانسوی بمن بدهید، حاضرم

بهر قیستی که باشد بخرم. همان کتابی را که در دست داشتم و تا نیمه خوانده بودم باو دادم و گفتم بیادگار نگاه بدارید و باز هم در چمدانم کتابهای دیگری دارم باز خواهم کرد و بشما خواهم داد.

بسیار ممنون شد و مرا دعوت کرد که از قهوه‌خانه بیرون بروم و در اطاق او که همان دفتر تلگرافخانه هم بود، مهمان او باشم و شب را در آنجا بگذرانم. نعمت غیر مترقبه بود، پذیرفتم و باطاق او رفتیم. فوراً بتدارك خوراك و مشروب مشغول گردید و گفت در حلب هم دوستان و آشنایانی دارد و مرا با آنها توصیه خواهد کرد که در حرکت من بجانب بغداد کمک لازم را برسانند.

خوردیم و آشامیدیم و گفتیم و شنیدیم و سرانجام چراغ را خاموش نموده بخواب رفتیم. دمدمه‌های صبح بود که در بیرون هیاهویی برخاست. بیدار شدیم و جوانی که ضمناً بمن گفته بود ارمنی است، برای تحقیق با همان جامه شبانه بیرون رفت و بزودی برگشت. در حالیکه آثار وحشتزدگی عمیقی در قیافه و حرکاتش مشهور بود، هینقدر بمن گفت که ژاندارمها گروهی از ارمنیان را آورده‌اند و اگر بفهمند که من هم ارمنی هستم، اسیر می‌شوم و با اضطراب و تشویش هرچه تمامتر مرا و اطاق و دارائی و اسباب خود را گذاشت و ناپدید گردید.

در آن ساعت و در آنجا، نخستین بار شاهد عینی بلاها و مصیبت‌هایی گردیدم که در سالهای اول نخستین جنگ جهانی در عثمانی بر سر ارامنه بیچاره آمد و چنانکه لابد می‌دانید مستوجب قتل کرورها گردید.

با مشکلات بسیار و سرگذشت‌هایی که واقعا نوشتنی است، بر کشتی چوبی کوچکی بنام «شخطور» که عربها در ساحل فرات بیول خودم برایم ساخته بودند، سوار شدیم و خود را به بغداد رساندیم (پس از ۲۲ روز مسافرت بر روی آب فرات). چنانکه شاید شنیده باشید در بغداد با کمک دوستان و از آن جمله شادروان ابراهیم پورداد و شادروان حاج اسمعیل امیرخیزی روزنامه «رستاخیز» را علم کردیم و چون انگلیسها از راه کوه‌العمار به بغداد نزدیک می‌شدند به کرمانشاه نقل مکان کردیم و از آنجا هم بملاحظه نزدیک شدن قشون روس (ضمناً انگلیسها هم شکست خورده بودند و نتوانسته بودند به بغداد بیایند) از نو با ملیون بسیار دیگری به بغداد آمدیم و سرانجام باز دستجمعی راه استانبول

من از جمع یاران زودتر از بغداد حرکت کردم. مسافرتم رو به سرافشته‌شانزده ماه طول کشیده بود و با دوتفر از صاحب‌منصبان سوئدی ژاندارمری ایران و یک طبیب سویی که در سلطان‌آباد عراق سالها ساکن بود و یک نفر ایرانی بنام حاج محمد باقر کاشانی (که سرنوشت شومی پیدا کرد) با گاری و عربانه از بغداد از راه عربستان و حلب بجانب استانبول براه افتادیم. از همان منزل اول با گروههای زیاد از ارمنه مواجه و مصادف شدیم که بصورت عجیبی که باورکردنی نیست، و ژاندارمهای مسلح و سوار ترك آنها را پیاده بجانب مرگ و هلاک میراندند.

ابتدا موجب نهایت تعجب ما گردید، ولی کم‌کم چنان عادت کردیم که حتی دیگر گاهی نگاه هم نمی‌کردیم و الحق که نگاه کردن هم نداشت. صدها زنان و مردان ارمنی را با کودکانشان بحال زاری بضرب شلاق و اسلحه پیاده و ناتوان بجلو میراندند. در میان مردها جوان دیده نمی‌شد، چون تمام جوانان را یا بمیدان جنگ فرستاده و یا محض احتیاط (ملحق شدن بقشون روس) بقتل رسانده بودند.

دختران ارمنی موهای خود را از ته تراشیده بودند و کاملاً کچل بودند و علت آن بود که مبادا مردان ترك و عرب بجان آنها بیافتند. مرد و زن و پیر و جوان بجای کفش یا کهنه و کاغذ و ریمان و طناب برای خود کفشهایی درست کرده بودند که بصورت گهواره کوچکی در آمده بود. دوسه تن ژاندارم براسب سوار این گروهها را درست مانند گله گوسفند بضرب شلاق بجلو میراند. اگر کسی از آن اسیران از فرط خستگی و ناتوانی و یا برای قضای حاجت بعقب میماند، برای ابد بعقب مانده بود و ناله و زاری کسانش بی‌ثمر بود و از اینرو فاصله به فاصله کسانی از زن و مرد ارمنی را میدیدیم که در کنار جاده افتاده‌اند و مرده‌اند یا در حال جان دادن و نزع بودند. بعدها شنیده شد که بعضی از ساکنان جوان آن صفحات در طریق اطفاء آتش شهوت حرمت دخترانی از ارمنه را که در حال نزع بوده و یا مرده بودند نگاه نداشته بوده‌اند.

خود ما که خط سیرمان در طول ساحل غربی فرات بود و گاهی بفرات نزدیک و گاهی دور میشدیم روزی نمی‌گذشت که نعشهایی را در رودخانه نمیدیدیم که

روزها راه میرفتیم و شبها برای استراحت خودمان و استراحت دادن اسبها سعی داشتیم در جای مناسبی منزل کرده شامی بخوریم و شب را بگذرانیم. شبی از شبها در جایی منزل کردیم که نسبتاً آباد بود و توانستیم از ساکنان آن بره‌ای بخریم و سریریم و کباب کنیم: از حبوبات عدس و برنج و نخود و لویا باخود همراه داشتیم، ولی چند روز بود که مزه گوشت نجشیده بودیم و ذوقی داشتیم که کبابی خواهیم خورد. دل و روده بره را در همان نزدیکی خالی کرده بودیم. مایع سبز رنگی بود بشکل آتش مایعی. ناگهان دیدیم که جمعی از ارامنه که ژاندارمها آنها را در جوار ما منزل داده بودند، با حرص و ولع هرچه تمامتر بروی آن مایع افتاده‌اند و مشغول خوردن آن هستند. منظره‌ای بود که هرگز فراموش نشده است.

باز روز دیگری در جایی اطراق کردیم که قافله بزرگی از همین ارامنه در تحت مراقبت سوارهای پلیس عثمانی در آنجا اقامت داشتند. يك زن ارمنی با صورت و قیافه مردگان بمن نزدیک شد و بزبان فرانسه بن گفت: «ترا بخدا این دو تنگین الماس را از من بخر و در عوض قدری خوراکی بما بده که بچه‌هایم از گرسنگی دارند هلاک می‌شوند». باور بفرمائید که الماسها را نگرفتم و قدری خوراک باو دادم. خوراک خودمان هم کم کم ته کشیده بود و چون هنوز روزها مانده بود که به حلب برسیم دچار دست‌تنگی شده بودیم.

در همانجا پیرمردی بنو صاحب‌منصب سوئدی که لباس نظامی (ژاندارم ایرانی) در برداشتند نزدیک شد و بزبان فرانسوی گفت: «خداوندا پس این جنگ و خونریزی کی پایان خواهد رسید؟» گفت: این جنگ نیست، این «اکس-ترمی ناسیون» است یعنی قلع و قمع و از ریشه درآوردن و قتل عام. معلوم شد که در یکی از مدارس عالی استانبول معلم ریاضیات بوده است پسران جوانش را برده بودند و میگفت یقین قطعی دارم که زنده نمانده‌اند و دو دختر جوان را نشان داد که با سرهای تراشیده و طاس با دستهای خود خاک زمین را زیر و رو میکردند که شاید ریشه علف خشکی بنست آورند و سد جوع نمایند. نیم‌مردگانی بیش نبودند. یکی از صاحب‌منصبان سوئدی يك قطعه نان نسبتاً بزرگ با آن مرد داد. مرد با سرعت و شهوت و ولع مشغول خوردن و بلعیدن گردید، ولی قطعه

نسبتاً بزرگی از آنرا در زیر پیراهن خود پنهان ساخت و گفت: این برای خودم است. بدخترانم نخواهم داد. چون یقین دارم که ثمری نخواهد داشت و آنها را از مرگ بسیار نزدیک رهائی نخواهد بخشید. از زندگانی آنها چند ساعتی بیشتر باقی نمانده است و چنان ناتوان و ضعیف شده‌اند که دیگر نجات دادن آنها امکان‌پذیر نیست. پس بهتر است که این نان را برای خودم نگاه دارم...»

به حلب رسیدیم. در مهمانخانه بزرگی منزل کردیم که «مهمانخانه پرنس» نام داشت و صاحبش يك نفر ارمنی بود. هراسان نزدما آمد که جمال‌پاشا وارد حلب شده و در همین مهمانخانه منزل دارد و می‌ترسم مرا بگیرند و بقتل برسانند و مهمانخانه را ضبط نمایند. بالتماس و تضرع درخواست مینمود که ما بنزد جمال‌پاشا که به‌قوات معروف شده بودرفته وساطت کنیم. میگفت شما اشخاص محترمی هستید و مسکن است وساطت شما بی‌اثر نماند. ولی بی‌اثر ماند و چند ساعت پس از آن مظلوم شد که آن‌مرد ارمنی را گرفته و به بیروت و آن حوالی فرستاده‌اند و معروف بود که در آنجا قتلگاه بزرگی تشکیل یافته است.

خلاصه آنکه روزهای عجیبی را گذراندیم. حکم يك کابوس بی‌ارهنوئناکی را برای من پیدا کرده است که گاهی بمناسبتی بوجودم تلط پیدا میکند و ناراحتم می‌آزد و آزارم میدهد.

امروز خدا را باید شکر کرد که اولاً مملکت ترکیه دارای حکومت و سیاستی است دنیاپستند. ممالک زیادی که چند برابر خود ترکیه وسعت داشت در آن تاریخ در تحت حکومت و سیطره استانبول بود و عموماً همه ناراضی و مظلوم بودند و امروز از ترکیه مجزا شده دارای استقلال و سیادت گردیده‌اند، ولی خود ترکیه هم گرچه از لحاظ وسعت خاک و تعداد تبعه کوچکتر شده است ولی در عوض دارای حسن ملیت و وحدت بیشتری گردیده که ضامن سعادت و سعادت‌مندی ملت است و حکومت نیز پشت پا به خیالات خام و سستی زده است که بنام «پان‌ترکیسم» و جهانگیری مایه دردسر مردم آن کشور و هلاک و دمار اقلیت گردیده بود و در راه آزادی و آزادمشی و ترقی و پیشرفت و معرفت همجواری عاقلانه قدم برمیدارد و ما همه آرزو مندیم که در سایه چنین سیاست و مشی پسندیده روز بروز بر تشدید دوستی ما ایرانیان و برادران ترک‌مان بیفزاید و سعادت‌مندتر باشیم.

بعدها وقتی به ژنو آمدم و ساکن این دیار گردیدم متوجه شدم که تعدادی از خانواده‌های سویسی در همان موقعی که ارمنیها در خاک ترکیه روزگار شومی را میگذراندند و کوررها از افراد آنها (تعداد تلغات دو میلیون و سه میلیون قلمداد شده است) یا تیرباران میشدند و یا در بیابانهای بی‌آب و علف‌راه عدم میپیمودند با کمک صلیب سرخ کودکانی از ارمنه را که یتیم و بی‌پدر و مادر شده بودند بسویس آورده و چه بسا آنها را برسم فرزندی قبول نموده و بمدرسه فرستاده و تربیت کرده‌اند. بطوریکه امروز در همین شهر ژنو تعدادی از آن کودکان تربیت یافته، دارای نام و نشان شده‌اند و پزشک جراح و مهندس و معمار میباشند. راه انسانیت چنین است و خدا بخواهد که اولاد آدم مرد باشند و عقل و عاطفه داشته باشند و همین‌راه را پیمایند.

ژنو ۲۵ خرداد ۱۳۵۰

سید محمد علی جمال زاده»

آنچه را که این نویسنده معروف ایرانی (سید محمد علی خاطرهای دیگر جمال زاده) با استناد به مشاهدات شخصی خود بیان کرده است، خاطرات يك ایرانی دیگر - که وی نیز شخصاً شاهد مناظری از تبعید ارمنه عثمانی بوده است - مورد تأیید قرار می‌دهد. آقای دیوان‌بیبگی، یکی از سیاستمداران آزاده و میهن‌پرست و درستکار کشور ماست، که در سفر گروهی آزادیخواهان ایران به بغداد و مهاجرت به عثمانی شرکت داشته است.

ایشان با شناسائی دقیق اوضاع عثمانی، و وقوف بر ریشه‌های پان‌ترکیسم، در جلد اول یادداشت‌های دوران زندگی سیاسی خود، درباره «ترك جوان» می‌نویسد:

«آن موقع زمام امور ترکیه در دست فرقه «ترك اجاقی» یا بعبارت دیگر «ترك جوان» می‌بود. رهبری این فرقه تندرو را طلعت‌پاشا و انورپاشا بعهدہ داشتند. یکی باصطلاح روز وزیر اعظم بود، یعنی نخست‌وزیر و دیگری وزیر جنگ و هر دو فرمانروای مطلق. اینها شش سال قبل از شروع جنگ جهانی

باتفاق جمال پاشا ، انقلاب راه انداختند. سلطان عبدالحمید متبداً را وادار به صدور فرمان مشروطیت نمودند. بعد او را کنار گذاشتند ، سلطان محمد درویش و گوشه گیر را خلیفه کردند و خود حکومت را در دست گرفته برای انجام اصلاحات داخلی اتصالاً از دولت امپراطوری آلمان کمک مالی و فنی دریافت نمودند. آنقدر که بر اثر نفوذ مستشاران آلمانی عاقبت دولت عثمانی مجبور شد بطرفداری از دولت آلمان با روس و انگلیس بجنگند.

مرام فرقه ترك اجاقی از این قرار بود:

اول - حفظ مملکت پهناور عثمانی در مقابل تحریکات دول استعمارطلب

اروپائی.

دوم - اجرای پان ترکسیم - یعنی احیاء و اشاعه فرهنگ ترکی در مناطق ترک زبان و سرانجام انضمام آن مناطق بامپراطوری عثمانی.

سوم - گسترش نفوذ مذهبی خلیفه عثمانی در ممالک اسلامی تحت عنوان «اتحاد اسلام» که باین ترتیب عثمانی باوج قدرت برسد.

طلعت و انور پاشا و طرفدارانشان تصور می کردند با تقویت دولت مقتدر آلمان می توانند ضمن اصلاحات داخلی مرام فوق را عملی سازند. در عین حال «ویلهلم دوم» امپراطور جاه طلب آلمان هم خود را حامی مسلمانان جهان معرفی می نمود...»^۱

با اندکی تعمق در این سه اصل می توان ریشه های حوادث غم انگیزی را که کتاب ما بر مبنای آن تدوین شده باز شناخت. اگرچه در هیچیک از این اصول مستقیماً اشاره ای به قتل عام ارمنه یا دیگر اقلیتها نشده است ، ولی عنوان «تحریکات دول استعمارطلب اروپائی» در اصل نخست ، تأکید روی مسائل ناسیونالیستی ، شوونیستی و برتری نژادی - زیر عنوان «پان ترکسیم» - در اصل دوم ، و سرانجام تشکیل يك حکومت مقتدر اسلامی ، و «گسترش نفوذ مذهبی خلیفه عثمانی» - برای مقابله با «کفار» - در اصل سوم ، می توانست زنگ خطری برای همه اقلیتها باشد. اما چنانکه می دانیم جبهه ملی و ناسیونالیستی شعارها باعث شد ، که کمتر به عمق آنها و جوانب دیگر توجه شود و اجرای همین شعارها ، کار را بانهدام کشانید.

نویسنده آنگاه ضمن شرح مسافرت خود به بادکوبه و تماس با مقامات محلی دولت عثمانی، از یکسو صحنه‌هایی را که خود با چشم دیده است، توصیف می‌کند. و از سوی دیگر بهانه‌هایی را که برای اعمال وحشیانه و خشونت‌بار خویش می‌آوردند، منعکس می‌کند.

وی که خود از مشاهده شقاوت عثمانیان نسبت به آرامنه سخت متأثر شده است، در ملاقات با رئیس ستاد لشکریان عثمانی، باین جنایات اعتراض می‌کند، که شرح آن در همین بخش از یادداشتها آمده است:

«... هنوز در گوشه و کنار شهر ارمنی‌کشی با کمال شقاوت و قساوت ادامه داشت. تروریتهای محله کارگران نفت «چونی گورود» که آنها را «قورشچی» می‌نامیدند اطفال بیگناه ارمنی را کت‌بسته ردیف بزانو می‌نشانند و شرط می‌بندند هر کس بتواند بایک ضربت قمه سر از تن آن فلك‌زده‌ها جدا کند هزار منات یعنی يك تومان نازشست از دیگران بگیرد.

عیال ظهیر همایون که یونانی‌الاصل بود و قیافه و لهجه‌اش بارمتی‌ها شباهت داشت با اطفال کوچکش در خانه اقوامش که مقیم باکو بود، می‌زیست. وی حکایت می‌کرد در همان ایام (که دهه عاشورا بود) توی خیابان بچنگ تروریستها افتاد. و اگر از فرط یأس و وحشت دست به آسمان فریاد نمی‌کشید: «یا حسین»، او را هم با بچه‌هایش بقتل رسانده بودند.

چون نوری‌پاشا در بدو ورود رو نشان نمی‌داد، بعد از چند روز به دیدن فرماندار نظامی شهر «میرآلای ناظم‌بیگ» رفتم. او را از گنجه می‌شناختم، رئیس ستاد لشکریان ترك بود و افسری کج‌خلق. ضمن مذاکره درباب طریق مسافرت بایران اشاره بآن کشتار سعبانه و غیرانسانی نمودم گفت: «ربطی بعمل ما ندارد. مسلمانهای متعصب بادکوبه انتقام بستگان خود را می‌گیرند که چند ماه پیش بیرحمانه بدست ارمنی‌ها کشته شده‌اند» و حال آنکه سکنه شیعه مذهب بادکوبه عموماً از عمل «قورشچی»‌های آدمکش اظهار نفرت و انزجار می‌نمودند. اما رهبران حزب «ساواتچی» که با تقویت قشون ترك حکومت آذربایجان قفقاز را درست کرده و در دست گرفته بودند، روزهای اول، با این عذر و بهانه مخالفین خود را هم بوسیله تروریست‌های مزدور بقتل

می‌رساندند...»^۱

لازم بیادآوری است ، که این بهانه عثمانیان مربوط بدورانی است ، که شائومیان برای ایجاد يك کشور مستقل ارمنی تلاش می‌کرد. در نتیجه بین او و نیروهای عثمانی برخوردهائی روی داد که طبعاً جمعی از هر دو طرف کشته شدند. تا چندی بعد گروههای کوچکی از شورشیان ارمنی که پس از انهدام دولت شائومیان متواری شده و در گوشه و کنار مخفی بودند ، دست با اقداماتی علیه عثمانیان می‌زدند ، عنوان «انتقامجویی» که فرمانده عثمانی در بالا بدان اشاره می‌کند ، مربوط به همین مطلب است.

«پس از آنکه شائومیان شکست خورد ، عده‌ای از ارامنه عضو دولت و قشون او به «گراسنودسک» رفتند ، که دستگیر و اعدام شدند. ولی عده‌ای از نفرات او در جزیره آبشوران روبروی بادکوبه ننگر انداخته متعرض مسافران می‌شدند. هر مسلمانی را گیر می‌آوردند زجر می‌دادند و بقتل می‌رساندند.»^۲

یادداشت‌های نویسنده ، هنگام ورود به بادکوبه ، در عین حال که حکایتگر شقاوتها و خشونت‌های عثمانی ، در قبال ارامنه است ، نشان می‌دهد که عمال حکومت چگونه از این دستاویز (انتقام از ارامنه) نهایت بهره‌برداری را می‌کرده‌اند.

«در اواخر تابستان قشون ترك موفق گردید بادکوبه را بگیرد. من بیست و چهار ساعت بعد شبانه با يك قطار سربازبر عازم آن شهر شدم... صبح آن شب آفتاب تازه طلوع کرده بود که از ایستگاه راه‌آهن باکو با کمک دژبانان ترك ، يك درشکه مرا به قسولخانه ایران رساند. شهر خالی از جمعیت بنظر می‌آمد. در بعضی نقاط تعفن اجساد ارامنه کفن و دفن نشده هوا را مسموم نموده بود. درشکه‌چی می‌گفت - هنگام ورود عثمانی‌ها این‌ها را [ارامنه را] بتلافی کشتار سکنه مسلمان در زمان تسلط ارامنه [حکومت شائومیان در قفقاز] بقتل رسانده‌اند.»^۳

نویسنده یادداشت‌ها که خود شاهد تبعید ارامنه و وضع غم‌انگیز تبعیدیان بوده است ، گوشه‌ای از ماجرای تبعید را نیز حکایت می‌کند. اکنون می‌دانیم

۱ - اوآن زندگی - یادداشت‌های خطی رضا علی دیوان بیگی - ص ۱۸۲

۲ - خاطرات اوآن زندگی - دیوان بیگی - ۱۹۱

۳ - اوآن خلعت - ص ۷۶

که این تبعیدها را پایان و مقصدی نبود، بلکه هدف این بود که قربانیان در جریان این آوارگیها زیر پوشش تبعید معدوم شوند:

«در آن سفر دو چیز باعث تأثر و تحیر گردید. یکی جریان کوچ چند صد هزار خانوار ارمنی ننگون‌بخت که پس از وقوع قتل و غارت آرامنه در ولایت وان اینها را که بیشتر زن و بچه گرسنه و برهنه و پیرزنهاى علیل و ذلیل بودند، سربازان ترك بوضع فجیع زیر آفتاب سوزان پای پیاده شهر بشهر می گرداندند...»^۱

بخش پنجم

کنش ارامنه. کمیته حزب داشناک. ترورهای انفرادی)

قتل عام ارامنه در عثمانی ، از بسیاری جهات شبیه قلع و قمع یهودیان در دوران فاشیسم و آلمان هیتلری است. همان تعصبات نژادی و برتری طلبی ، همان قساوت و خشونت و بالاخره همان سرعت و دقتی که چون يك ماشين الكترونيك با نظم كامل ، كار را آغاز کرده و پايان می‌رساند.

چند سال پیش ، از طرف چند نویسنده فرانسوی ، تز تازه‌ای درباره کشتار یهودیان عنوان شد و آن اینکه :

- آنها شما را می‌کشتند ، شما چرا بسادگی تن بمرگ می‌دادید... ؟ آنها کشتارگاه ساخته بودند ، شما چرا مثل گله‌های گوسفند روانه کشتارگاهها می‌شدید؟.. چرا شش میلیون انسان باید آقدر ضعف و بی‌تفاوتی از خود نشان دهند که بنست افرادی معدود ، بکوره‌های آدسوزی و اطاقهای گاز سپرده شوند؟..

طراحان این «تز» اضافه می‌کنند که آیا آن خصیصه «حب حیات» بهر قیمتی که باشد - و گفته می‌شود که در قوم یهود ، بیشتر از همه اقوام دیگر است ، باعث نشد تا یهودیان فقط بامید زنده‌ماندن - حتی در شرایط غیرانسانی اردوگاههای مرگ - نه به‌نبرد با دژخیمان برخیزند و نه خود رشته حیات خویشتن را بگسلند؟..

شماکه صفحات این کتاب را تا اینجا مرور کرده‌اید. قطعاً در مورد ارمنیان نیز ، با چنین پرسشهایی روبرو شده‌اید :

چرا ارامنه واکنشی در قبال این کشتارها نشان ندادند و اگر دادند چگونه بود؟..

حقیقت اینست که در این مورد کاملاً حق بجانب شما خواننده پژوهشگر است. اما از این نکته نیز نباید غافل بود، که معمولاً اینگونه دستگاہهای آدمکشی با دقت و ظرافت و با طرحهای پیش بینی شده، عمل می کنند. کما اینکه نخست مردان و جوانان ارمنی را به بهانه خدمت نظام از میدان خارج ساختند تا احتمال هرگونه واکنش مؤثری از میان برود، چنانکه هیتلرها نیز در مورد یهودیان همین کار را کردند.

دیگر اینکه برنامه با دقت بسیار و مرحله به مرحله جلو می رفت. طبیعی است اگر ارمنیان می دانستند که پایان کارشان چه خواهد بود، از همان آغاز، عکس العمل نشان می دادند.

با همه اینها قتل عام ارمنه، چندان هم بدون عکس العمل نماند. مقاومتهای پراکنده، ترورهای انفرادی و اقدامات متشکلی که در آن دوران صورت گرفت، نشان می دهد که ارمنیان اعتراض خود را باین قتل عام، بصورت مختلف عرضه داشته اند و بی تردید حزب داشناک، هسته مرکزی و اصلی همه مقاومتها و دفاع از جان اقلیت ارمنی در سرزمین عثمانی بمنصه بروز و ظهور رسیده است. يك محقق بیطرف می نویسد:

«... کشتار همگانی ارمنه که حکومت عثمانی سرمنشاء الهام آن بود، چنان گسترش یافت که بصورت قلع و قمع قاطبه این ملت درآمد و شکل اقراض نسل و یا قتل عام را بخود گرفت. قتل عامهای پی در پی ارمنه بدست ترکها موجبات توسعه سازمان انقلابی ارمنی معروف به داشناکها «های هقاپو خاکان داشناکوتیون» (کنفدراسیون انقلابی ارمنه) را فراهم ساخت، تا علیه این کشتارها قیام کنند و در برابر آن ضربات مؤثری بدولت عثمانی وارد سازند. دامنه عملیات داشناکها بسیار وسیع بود و از جمله فعالیتهای سوق الجیشی و ضربتی آنان ترور بود. این ترور علیه جان مقامات دولتی عثمانی و تزاری و بیگهای کرد که ارمنه آنها را مسئول این قتل عامها می شمردند طرح ریزی می شد. منظور سوق الجیشی داشناکها از مبادرت به ترور این بود که از جان ارمنه دفاع کرده و درعین حال عاملین این کشتارها را مرعوب سازند و از آنان انتقام بگیرند.»^۱

«ویلیام میلر» مورخ نامدار انگلیسی ، در کتاب خود ، با عنوان «امپراطوری عثمانی و جانشینان آن» ضمن بررسی قتل‌عام ارمنه ، باین نکته اشاره کرده و می‌نویسد :

«وضع داشناک‌ها در برابر عثمانیها از وضعی که لهستانی‌ها در مقابل روسها داشتند به مراتب وخیم‌تر بود. زیرا دولت عثمانی حتی از حکومت ظالمانه روس‌ها هم مستبدتر و شقی‌تر بود. تعدی و تجاوز مقامات محلی نسبت به جان و مال و ناموس ارمنه پایانی نداشت و آنها اعم از مستخدمین ارشد و غیر ارشد و مخصوصاً در روستاها و مناطق بیلاقی خارج از شهرها از قلع و قمع ارمنه دست بردار نبودند.

در هر اوضاع و احوالی ، و در هر گونه تغییر و تبدیل و نقل و انتقالی که در شرایط و مقتضیات مصادر امور روی می‌داد ، اعم از ارتقاء مقام و یا تنزل قدرت آنان ، تعدی و تجاوز فردی و همگانی نسبت باتباع مسیحی همواره مانند يك خطمشی عادی اداری تلقی می‌شد ، و پیوسته چون عارضه‌ای ادواری عود می‌کرد و تعدادی دیگر از آنانرا بخاک هلاکت می‌نشانند.

وضع ارمنه تبعه عثمانی از وضع سایر اقلیتهای آن به مراتب وخیم‌تر بود. زیرا فی‌المثل اقلیتهای صرب ، یونانی و بلغار لاقلاً می‌توانستند بحمايت و حراست صربستان ، بلغارستان ، و یونان امیدوار باشند ، و بهر حال ملجاء امیدی داشته باشند و یا مثلاً آلبانی‌ها که مردمانی کوه‌نشین و مبارز بودند ، می‌توانستند در دامنه‌های کوهستانها پناه بگیرند و از خود دفاع کنند. قسمت عظیمی از این نفوس اقلیت نیز فی‌الواقع مسلمان بودند و خود را با امپراطوری عثمانی یکی می‌دانستند و جزئی از آن بحساب می‌آوردند و بسیاری از آنان نیز بخدمت در ارتش عثمانی اشتغال داشتند.

در صورتی که ارمنه برعکس کاملاً مستأصل و بلادفاع مانده و از حمایت هیچگونه متحد و متفق برخوردار نبودند. ملت ارمنی که از استقلال محروم و بی‌نصیب شده بود ، بین عثمانی و روسیه و ایران آواره و سرگردان مانده و مورد تعدی و تجاوز کردها که مردمی ایلاتی و بدوی بودند قرار گرفته بود.^۱

۱ - ارمنه که از دیرباز مورد حمایت ایرانیان بودند ، در اینزمان نیز اغلب بخاک این سرزمین پناه آوردند و باید تأکید کرد ، تنها آن گروه از ارمنیان عثمانی که بیراهران خود در ایران پیوستند ، از این قتل‌عام جان دوریدند.

حکومت عثمانی نیز از این عمل بهره برداری می کرد و کردها را علیه ارمنه می شوراند و از این راه با آزار و اذناء آنان می پرداخت.

ارمنه در سال ۱۲۵۷ ش - (۱۸۷۸) به کنگره برلن متوسل شدند و تقاضا کردند تا آنان را در کوشی که برای کسب اصلاحات اداری - در عثمانی بعمل می آورند ، مورد حمایت قرار دهد. آنها از طریق «مجمع عمومی ملی» خود هیئت نمایندگی کوچکی مرکب از تعدادی نماینده امور مذهبی و مدنی ترتیب داده بودند.

در سال ۱۲۶۸ ش - (۱۸۸۹) چون دولت های عثمانی و روس هردو این مسئله را بعنوان «خطر ارمنی» تلقی کردند ، آزار و اذناء ارمنه آغاز شد. در ۱۲۷۳ ش - (۱۸۹۴) کشتار همگانی ارمنه در ایالت بیتلیس از سر گرفته شد و کردها با کمک ارتش عثمانی بیست و پنج دهکده ارمنی نشین را با خاک یکسان کردند و کلیه ساکنان آنرا بدون استثناء از دم تیغ گذراندند و دست رد برسینه کودک و پیر و جوان نگذاشتند.

«پاشا»ئی که فرماندهی این - باصطلاح روسها «پاگروم» - و یا (قتل عام منظم) را برعهده داشت مورد تقدیر قرار گرفت و بدریافت مدال و همایل مفتخر شد.

پس از اعتراضی که ارمنه در سال ۱۲۷۴ ش - (۱۸۹۵) در قسطنطنیه بعمل آوردند ، کشتار همگانی آنان در پایتخت دنبال شد و بار دیگر قلع و قمع قاطبه ارمنی که توسط مقامات عثمانی ترتیب داده شده بود ، به میزان وسیع قتل عام در آسیای صغیر انجام گرفت. بر حسب گزارشهایی که از منابع انگلیسی بدست آمده است در این کشتار همگانی قریب سی هزار ارمنی برخاک هلاکت افتادند.

در شهریور ۱۲۷۵ - (ماه اوت ۱۸۹۶) پس از اقدام اعتراض آمیز ارمنه در قسطنطنیه ، کشتارهای همگانی دیگر از ارمنه به دست یاری سربازان ارتش و افراد و افسران پلیس ترک بعمل آمد. در این واقعه قریب شش هزار تن از ارمنه بقتل رسیدند. يك سیاستمدار انگلیسی گزارش داد که بنظر می رسد «قصد

مقامات عثمانی ریشه کن ساختن آرامنه و اعتراض نسل آنان» بوده باشد.
 «کشتارهای همگانی، علی‌رغم اعتراض قدرت‌های غربی و بدون آنکه به درخواست آنها واقعی گذارده شود، کماکان ادامه داشت و بهیچ اعتراضی ترتیب اثر داده نمی‌شد. دوباره پس از گذشت دورانی کوتاه و امیدبخش باز با تشکیل «انقلاب ترک‌جوان» کشتار همگانی آرامنه در ۱۲۸۷ ش - (۱۹۰۸) در اداانا دنبال شد.^۲

«سرانجام در سال ۱۲۹۴ ش - (۱۹۱۵) باز کشتار همگانی آرامنه آغاز شد و بار دیگر افکار عمومی جهان را به لرزه درآورد. این کشتار همگانی را سفیر امریکا «قتل يك ملت» خواند. دولت انگلستان درباره این واقعه سندی بعنوان «طرز رفتار نسبت به آرامنه در امپراطوری عثمانی، ۱۶ - ۱۹۱۵» بسال ۱۲۹۵ ش - (۱۹۱۶) در لندن منتشر ساخت. تبعد قاطبه آرامنه بفرمان دولت با کشتارهای تازه، همگانی و فجیع این نفوس بلادفاع بیچاره و بیگناه دنبال شد.^۳

این بود شرایط اجتماعی و سیاسی که موجب پیدایش نهضت دانشناک‌های ارمنی شد و به تاکتیکهای انقلابی ترور و اقدام مستقیم دانشناک‌ها علیه عثمانی منجر گشت.

وضع تحمل‌ناپذیر زندگی آرامنه تحت یوغ سلطنت و حزب دانشناک حکومت آل عثمان و چند کشتاری که پیدایش التهاب انقلاب در میان دانشجویان دانشگاهی در روسیه موجب شد، تا عده‌ای دانشجوی مختلف ارمنی در تابستان ۱۲۶۹ ش - (۱۸۹۰) گرد یکدیگر جمع شوند. بدین طریق حزب دانشناک با مساعی کریستوفر میکائیلیان، سیمون زاواریان، و استپان زوریان که پایه‌گذاران اصلی آن بودند، در آبان ۱۲۶۹ ش - (اکتوبر ۱۸۹۰) تأسیس شد. منظور اصلی کلیه افرادی که با سوابق اجتماعی متفاوتی در این حزب متشکل شده بودند فقط يك چیز بود و آن اینکه

۱ - امپراطوری عثمانی و جانشینش - تألیف «ویلیام میلر» - چاپ ۱۹۳۶ - دانشگاه کمبریج - صفحات ۴۲۶ تا ۴۳۰

۲ - همان مأخذ - ص ۴۸۱

۳ - همان مأخذ - صفحات ۴۸۱ و ۴۸۰ و ۵۳۸